

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ

وَعَلَى مَنْ فِي بَيْتِهِ مِنْ عَالَمِينَ
 وَخَلِّ عَلَى الْبَيْتِ الْأَمِينِ
 وَخَلِّ عَلَى الْبَيْتِ الْأَمِينِ
 وَخَلِّ عَلَى الْبَيْتِ الْأَمِينِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
 وَخَلِّ عَلَى الْبَيْتِ الْأَمِينِ

وَعَلَى مَنْ فِي بَيْتِهِ مِنْ عَالَمِينَ
 وَخَلِّ عَلَى الْبَيْتِ الْأَمِينِ
 وَخَلِّ عَلَى الْبَيْتِ الْأَمِينِ
 وَخَلِّ عَلَى الْبَيْتِ الْأَمِينِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
 وَخَلِّ عَلَى الْبَيْتِ الْأَمِينِ

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE2166

فہرست کتاب کلمات طیبات

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱	کتوب ہم در بیان ابنا بہ طور سلوک ناپید	۱	باب اول از کتاب کلمات طیبات شریعت پرچار
۹	کتوب ہم خود خاثر گردد۔	۳	فصل اول در بیان حضرت خاتم
۹	کتوب دہم ایضا	۴	کتوب اول راہ برگزینشی خود پسندی و غرہ آن
۱۰	کتوب یازدہم ایضا	۴	ذکر آیات قرآنی کہ مناسب ایمنی و اہل گردیدہ۔
۱۱	کتوب دوازدهم در بیان اینکه بہ طور سلوک	۴	کتوب دوم در اہل تبریدین از خود قیامت و مہم
۱۱	ناید کہ ہم خود خاثر گردد	۴	و آن غرہ آن ذکر آیات قرآنی کہ مناسب ایمنی۔
۱۱	کتوب سیزدہم ایضا	۵	کتوب سوم در اتعاض از فاقہ منع شدن
۱۲	کتوب چہار دہم ایضا	۵	سبب و نیاد ذکر آیات قرآنی کہ مناسب ایمنی۔
۱۲	کتوب پانزدہم در بیان امور کہ سالک را	۵	کتوب چہارم در بیان نورانیت قلب غرہ آن کہ
۱۲	از ان اجتناب کردن ضروری است و ذکر آیات	۵	از اشارہ کلام الہی معلوم می شود و ذکر
۱۲	قرآنی کہ مناسب ایمنی۔	۵	آیات قرآنی کہ مناسب ایمنی۔
۱۳	فصل دوم در بیان حضرت مرزا صاحب	۵	کتوب پنجم در بیان ثلث فوائد کہ از ناچیز و
۱۳	کتوب اول در بیان حب نسبت شریف۔	۵	حیات دنیاوی حاصل میگردد و ذکر آیت قرآنی
۱۳	کتوب دوم در فضیلت اخوان کہ احوال متوکلان	۵	کتوب ششم در بیان ثمراتیکہ از توبہ و ذکر توبہ
۱۳	طریقہ احمدیہ موافق دعوی ادیان نیست۔	۵	و معنی آیت است بر کم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی
۱۴	کتوب سوم در بیان معنی اخلاص بہ اصلاح	۵	کتوب ہفتم در بیان مقامات کہ سالک اگر بدین
۱۴	کتوب چہارم در بیان علم حضور علی صلی	۵	رسد بہ ثمرہ حاصل آید و ذکر آیات قرآنیہ کہ اشارت
۱۴	کتوب پنجم در احوال شہادت کہ بر کلام حضرت	۵	بآن مقامات اما ہا بر آمد۔
۱۴	مجدد و رفہ مینمایند۔	۵	کتوب ہشتم۔ ایضا۔

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۴	مکتوب ہستم در توجہ ملان حضرت عابدہ رض از حضرت امیر المومنین علی رضی عنہ	۲۰	مکتوب ہشتم در جواب شبانی کہ بر مقامات حضرت محدود نم میکند۔
۳۶	مکتوب ہست دیکم در بیان التزام اہل سنت سنۃ تحصیل تہجد و جمعیت و آگاہی۔	۲۱	مکتوب ہفتم در بیان قفسل یکے بر دیگرست از حضرت مجدد وقت العظمین۔
۳۷	مکتوب ہست دوم در بیان بعضی درجہاں طریقت	۲۱	مکتوب ہشتم در بیان مکتوفہ خود در مسئلہ حقایق ممکنات۔
۳۹	مکتوب ہست و سوم در نظیر مسئلہ وحدت و جد۔	۲۲	مکتوب نهم در بیان سنی قول صوفیہ کہ صوفی تا خود را از کافہ رنگ بہ تر نہ اند از کافہ رنگ بدترست۔
۴۰	مکتوب ہست و چهارم متضمن باحوال ظاہر و باطنی	۲۲	مکتوب دہم در دفع شبہ کہ فریتہ صبر ولی کہ بلائی شدید بتا بدو دعا برائے دفع آن نکند بر صبر حضرت ابراہیم کہ دعا بجهت دفع بلاؤںش لازم می آید۔
۴۱	مکتوب ہست و پنجم۔ البقا۔	۲۳	مکتوب یازدہم در بیان ذکر جہد و ذکر خفی۔
۴۱	مکتوب ہست و ششم البقا۔	۲۴	مکتوب دوازدهم در بیان مسئلہ سماع۔
۴۲	مکتوب ہست و ہفتم در بیان میر شریف الدین حسین	۲۵	مکتوب سیزدہم در مسئلہ جہد و اختیار۔
۴۲	مکتوب ہست و ہفتم در ہدایت غم خواہاں و غم حضرت محمد و رف	۲۵	مکتوب چاردهم در بیان آئین کفار ہند۔
۴۳	مکتوب ہست و نهم در بیان محمد و نش بگانی۔	۲۶	مکتوب پانزدہم در بیان رفع سایہ۔
۴۳	مکتوب سی ام باطلال رحلت میان محمد و سید شفا و شرف طغر علی خان۔	۲۶	مکتوب شانزدهم در بیان عمل بالمجہد و افعال از غیبی بہ غنیہ۔
۴۴	مکتوب سی و یکم ششیل بر تاسف باحوال قتلہ شریف و بے سامانی خود۔	۲۷	مکتوب ہفتم در بیان حصیدہ اہل سنت و جماعت و رقی معاویہ بن ابی سفیان۔
۴۵	مکتوب سی و دوم در ہدایت التزام شریعت و شغل طریقت۔	۲۸	مکتوب ہفتم در بیان حصیدہ اہل سنت و جماعت و رقی معاویہ بن ابی سفیان۔
۴۵	مکتوب سی و سوم در تسلی مکتوب الیہ۔	۲۹	مکتوب ہفتم در بیان حصیدہ اہل سنت و جماعت و رقی معاویہ بن ابی سفیان۔
۴۶	مکتوب سی و چهارم مشتملہ اجازت سورہ لایلاف برائے دفع اعدا و ترتیب آن۔	۳۰	مکتوب ہفتم در بیان حصیدہ اہل سنت و جماعت و رقی معاویہ بن ابی سفیان۔
۴۷	مکتوب سی و پنجم در ہدایت تلاوت سورہ لایلاف و دعا و حزب اہل۔	۳۱	مکتوب ہفتم در بیان حصیدہ اہل سنت و جماعت و رقی معاویہ بن ابی سفیان۔
۴۸	مکتوب سی و ششم در سفارش لالہ برج لال۔	۳۲	مکتوب ہفتم در بیان حصیدہ اہل سنت و جماعت و رقی معاویہ بن ابی سفیان۔
۴۸	مکتوب سی و ہفتم مشتملہ بصلح۔	۳۳	مکتوب ہفتم در بیان حصیدہ اہل سنت و جماعت و رقی معاویہ بن ابی سفیان۔

صفحه	مضمون	مفرد	مضمون
۵۴	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از بعضی اعیان	۴۹	مکتوب سی و هشتم ششصد و شصت و شصت
	فال از دل در حدیث شریف نیا و دیگر معنی	۴۹	مکتوب سی و نهم اعیان
۵۸	مکتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار مصالح و غیره	۴۹	مکتوب چهل و چهار در اجازت حزب الهی
	یاد کرد	۵۰	مکتوب چهل و یکم ششصد و شصت و شصت
۵۹	مکتوب شصت و سوم در سفارش میر محمد بن حسن	۵۰	مکتوب چهل و دوم در بیان تنها حالات سفر
۶۰	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی ائمه	۵۰	مکتوب چهل و سوم در بیان تنها ائمه
۶۱	مکتوب شصت و پنجم ششصد و شصت و شصت	۵۰	مکتوب چهل و چهارم در سفارش خیر علی خان
۶۲	مکتوب شصت و ششم اعیان	۵۱	مکتوب چهل و پنجم در سفارش خیر علی خان
۶۳	مکتوب شصت و هفتم در بیان احوال	۵۱	مکتوب چهل و ششم در سفارش میرزا محمد
۶۴	مکتوب شصت و هشتم در بیان احوال	۵۲	مکتوب چهل و هفتم در بیان احوال
۶۵	مکتوب شصت و نهم اعیان	۵۳	مکتوب چهل و هشتم در سفارش میرزا محمد
۶۶	مکتوب شصت و دهم در بیان احوال	۵۴	مکتوب چهل و نهم در سفارش میرزا محمد
۶۷	مکتوب شصت و یازدهم در بیان احوال	۵۵	مکتوب چهل و دهم در سفارش میرزا محمد
۶۸	مکتوب شصت و دوازدهم در بیان احوال	۵۶	مکتوب چهل و یازدهم در سفارش میرزا محمد
۶۹	مکتوب شصت و سیزدهم در بیان احوال	۵۷	مکتوب چهل و بیستم در سفارش میرزا محمد
۷۰	مکتوب شصت و چهاردهم در بیان احوال	۵۸	مکتوب چهل و بیست و یکم در سفارش میرزا محمد
۷۱	مکتوب شصت و پانزدهم در بیان احوال	۵۹	مکتوب چهل و بیست و دوم در سفارش میرزا محمد
۷۲	مکتوب شصت و شانزدهم در بیان احوال	۶۰	مکتوب چهل و بیست و سوم در سفارش میرزا محمد
۷۳	مکتوب شصت و هجدهم در بیان احوال	۶۱	مکتوب چهل و بیست و چهارم در سفارش میرزا محمد
۷۴	مکتوب شصت و نوزدهم در بیان احوال	۶۲	مکتوب چهل و بیست و پنجم در سفارش میرزا محمد
۷۵	مکتوب شصت و بیستم در بیان احوال	۶۳	مکتوب چهل و بیست و ششم در سفارش میرزا محمد
۷۶	مکتوب شصت و بیست و یکم در بیان احوال	۶۴	مکتوب چهل و بیست و هفتم در سفارش میرزا محمد
۷۷	مکتوب شصت و بیست و دوم در بیان احوال	۶۵	مکتوب چهل و بیست و هشتم در سفارش میرزا محمد
۷۸	مکتوب شصت و بیست و سوم در بیان احوال	۶۶	مکتوب چهل و بیست و نهم در سفارش میرزا محمد
۷۹	مکتوب شصت و بیست و چهارم در بیان احوال	۶۷	مکتوب چهل و بیست و دهم در سفارش میرزا محمد
۸۰	مکتوب شصت و بیست و پنجم در بیان احوال	۶۸	مکتوب چهل و بیست و یازدهم در سفارش میرزا محمد
۸۱	مکتوب شصت و بیست و ششم در بیان احوال	۶۹	مکتوب چهل و بیست و دوازدهم در سفارش میرزا محمد
۸۲	مکتوب شصت و بیست و هفتم در بیان احوال	۷۰	مکتوب چهل و بیست و سیزدهم در سفارش میرزا محمد
۸۳	مکتوب شصت و بیست و هشتم در بیان احوال	۷۱	مکتوب چهل و بیست و چهارم در سفارش میرزا محمد
۸۴	مکتوب شصت و بیست و نهم در بیان احوال	۷۲	مکتوب چهل و بیست و پنجم در سفارش میرزا محمد
۸۵	مکتوب شصت و بیست و دهم در بیان احوال	۷۳	مکتوب چهل و بیست و ششم در سفارش میرزا محمد
۸۶	مکتوب شصت و بیست و یازدهم در بیان احوال	۷۴	مکتوب چهل و بیست و هفتم در سفارش میرزا محمد
۸۷	مکتوب شصت و بیست و دوازدهم در بیان احوال	۷۵	مکتوب چهل و بیست و هشتم در سفارش میرزا محمد
۸۸	مکتوب شصت و بیست و سیزدهم در بیان احوال	۷۶	مکتوب چهل و بیست و نهم در سفارش میرزا محمد
۸۹	مکتوب شصت و بیست و چهارم در بیان احوال	۷۷	مکتوب چهل و بیست و دهم در سفارش میرزا محمد
۹۰	مکتوب شصت و بیست و پنجم در بیان احوال	۷۸	مکتوب چهل و بیست و یازدهم در سفارش میرزا محمد
۹۱	مکتوب شصت و بیست و ششم در بیان احوال	۷۹	مکتوب چهل و بیست و دوازدهم در سفارش میرزا محمد
۹۲	مکتوب شصت و بیست و هفتم در بیان احوال	۸۰	مکتوب چهل و بیست و سیزدهم در سفارش میرزا محمد
۹۳	مکتوب شصت و بیست و هشتم در بیان احوال	۸۱	مکتوب چهل و بیست و چهارم در سفارش میرزا محمد
۹۴	مکتوب شصت و بیست و نهم در بیان احوال	۸۲	مکتوب چهل و بیست و پنجم در سفارش میرزا محمد
۹۵	مکتوب شصت و بیست و دهم در بیان احوال	۸۳	مکتوب چهل و بیست و ششم در سفارش میرزا محمد
۹۶	مکتوب شصت و بیست و یازدهم در بیان احوال	۸۴	مکتوب چهل و بیست و هفتم در سفارش میرزا محمد
۹۷	مکتوب شصت و بیست و دوازدهم در بیان احوال	۸۵	مکتوب چهل و بیست و هشتم در سفارش میرزا محمد
۹۸	مکتوب شصت و بیست و سیزدهم در بیان احوال	۸۶	مکتوب چهل و بیست و نهم در سفارش میرزا محمد
۹۹	مکتوب شصت و بیست و چهارم در بیان احوال	۸۷	مکتوب چهل و بیست و دهم در سفارش میرزا محمد
۱۰۰	مکتوب شصت و بیست و پنجم در بیان احوال	۸۸	مکتوب چهل و بیست و یازدهم در سفارش میرزا محمد

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۶۹	کتوب پنجم بنام خواجه محمد بن در جواب بعضی مسائل	۶۰	کتوب ششم بنام شیخ طاهر بن علی در باب
۱۷۰	کتوب پنجم بنام ایضا در دفع شکران کتب حضرت بکدر	۶۱	کتوب ششم بنام ایضا
۱۷۳	کتوب پنجم بنام ایضا در کشف اسرار فیض نبوت	۶۲	کتوب ششم بنام ایضا
۱۷۴	کتوب پنجم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول می	۶۳	کتوب ششم بنام ایضا
۱۷۵	کتوب پنجم در تحقیق بعضی اشعار حضرت مولانا روم	۶۴	کتوب ششم بنام ایضا
۱۷۶	کتوب پنجم از دهم در ذکر شکر از منقبات امام بخاری	۶۵	کتوب ششم بنام ایضا
۱۷۹	کتوب پنجم در بیان دلیل دافع برای زندقه	۶۶	کتوب ششم بنام ایضا
۱۸۵	کتوب پنجم در جواب عرض داشت حضرت شاه ابوسعید	۶۷	کتوب ششم بنام ایضا
۱۸۷	کتوب چهاردهم ایضا	۶۸	کتوب ششم بنام ایضا
۱۸۷	کتوب پانزدهم ایضا	۶۹	کتوب ششم بنام ایضا
۱۸۸	کتوب شانزدهم ایضا	۷۰	کتوب ششم بنام ایضا
۱۸۸	کتوب هیجدهم ایضا	۷۱	کتوب ششم بنام ایضا
۱۸۹	کتوب نوزدهم ایضا	۷۲	کتوب ششم بنام ایضا
۱۹۰	کتوب بیستم در تحقیق وحدت وجود و نشود	۷۳	کتوب ششم بنام ایضا
۲۰۳	کتوب بیست و یکم در شرح بعضی اشعار حضرت	۷۴	کتوب ششم بنام ایضا
۲۰۷	کتوب بیست و دوم در شرح رباعیات حضرت	۷۵	کتوب ششم بنام ایضا
۲۰۸	کتوب بیست و سوم در شرح ابیات	۷۶	کتوب ششم بنام ایضا
۲۱۰	کتوب بیست و چهارم در مخطوطات	۷۷	کتوب ششم بنام ایضا
۲۱۱	کتوب بیست و پنجم در شرح غزلی که بر تفسیر	۷۸	کتوب ششم بنام ایضا
	بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کوند	۷۹	کتوب ششم بنام ایضا
۲۱۳	باب دوم	۸۰	کتوب ششم بنام ایضا
	از کلمات طبقات در ترجمه رساله اسرار	۸۱	کتوب ششم بنام ایضا
	وسیر الطالین شیخ شهاب الدین سهروردی	۸۲	کتوب ششم بنام ایضا
	رحمة الله علیه	۸۳	کتوب ششم بنام ایضا

۸۸

۱۱۱

۱۷

لا إله إلا الله محمد رسول الله
 لا إله إلا الله محمد رسول الله

الحمد لله الذي جعل في القرآن الكريم ما ينفع الناس في الدنيا والآخرة
 من آياته العظمى وآياته العظمى من آياته العظمى وآياته العظمى

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل في القرآن الكريم ما ينفع الناس في الدنيا والآخرة
 من آياته العظمى وآياته العظمى من آياته العظمى وآياته العظمى

الحمد لله الذي جعل في القرآن الكريم ما ينفع الناس في الدنيا والآخرة
 من آياته العظمى وآياته العظمى من آياته العظمى وآياته العظمى

الحمد لله الذي جعل في القرآن الكريم ما ينفع الناس في الدنيا والآخرة
 من آياته العظمى وآياته العظمى من آياته العظمى وآياته العظمى



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بتحميده يستفتح كل كتاب بل كل عمل يصلح لكل خطاب لشهدا كالا
 اكلا الله وحده لا شريك له وشهدان محمدا عبده ورسوله شهادة قينال بها الشاهد دار
 الرضوان بلا ارتباب فعلم على محله انه صلوة تنفذنا من هول المظلم يوم الحساب تمهيدا لنا
 عند الله في حسن المآب **أما بعد** سيكويده فقير حقير ضئيف مهال الله الواحد الاحد الوالح خير
 محمد بن احمد مراد آبادي موطننا فاروق نسا نقشبندی مجددی مشربا که از بدو شعور دهمیه
 طالب طریقت در سرم بود و بعد از تحصیل علوم شریف باطنی افروزد و مکرر بمذنبان و ای بابا المیس آدم
 روی هست و پس بهر دست نباید داد دست به مستغنی خرقه پوش گندم نهایی جو فروش که بجهل کبر
 گرفتارند و از کتاب سنت بهره ندارند و بزنی علما و فقرا برآمده و چیزا در دین ستین اعدا کرده و
 را غیر شرعیت گویند و زنی آوردیم و متر صد فضل رحمان در صوبت سجالی بودیم تا آنکه قاتل خیریم به بدی
 خدمت فرط لافزاد قطب الاقطاب سلطان المشایخ فی الافاق دارت موارث الاولیا بالاستخفاف

حجة الله على عباده رحمة الله العالیه فی بلاوة قطب فلک الهدایة مرکز دائره انوار الحقیقة
 فی البدایة سیدی وسیدی وذخیره وی و غدی و مکان الروح من جسدی ظل الله لنا فی شفا
 و دنیا و اسیافنا و ملاذنا مولانا **محمد فضل الرحمن** متع الله المسلمین بطول بقائه و نور عوالم
 بنوره و ضیاء رسائیل فرائیت مالا عین رأت و سمعت مالا اذن سمعت ^{عظمت} من یدعی کل
 و اکرم من اعطی الیه المراحل با من لیس بطلالع کتب فوهم قیام و حدیثا موافق شد هم و آخر کتابی که بطلالع
 در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله مادی الی الله حامل اسرار الطائفة و الشرعیه
 موفیج و قالی السره و الحقیقه حضرت شمس الدین حبیب الرحمن هرگز از منظره جان نجات شهبود بود
 قدس سره که کشف بسیاری از مفصلات شرعیات و طریقت سبک و حل اکثری از دقایق مذہب است
 بنیاید و چون این جامع الکمل من و بچپ آمد باستقصائش کوشیدیم و جابجا تلاشیدیم تا آنکه در ایفای
 غلفای حضرت ایشان قدس سرهم اضاعت آن یافتیم و هنگام تلاش مکاتیب حضرت غوث اعظم
 امام الطائفتین شیخ الاسلام و المسلمین **محمد الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی** عجلت
 و حضرت عارف بالله مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی و حضرت جمیع الکالات قاضی
 شمس الدین بانی پی رحمة الله علیم جمیع نیز بدست آمد پس خواستم که نهائیکه در این ششم بل آورده
 عزیزان سامع و بانفعرض آن تفریق را بجمع آوردم و از هر باغی گلے برچیدیم و با آن کتاب رساله
 اسرار العارفين **سیر الطالبین** شیخ اشیم شهاب الدین **سهروردی**
 رحمة الله علیه که مختصریت مغبوطه در سیرت سلف صلح نقل کردم بطریق ترجمه با هر کس که
 ست برین فرمان برداشت امر وی و نوز و آوردم در وی تا توانستم سخن از پیش خود و مجموعه را
 به کلمات طنبات موسوم کردم و باب بتوب سابقم باب اول در مکاتیب و
 این باب ششم است **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین **فصل دوم**
 در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید **فصل سوم** در مکاتیب قاضی شمس الدین بانی پی
فصل چهارم در مکاتیب مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی **باب پنجم** در ترجمه رساله اسرار العارفين

وسیر الطالین شیخ سهروردی را تا باشد که عزیزان متع بر دارند و فقیر را بدمای حسن خاتمت یاد
آرند و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظيم **باب اول**
از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب این باب مثل است بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب خیر
غوث الثقلین رحم

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول ای عزیز بنه طلب خود یکی در بونه والذین جاهل افینا و آبش و میحکم
الله نفسه بگز و فاض کن تا شایان مهر نهد و بنه سبیلنا که دو دور بازاران الله شکر
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة ورا از رشتی باشد و بدان ستره
توانی که بفناعت دین فاض الا الله الدین الخالص حاصل کنی و شاید مرغی از اسرار
و الخالصون علی خطه عظیم بکشاید و از نواسع از ارفق شرح الله مبدی و السلام
فیه علی بن من ربه شاعی بر تو تابد و از نغای دایمی اذعونی استجب لکم باعه در دل تو میرا
آید و از مضیض قل متاع الدنيا قليل پای هست بیرون می و از ارفق و الاخرة خیر لمن اتقى
عبود کنی و از نسیم سخن اقرب الیه من جبل الودید بوسه در شام جان تو رسد و شجره قلب از ان
استرازا آید و از با و خزان قل الله ثم و هم در بوستان تجرید فلا تدع مع الله الا الخیر بگر
شوی در یای فضل بهاران الذین سبقتم الیه من قبلنا انهم هم الابرار و از زین آید و صحاب ان الله
یحب الیه من یشاء و از ثنائیل فضل بایردن گیر و در ارضی ریاض قلوب از نباتات و
هلنا من الد تا علما سر سبز شود و اشجار باقین از انماران رحمة الله قریب من المحنین

گردد و عیون وصول از خرشته هینا الشرب بها المقربون در وادی سرور و آید و مبشر اقبال
ذلك فضل الله یوتیه من یشاء بشارت فیض و ارسا نذاکات خافوا و الا شرفنا با الجنة التي
کنتمو تعلمون و رضوان جنات نسیم رضی الله عنه نذا در دهم کلاوا و اشربوا ههنا
بما کنتم تعلمون و السلام **مکتوب دوم** ای عزیز ترس از ان روز که یوم
یض المراء من اخیه و امه و ابیه و صاحبیه و بنیه و از محاسبه دان تبدیل
ما فی انفسکم و تحفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن چون او ملک کالاقام محظوظ نفسانی مشغول

سبایش و سرور مراقبه فاذا کرم فی اذک کرم فرو دیده در مشاهده و جوی می مثل ناصرتا الی ربه
 ناظر بکشا و نظاره کن و از نعیم و لکمه فیها ما تشتی انفسکم و لکمه فیها ما تل عن یاد
 آور تا نداس و ای الله ید عوالی دار السلام در گوش هوش توفیق و از خوابگاه غفلت انما
 الحقیقه الدنیاء لعب الهی بی ارگردی و در طلب درجات و السابغون السابغون اولئک
 المقربین فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان و دل و تازیانه امیر الطاف
 الله لطیف بعباده با هزاران اطباق ندای لهم البشری ترویش آید و حاکم اماره و لله
 جنه السموات و الارض همراه تو شود و بر شکر عباد ان الشیطان للانسان عدو مبین
 غیر دنیائی و از دام هواست نفس ان النفس کما رده بالسوق خلاص یابی و روح دل را از لطف
 اسرار اتق الله و یعلمکم مرقوم گردانی و مرغ دل از خطای قدس قدیم یاد آورد در فضای سلوک
 تا سلکی سبیل دیک ذللا بجماع میثاق در پروانه آید و از انما رانس در باقین کلهم
 کل الثمرات محفوظ گردد و آئینه سر از نواح انوار تجلیات هم صفت نوزد که سر تو بجماع اللیل
 فی النهار کشون شود و در روضه ضمیر تو از امطار مرغم و انزلنا من السماء ماء فانبثنا
 به جنات و حب بمحمید سر سبز چو باغ ارم گردد و زمره و احینا به بلدته میتا
 مر ترا فغم شود و دستار فکشنا عنک خطایک فبصرک الیوم المحمدی از پیش تو برادر
 و تو بر مشاهده کمال او فروانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین
 فرو شوی و از نوم و سبب اقامنا مکر الله در گرداب سرگردانی فروانی و گاهی از نعیم
 لطف و لا ینسا سوا من روح الله در گلشن تجید چون عنایب از شوق و در ترحم آئی و از طلب
 و جود نمائی که بعد ریح یوسف بکشتی و ساد بزبان علامت پیش آید و گویند تا الله انما
 نفی ضلالتک القدیم چون تاثیر و القیه علی وجهه قادر ببعید ظاهر گردد و همه احوال
 با هزاران نیاید و غر در خواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انما کنا اخطا طمین و از سر صدق بر خیزند
 که لقد انزلک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی که رب قل انیتنی من الملک
 و خلقتنی من تاویل الاحادیث فاطل السموات و الارض انت لم ی فی الدنیا و الاخره قوی فی

مسلمانان الحقینی بالصالحین والسلام کمقرب سوهم ای عزیز پیش ازین تفاق کردن
 و بجا آمدن مغرور شدن و میل سعادت بود که خطاب از غیبتهم بالحق الیه من الاخرة کبر
 جان تو رسیده است و از وعید من کان فی هذا اعمی نفوس الاخرة اعمی افضل سبیل
 بیخ خوف نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة مع من ان یتبع اذیت
 نسکینی و از توبیخ من کان یزید حرث الدنیا فانه منها و ماله فی الاخرة من نصیب بیخ
 یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغی و انرا الحق الدنیا فان انجلیه می المادی بیخ اشتباه گیری
 تا چند در سب غفلت سرگردان و در بیداری شہوت بے سامان باشی کی در صومعه قبول
 الی الله در شور و در محراب و انیسوا الی دیکه توجیه بر و بیان صدق و اخلاص بر خوان اتی
 و حجت و حمی الذی فکل السموات و الارض حنیفا تا نفایس اسرار و هو الذی یقبل التوبة
 عن عباد لا یغفل عن السیئات از خزائن الطاف ان الله عفو الیمیم بر تو کشف شود
 و پاک عینت بشارت چنین رساند ان الله یحب العواصم و یحب المتطهرین و بدراج معراج
 لغز من تشام عروج بخشد و منادی اقبال بزبان مال نداند که ان الذین قالوا دینا ثم استقاموا
 فلا یخون علیهم و لا هم یخونون والسلام کمقرب چهارم ای عزیز چون شومس ران
 از مطلع سوات سرایت طلع کند و از انمی قلوب بنور اهدا شود گرد که اشراق الادمی بنور
 و عظامی ظلام خیالیه از پیش بصائر عقول مرفع شود که فکشفنا عنک غطاک نواظرها
 از مشاہدہ واسع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواهر افکار از کاشفه عجاب اسرار عالم
 ملکوت در تعجب شود و همچنان عشق او را در بنادی طلب سرگردان کند و طلبات شوق در موطن قرب
 انس خفته و منادی ان الله لذ و فضل علی الناس نداند که و هو معکم ایما کانت من برکت
 سرزمین مطلع گرد و هستی خود را گم کند و لا یجعل مع الله الها اخر و در ویرای نیستی پس
 لک من الامشی فرو شود تا که هر اسیر را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد
 چون خواهی که بر کناره آید و در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی
 مرکب امداد از الطاف و حملت اہم فی البیت و الیچی در رسد و او را بسا حل لطف

هفتاد و هشتاد و نه نشاء فرود آرد مفتاح خزائن اسماء و الله یکل شیء محیط بد و سازند
 و بر بوز و اشارات و ان الی ربك المنتهى اطلاع بخشند پس فادحی الی عبدك ما دحی می باشد
 و نقد رای من آیات ربك اللکوی چه معنی دارد مکتوب پنجم ای عزیز کی از عالم غرور
 فلا یغیر نکم الیهو الدنیا و لا یغیر نکم بالله العز و عبور کن و از گنازل اهل حضور که تعریف
 فی سبوحهم نفضة النغم یاد آرد تا گریزی از نغمات و برسان فرود و در میان و جنته نغیم
 بشام جان تو رسد و جرعه از جام بهمان نمای و یسوق من حقیق مخموم خنامله مسک
 در کام تو ریزند و دقایق اسرار حقایق جاء الحق من ربك مکشوف بر تو شود و تو بر سباط تقرب
 و لا تدع من دون الله مالا ینفکک لا یضربک از سافران سخن فقص عليك نباه
 بالحق فناء و شاهد و مشهور استماع کنی گاهی باید از نغمات خطاب قبش عبادی الذین
 یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق در طرب آتی و گاهی از مدمات سطوت
 فاستقیم کما امرت و من تاب معك سر در مراقبه حزن در کنی و گاهی سبل المتین و همی
 یجمل الله جمیعاً بیک در زنی و گاهی در فراق و ما انقضی الا من عند الله در آویزی و
 گاهی در دیبای سستند و جهم من حیث لا یعلمون فروشوی و گاهی بر ساحل لطف
 ان الله یکره لکم رفوف و حلیه گذر کنی و از حدائق فمن یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً
 انما یرجونی و از انهار لکل درجات مما عملی بایک اخلاص اعتراف نمائی و در طلب
 صدر ان صلی فی دنکی و محیائی و ما فی الله رب العالمین لا شریک له فرار گیری و از انوار
 نعم و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بر غوری و از منادی ندیشجوی یا هادی
 لا خوف علیکم الیوم و لا انتقم من ذنوبکم مکتوب ششم ای عزیز چون آهنگ فراموشی
 انس مباح قلوب در رسد و از سماع نغمات خطاب الصلح بر بکوار یا آرد و سرکات قالوا
 بله را تذکر کند و عند لیلبان اخزان باوقار حسرت نغمه باسفی علی یوسف برگشتند و بر لب کرب
 ترانه انکار و ابیقت عینا من الحق فیه و کظیمه نوختن گیرد و طنبور نوای بنیوانی انما
 اشتمک بنی و خونی الی الله باهنگ فصیح جمیل فرود است کند و بر قات جذبات شوق در

فضای سموات سرای درلمعان آید و افرا خون دل را متطس گرداند که یکا دستا برقه
 ید هب باکله صبار و قطرات غبار از سحاب امین ارواح چندان متقاطر گردد که ارضی بر
 من کان بین حوث الا حوث نزله فی حوثه از نباتات و عدل که الله متعالم کثیر
 جمله محصی گردد و حقایق آتال و من یتوکل علی الله فهو حبه بنفحات روح ان الله یکن
 امره قد جعل الله کل شیء قد را سر سبز معطر و مروح شود و اعصاب نبال صبر شمار انما
 یوفی الصابرین بوجههم بغیر حجاب بکمالیت رسد و مزاج غایت هذا عطا و نافع امن
 او امسک در اهتزاز آید و ندا ی و یدک الفعول ذوالرحمة نثار دهد ان هذا لوزقنا ماله
 من لغاد و الله علم الصواب مکتوب ^{شادوان} یغفر تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز نهد از سحاب
 امین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سر سبز نشود و نخلستان امیر امیر
 مراد بارور گردد و اعصاب صبر اوراق رضا و راحین انس و ثمرات قرب و ان له عندنا الوفی
 و حسن مآب سر سبز شود و نهامیه نرسد و عن لیب قلب بنه شوقی در ترنم نیاید و همای فواد
 نایجه ای ذاهب الی دلی یسهدین از نفس ام الانسان در پرداز نشود و از فضای کلا
 متحدان مینک الی متعابه از ولجا منهم زهره الحق الذی انفسهم فیه عبور نکند و گز
 بسده مقتل صدق عند ملک مقتل در نرسد و از نثار اشجار لهم مایشائی و چند
 دلبهم بچ بر نهد و از بوستان و الله عند حسن المآب بوی بمشام جان و می نرسد و از
 گلزار نعیم و لهم دار السلام عند دلبهم و هو ولیهم بما کافوا لعلون بچ بر خرد و از نای
 و السلام مکتوب ^{شادوان} یغفر چون فروغ نور صبح تو حید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که
 و الصبح اذا تنفس و تحول من یقین بر افلاک سر سبز رخ استوار شود که و الشمس تتجلی
 لمستقر لها ظلمات وجود بشریه در منور انوار لمعات فی دهم یسعی بین اید یهم
 متواری شود و سر قوج اللیل فی النهاد ظاهر گردد و سابعه غایت الله ولی الذین
 امثل یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بر دارد و بر شکر سلطان کرات
 الشیطان لکم عد و مبین غیر و آتی ما و در معرکه قاتل و عدی و اباسه قاتل و مبین

حب الشهوات من النساء والبنين بالشكر قلب معارض شود و ایشان از عذوق حال زیارت منتظر
 بر خاسته که یقین صدای وی و لا یطق لسان و با سبزه را برین مجرور خاست گفته که و علف عذو او و علف
 و احسن انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین و با تبت عند معایج الغیبک علیها السلام
 نه گفته که و لا تموتوا ولا تحزنوا و انتم الاعوان و عساکر و انجیدنا لهم الذالکون را تا اعلام افلاجا
 انصر الله و الفصح و در سر سید علی باقی استماع اننا لننصر رسولنا و الذین امنوا من انفسهم و رفع درجات
 من نفسنا و در شکر اعدا عملدار و انصار انصر من الله فتحکم ستواتر شود و سواد وی مال داد
 که قل لله و مالک الملك و ان الملك من قشایم و انزع الملك من نشاء و تعز من نشاء و قدل من
 نشاء بیدار الحیوانک علی کل شی قد برکشوبت هم ای عزیز از کارخانه المال و البنون
 زینة الخبیث الذین یرون الی و دست از شغلنا و مالنا و اهلنا بردار و از خضیف صحبت فروماند
 شیره نمک است نسوا الله فانسیم انفسهم پای بست استخنت بدن و در شسم و از خیش ملک و میلان
 عشق و نیاز و کوی سبقت و السابقون السابقون الملك للفقیر و بچوگان متعانت و استعینوا
 بالله بحاجه اولئک علی هک من بهم و اولئک هم المفلحون در رسان شاید که بکشد لیت بشیر
 الذین امنوا ان لهم قدم عند ربهم و در ششارت چین و ارسانه که اذ الله بالناس لشر
 بر حیل و اسرار نامه قد جاء کبره و انهم را بدست تو و هند چون بر موز و اشارت آن
 اطلاع مابی و حال از سر شوق و سر اقدار و مازی سبیل السلام هذی صراط ربک مستقیم پیش گیر و
 ترشگاه لهم جنات تجری من تحتها الانهار لکن من از فیات نفی حله لهم درجات عند ربهم و مغف
 و در فرق کوی و فرمای تر بر بینی و بر شمعایت ان الذین صبت لهم من الحسنه و رسد
 از ملک احمد و از اسلام رضی الله عنهم و رضوا عنه جیر بالمیک باز گوید و بر شنگاه و من
 اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤیه لعل علی او می شود و باز گوید که لکن تناولوا البر حتی تنفقوا
 مصاحبون که شوق هم ای عزیز چون لواحق انرا الله و الرسلات و الاضیق تر شنگاه و من
 لای شوق و خارج قلب از تاثیر آن نوبه می گزیده المصباح فی نجاهة الزجاجة کلهما کوب در

ببارق كشوت بوقد من شجر نصبا كه زينوندا سرافقات غمام لا شرفية ولا شرفه و اربعان آید
 و فتاویل فکرت بکاذبها بضی و لوله منسبنا فروزان گرد و آسمان سراسر خیمکست
 و بالجمهم بختدون سر سبز علم نرسین گرد و که ناگزینا السماء الدنیا بینه الکوا و اقمار حوضه
 انرا نقیض علی نور براج استعداده و ج نایده که و القمر قدر ناه منازل حتی عاده العرج
 المقدم و غشا ایماں خفت که و اللیل اذاضنی صفت و انهار اذاضنی بخت و ریاضین کلزار
 نعیم که و المستغفرین با که استغفار بکشد و بلال سمار کافوا اقلید الا من اللیل ماء بجهنم
 بنجات الحزان آهنگ عشق بر کشد و دولت بدهی الله لنوره من بشاء و و د و شمس
 معارف از مطلع من بیدار الله فلی المهند طلوع کند اسرار الا الشمس منبغی لها ان تدرك القمر
 الا اللیل سابق الفناء و کل فی فلك یسبحون نظیر انجاده و طاعت غوامض اسرار و بضر و بالله
 الا مثال للناس والله بکل شیء علیم از غامض اشکال کشوف شود و الله اعلم بالصواب مکتوب
 یاز و جمهم ان عزیز چون هر سپهر معرفت براج کمال الیوم اکملت لکم دینکم و انتم صحت علیکم
 نعمه و ج کند ببارق انوار رضیت لکم که اسلام دینا در لغمان آید و شواهد آثار انفس
 شرح اده صیده الا انهم علی نور من ربهم و شارق لقد جاء له الحق من ربک بعین
 البصیر شاهد و شود و بر و قاتق نقاش اسرار و الله خزائن السموات و الارض خیر من ذریر
 و قاتق خاتق فی الارض ایات المؤمنین و فی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردا شد و بر موز و
 اشارت قایمنا تولا فتم و جعله محرم کندر لاج فیض و ارسلنا الیراق لواقع با و ان فیض
 نصیب بر حمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف بعباده و ربنا تین اننا انصیب اجر
 من احسن عملنا و وزیرین آید و اشجار ریاض ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم احسن
 با و اتق شود و شمار تحلی همه سر سبز و بار و گرد و و نیایح و حصول ذلک فضل الله یبیه من نشاء
 از شرف و حال و الله ذوالفضل العظیم و در منزل و و یه قلوب جاری شود و مجر انوار ان بان خیرین
 انبشارت در آنکه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیمچل لهم الرحمن و ادا و عیش و قبال

بشارت چنین سازد که عبادی که خوف علیکم البقیه و لا انتم تحزنون رضوان یارب بلاد
 طلیعة در ب غفور با عن تحیات سلام تو کلام رب رحیم در رسد و ابواب جنت
 وصول باز کند و مایه نعیم رضی الله عنہم پیش کشد و بگوید و لکن فیها تشنه‌ی نفس کوی
 لکن فیها کما ندر عون تو کلام غفور رحیم مکتوب و از دهم ای عزیز چون بروی شرواز
 خرق غامضین بیدی الله تنوره منیشاء در خشن گیر و روح وصول از مسب عنایت
 یحقیق بر حمت منیشاء در وزیدن آید و ریاضین نفس ریاض قلوب تکلفه و بلال شوق
 در بساتین ارواح نجات یا اسفی علی یوسف چون بزاواستان برتر نم آید و نیزان اشتیاق
 در کواکبین سرار شعله برزند و اطهار افکار و فضایل عظمت از عایت طهران بی پرشود و خول واد
 معرفت بی گم کند و قواعد ارکان افهام از صمدت همیت در تزلزل آید و عن غرام و بجا مانا
 قائم و الله حق البریاح و هو بحر بی بهم فی موج کالجبال در بحر حیرت فرو مانده امواج و ریای عشق
 بیجهم و بیخونه در ظاهر آید هر کی زبان طالع ندا کند رب التزلزلی مانده مبارک و انت خیر المذللین
 سابقه عنایت ان اللذین سبقت لهم منا الحسنه در رسد و بشارت از بر ساحل جودی فی مقصد صدق
 فرو آید و در مجلس ستان با و دست رساند مایه نعیم للذین احسنوا الحسنه و زیاده پیش
 کشد و کوسن وصول از جام قرب بایدی سفوف و سقا هم در بحر شربا طهور و اگر دان شود ملک
 ابدی دولت سروری و اذا ارایت ثم رأیت نفعیا و ملکا کیدر شاه در کرد و مکتوب سیزدهم
 ای عزیز طبعی سلیم باید باز روز فاعند و ایا اولی الا بصدار اطلاع باید و عقلی کامل باید تا فائق
 اسرار سفریم یا کتافی کلا فاق و فی انفسهم را و رک کند و فی صاوق تا شواهد معرفت و ان
 من شیء الا لیصبح جمیع و لکن لا یفقهون تسبیحهم البین قلب مشا و عین و بداعی وصول و اذا
 سالت عبادی حتی فانی قریب بالحبیب دعوة الداع اذا دعاه لعل یتقبل شود و از آیه آیه انفسه
 انما خلقناکم عبدا و انکم الینا لاترجعون از خواب غفلت بیهوشی کامل فسوف یعلمون بیدا
 کرد و و هجوة الوثقی و مالکوم دون الله من علی و کلام و کلام رزند و بر خیزند و الی الله

سوار گرد و دوزخی معرفت و ما خلقت الجن والانس ليعبدون مردانه و اربنوا صی فرود
 آید اگر گوهر مقصود بخت افتد فقد فاز فون اعظیما و اگر جان طلب و وفقد وقع اجر علی الله
 مکتوب چهارم ای عزیز چون عساکر زیارت الله بحسبہ الیقین بر ولایت قلوب تاز
 و کواخ نفوس ابره را بجام ریاضت جماعت فانی حق جهاد که مراضی مدلل گرداند و جبار
 فرعون را در مجلس تقوی بسلاسل مجاد و کشد انیمه را باطل و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و
 گرداند اعمال اراوات و تغییرات را بنا و یب من یعمل مثقال خیر لیرحمه الله و انیمه سوم
 دعاوات قوا اعداؤ کان لم یس طامات را بکلی از میان بردارد و نواهی حال بزبان صدق متقال
 نه که که ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة و چون ارجمی مصفا
 قلوب از لوث و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گرد و حدائق ارواح از
 از نسام الطاف من یهد الله فیهما ^{یصلی} سر معطر و مروح شود و صفحات او ارق سراسر
 از تائین قوم لطائف و لثک کتب فی قلوبهم ایمان مرقور و شود و یوم بتدل الارض
 خیر الارض صفت حال گرد و و راسی اشواق چون هباء امتثر گرد و شود و بزبان حال صدا
 باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة و هی ثمر السحاب اسرافیل عشق سوز در دم و دفع
 و الصبر و نایب اعظم فصیح من فی السموات و من فی الارض یطهر و انجاد و شیر اقبال یحضرهم
 انفرج الاکبر در رسد و ایشان انکس و بدو بین فی مقعد صدق عند ملک مقتدا و اعمی رشوم
 رضوان مبارک است و نیز که البی پیش لید و ابوب جنات نعیم که شاید بگوید سلام علیکم طایم فادخلوا
 خلدین و ایشان گویند الحمد لله الذی صدقنا و عدنا و اودنا و ارضنا و انتبوا من الجنة
 نشاء فقسم اجر العالمین مکتوب پانزدهم ای عزیز کی از داعیه شهوات و کما تتبع الهدی
 عن سبیل الله اعراض کن از مواضع غفلت و کما قطع من لغفلنا قلبه عن ذکر ربی انی ارجبت
 اهل فسوق که توین للفاسیة قلوبهم من فکروا بهر هیز و از نواهی استجیبوا الذکر من قبل
 ان یاتی یوم لا مرد له من عندی الیرایان الذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر ربهم و ان لا یلهو
 بشوا

تلاصیح مجلد ۱۱ برین کتاب از انصاف المصنف علی الامور ۱۱

نام یکی از اجداد فقیر در شهر تصدیری بقری از بلد طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیحی از
 حاکمان آن عهد و خوش که سردار الویس قاشقلان بود وصلت دست داد چون در اسپری بنوی و حکومت
 آن ناحیه تعلق با ولاء ایشان گرفت و فیکه هاپون پادشاه مملکت هندوستان از دست افغانه شود
 استخلص گردانید از آن خاندان و برادر محبوب خان بابا خان نام که به سه واسطه با سپهر مذکور میسر شد
 همراه او و احوال این هر دو در تاریخ الکبری سطورست و نسب ما در این بزرگان بخانواده امیر حقیق
 میرسد و نسب فقیر چهار واسطه بابا خان منتهی میگردد و پدرم بچرم خان مذکور که در عهد الکبری مصدق
 شده بود بجایار کم منجسی گرفتار بود و عمری در خدمت او بکشت یب پادشاه گذرانید و آخر بدولت
 ترک نیا سغزو و قوچگردید و بعد مدت نهگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نمود و ده سال هزار
 و صد و سی عمری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سی و دو ولادت فقیر اتفاق افتاد و دیگر
 شانزده سالگی گردیدی بر رنجش و دینیت که محبت بسته دست از دنیا داشت بای سنی از سپهر
 ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف و محمد پیروان بود و کتب حدیث و خدمت حاجی محمد
 سیالکوئی فیض شیخ الحدیث شیخ عبدالمجید بن المکی گذرانید و قرآن مجید از حافظ عبدالمجید رسول الله
 فیض شیخ الترائف شیخ عبدالحق شونی سند کرد و ذکر طریقه نقشندیه با خرقه و اجازت طلعه از جناب
 سید السادات سید نور محمد باونی رضی الله تعالی عنه که بد واسطه بحضرت قیوم ربانی محمد و العالی
 رضی الله تعالی عنه میرسد گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از شایخ
 متعهد و این طریقه استفاده نمود و آخر باستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد بن
 رضی الله تعالی عنه که ایشان بد واسطه بحضرت محمد و رضی الله تعالی میرسد چیده نیاز سود بدنی خدمت
 ایشان کرده و خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشویه حاصل نمود و اهروردیه که هزار و صد و سی
 پنج عمری است حکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغولست خدا خانه نکند
 بکرت میبویصل الله علیه و سلم مکتوب و م محمد و ما این باز و شبه نوشته اندکی آنکه خلفای حضرت
 سهرند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند آثار آن شل اولیای تقدیر از دنیا بطلد و میرسد

و دوم که مهدیان خود را بشارت‌های عالی می‌بینند و حالات آنها دلالت بر آن بشارت‌ها نمی‌کنند و سینه
 ساول آن درویشان با کار سابقین بلکه افضل بر آنها لازم می‌آید و این معنی مستبعد بنماید جواب
 شبه اول بدانست که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فساد دعوی کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین
 مقالات مملوست غایبانی الباس جماعه از این طائفه باطل را این امر را مورد بود و فرمود حکم غلبه
 مستنصر بر شان ایشان نیز ازین برود و احتمال یکی را توجیه می‌توان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت
 بالا صالیه ختم نگردد و در مبدأ فیاض کمال و بیخ ممکن نیست پس رکن بزرگان شمس طریقی پادشاه
 آخر از صلیحی است و هر دو از ظواهر آثار کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این
 خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و وضوح اعتباری نیست اگر مقصود از آثار صمد و خرق
 عادات و کمالات است که منطوق عوام است پس این مقدمات با جماع صوفیه از شرائط ولایت اند
 نه از لوازم آن معنی نیست که صحابا کرام که افضل از جمیع افراد است مروج اند کمر صمدان را بگوشت و این
 مجاهدات ریاضات این طریقه بطور صحابا کرام و تابعین با تباع کتاب سنت است اذواق و مواجید اهل
 این طریقه نیز شاید اذواق همان جماعت است فلا تفک من اللذات جواب شود و آنکه یافتن آثار
 باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیفیت این طریقه کار هر عر و زبانه امانا
 ارباب فراست صحیح معنی نیست بنماید و در آثار ظاهری که کثرت طاعت ریاضت افراد اذواق و
 شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص را یا و ارباب حق و باطل شمر می‌کنند و از صدد و ر
 سعاصی احیاناً غیر معصومین محکمی محض نیست حق نیست که بنابر بعد زمان نبوت و قرب قیامت
 ضعف تمام دامن ظاهر باطن ادا یافته است لیکن این بشارت‌های حقیقی نیست مقصود این مشایخ
 از بشارت آنست که مهدیان از این مقام نصیب یافته است مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت دران
 مقام بمرسانیده مساوات آنها لازم آمد و اگر مرد خوش است و ادعوی ویرین کار جد و جد
 بکار برود و شریک دولت آن بزرگان شود و استحالند از فیض روح القدس را باز در فریاد
 او بران هم بکشد آنچه سوا میگرداند بدانست که نسبت این حضرات انکساست مثل انطباق شمس و صمد

در نفسی مستوفی میاید که انوار باطنی نیز لازم آید که در دو انعکاس سبیل تحقیق شود و بر
مرتبه کمال تکمیل حد و بعضی اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مرید می افتد و منجمله مقام تحقیق
نرسیده و به کشف دقیق نظر تحقیق را که انور شده آن مرید بشارت مقام میفرماید و بعد بشارت
پیران نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و با استقامت می آید پس اما آن که در صورت ثانی
بجاست این انظار درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشنی کیاست
و مریدان بنا بر ضعف مبت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد و در خطاب اندو السلام -

مکتوب سوم پرسیده بود که لفظ نسبت اصطلاح صوفیه چه معنی دارد - بمانند که نسبت
و لغت عرب عبارتست از علامه بین الطرفین در اصطلاح انیقوم مراد است از علامه که میان چیزها
و خلق است که نگین تعبیر میکنند از ان به الفیت و مضبوط چون نسبت کمال با کوزه و از انکه
کتاب است همین معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر از ان نسبت بنهور وجود است و در
کثرت میکند مثل ظهور آب در صور موج و جاب میگوند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی مطلق
نیست حال این تعبیر اثبات غنیمت تعلق است با حق یعنی ارتباط با ثلاث مشیقات مشروع و غیره
میانند و اگر شود و پند نسبت اهل ظل چون نسبت انصو بنیطه شمس میفرمایند و اهل انوار
یعنی اهل است یعنی ظهوری در مرتبه ثانی و ظاهر است که این کثرت وجودات علی خلل است و در
حقیقی اهل غیبه اند اینقدر فرق است میان تعبیر اول ثانی که هر چند اهل حقیقت و دیگر تعبیر است
اهل اوست همان اهل مرتبه ثانی ظهور کرده و در اهل انوار است اما اهل اول و اهل ثانی
ایضا صحیح نیست و در اصول و در مباحث است پس شود و پند این تعبیر می باشد اثبات تعبیر می میکنند و در
در توحید و جو حقیقی خلل نکند یعنی از کتاب سنت باسانی میتوان استنباط کرد و تصویر
نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و ظهور شود و پند اینست که توحید ایشان ثانی
ممکنات در مرتبه علم الهی مرکبند از عدم وجود با معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم است
بجمله عدم القدرة که معبر است بحد و غیره که مقلوب بخلاف دارند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند

و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدالت اندکر دیده و انوار آن صفات نشان مرایای مستحکم شده
و این مخلوطها بسیاری تعینات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتی فی العالم مرکب اند از عدم
اضافه و خلل صفات حقیقیه و مرایای ظلالی که خلل خارج حقیقی است مصداق خارجیه شده پس اعیان
خارجیه نزد ایشان جو ظلی موجود اند نه جو حقیقی و خارج ظلی مستحق اند نه خارج حقیقی که موطن تحقق
وجود حقیقی است و در عالم هر چه است از وجود و اولیای آن خلل و انکساسته است از حضرت جو جلالت
فلا موجود و الوجود حقیقی فی الخارج حقیقی الا الله فذا هو التوحید چون عدم نشاءش نقص است و جو و عدم
و کمال آن عالم مرکب است از عدم جو بلکه عدم ذاتی است و جو ذاتی و جو سیطره جوین محض نیست چون
عالم نمیتواند شناچار عالم محصور من قمع خواهد بود و الوجود من استعداست از حضرت جو و جبات منج هر حال
از طرف عدم پس هرگاه مالک بقوت استعداد خود و جذب شایع خلل خدائی است بسیر علی حقیقی و کمال
باید و جو قطع مسافت که عبارت است از خرق حجب ظلماتی نورانی که موافق حدیث ربانیه من خلق و انشأ
غیر مایه فیض و برکات آن نسبت محاذی که در میان ظاهر و باطن متحقق بوده و منج این حجب که مانع ظهور انوار است
حقیقی در مراتب تعین سالک بودند تمام بطور میسر و استیلائی آن انوار آن آئینه استواریا و انوار
نقصت فغای تغییر میکنند و بعد قیال لازم است که جو و موجود سبب از خیال قدس مناسب به مقام عطا
تا سالک آن جو و کارخانه بشریت و حکام شریعت بکریا تواند داشت از انبست بقوی یکدیگر سالک
مگر خرق حجب ظلماتی و نورانی تمامه ای کرده از تجلیات صفات شبنومات که جنبه تجلی ذات بحت مشرق
و زمان نبوت باقی است بنی سیکرد و بدرجه صحت که عبارت است از عدم احتمال صدور شمر میسر شد
علی مسافت از امکان بجوی و جو با عدم که شمر نیست و در ترمی افتد و جو حق که خیر محض است و کثیر
سیکرد و چون ظلمات عدم در استیلائی انوار وجود منضم کل شده است بیشتر صد خبر میشود و اما احتمال وقوع شایع
اولی و نائب بنی سیکرد و در تریب صلاح بنی نوع خود سیکند نیست معنی ناخوشی کند که نماید حصول و اولیا محض
از نیست مخلوط نیست که محصل خارج من است پس الی کار بشریت نیز میشود و در علم الهی تمام مکتوب چهارم
محمدر و اسوال شاکله در حصول فنا که مستلزم دوام حضور است که غفلتی از انبست محال و میرسد به سبب صمیمیت

خارجی

و نسبت ظلمات و باطن

و نسبت کمال

و نسبت به صحت و استیلائی انوار

که بنای این شبهه بر اشتباهی است باینکه آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نظر
 عالم است یا عین است چنانچه علم نفس خود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات است مراتب و
 مرتبه و فصل و حواس و مالک که بر سیر علی از خفیه اسکان با وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حصولی است
 نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی است که بر صوفیه وجود اشتباهی است تحقیق این
 کثرت که مری میگرد و ظلال حضرت جو حقیقی اندود خارج غیر خود و متحقق نیست تعدد و تشریطال از آنکه تشریط
 وجود و فصل تا و تکیه از این مداخل است از طلیت نعم و نگاه نیست جو مستقل برای خود و پندار ثابت میکند و چون
 حکم فلفظ انشا در همان بود و می بینا چون قطع این سافت اصطلاهی قوم که عبارتست از رفع حجب انانی و
 برین نوعی تعلق که از حدیث ثابت است میسر میگرد و فصل خود و اصل میشود و در امشرا انانی اصل نمیدان
 و وجود خود و توابع آنرا استعار از اصل میداند و در میا بطلان حقیقتی علیحد نیست بلکه همان اصل و مرتبه
 ثانی تبیین ظنی تصور کرده است واضح میشود که مشار الیه مرجع اناد نفس الامر اصل است ظنی نگاه علم حضوری است
 که لازم این تبیین ظنی را بود و متعلق بهل میگرد و اشار و لفظ انال و اراج میشود و چون این اعتباری است از
 اعتبارات اصل ثانیان انار جوع بطل میکند چون این حالت تهر میگرد و آنرا و ام حضور گویند و حضور را بعد از
 زوال نیست اگر گاهی فتوری در حالت و مید و قدرت و علم علم واقع در عین علم حضوری و علم حصولی
 عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس باقیست که تشبیه امور بشری و موقوف بر آنست این علم
 اصلا در جناب قدس با نیست که حواس در آن بارگاه غلی نه و نشان این شبهه با نیست که در بول علم
 احکم را فتور علم حضوری نسبت به سکر و ام حضور میشوند حضرت فارق رضی الله تعالی عنه که فرموده است
 احکم و اجتهاد الحشی شاره باین هر دو علم است که تهمید برش تعلق علم حصولی دارد و حضور در صلوته از قبیل علم
 حضوری است ظاهر که صلوته انجذاب البتة بی حضور نخواهد بود و تدبیر جادایی تصور اسباب صورت نمیکند پس
 سایر دو قسم علم جمع نشود این هر دو کار که تداخل عبادتین است در یک جزو زبان از نفس واحد شش نمیشود
 گشت و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد و فافهم السلام مکتوب تبیح بر خود را از اجوبه
 شبههائی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بر علم میرزادان اراد میشوند

[illegible]

۲۰۶

مکتوب ششم بعد صلوة از فقیر جان جانان مولوی صاحب میران لکهنو حجل مطالعه فرمایند که
 التماس طوالتی شملیه شبیه سالی چند که بر توجیه بطلان کرامت حضرت قیوم ربانی مجد الف ثانی
 رسی انداخته بود و در ذرات خود و ما این شبهات از عدم اطلاع بر صطلحات آجانبی نشی شده اگر کسی شبهه
 شمره کاتب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و از طریق صحیح خواهد شد و فقیر انتقال الامر هر چند می خواهد باید آ
 که حضرت صوفی لفظ وجود را بر معنی اطلاق نمایند یکی بوجهی کون حصول که امر انتزاعی مستول ثانوی است
 دوم وجودی که نشانست نزاع معنی اولی معبره بظواهر وجود و بصدا و اولی هستی مبدی است که این هر دو
 وجود در حضرت ذات تعالی است متاخر اند و ذات باین هر دو وجود و مصداق نامرئی خواهند بود و
 اول الاول بعد البیاد است بزرگم قوم عین ذات است ذات بآن وجود مصداق آثار است حضرت ایشان
 میگویند که ذات و تعالی خود مصداق آثار خود است هر گاه وجود ذات هر دو و حقیقت یکی باشد مصداق
 آثار را خود وجود و منسوب باید که نخواهد ذات مطلب احد است پس اختلاف اجماع بنسب نزاع فطری است
 اینجا فیصل شمس است که لازم آید که وجود حق تعالی مستقلا و از وجود دیگر باشد و بآن وجود مصداق آثار گردد
 و حال آنکه وجود نیز همین باشد و حاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات و تعالی و بنسب
 بالواطای یکی بزرگبری از راه اعتقاد است که در شان شمس این اطلاق قرار نداده و صفات اسمای الهی
 توفیقی اند و شبهه دیگر که در بحث حقیقت محمدی فیصل حقیقت که حقیقت محمدیت صلی الله علیه و سلم
 کتبات جلد ثالث نفع میشود و هر جواب آنها طول دارد و آنچه در اویل قول حضرت غوث علیقلیدین رضی الله
 تعالی عنه قدس سره در کلامی است نوشته اند اگر مخصوص بعا صیرن از چه نقصان بیاورد
 آنحضرت میشود استناد مستقیم خود ازین حکم حکم اوب لازم است که بعضی از آنها اجزاء و شش آنحضرت
 و حکم حدیث لایزال و اخیر ام اخره استنادنا آخرین نیز نمونست چه که تقدیم کنیم تاخیر امر نیستی
 و هر تخری را متاخر نیست پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت نقل باشد و کمالی نیز که لا یتوان
 بالاصالة شمس نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل انتفا ناسر ما مایه بودم و اما سر معذور الله تعالی
 نتواند از باطل باطل را سلام مکتوب ششم بعد صلوة از فقیر جان جانان مطالعه نمایند

۲۰۷

ایشان بی خلط عدم منسب باشد و تطبیق محبت و ما چون مقابله محاذات در میان اعدام
 ستايزه و وجو دات صفات مقدسه مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام محالی صفات کشته
 صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است و اینجا صفات بجای اعدام محالی
 موجودات از جهت عدم و این صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی بهمین جهت حضرات انبیاء
 علیهم السلام معصوم اند و مصدر شکر نیکو دارند اما وجود خارج ایشان عدم و وجود هر دو را قبول
 میکنند و اینقدر فضل عدم و تعاقب این صفات برای ثبوت امکان کافیت و السلام مکتوب پنجم
 پیرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر رنگ بدتر نداند از کافر رنگ بدتر است این معنی
 چگونه است آید که صوفی الیه منسوب نگاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو وفاق علم باوصاف و اعراض
 خود دارد و مناسط فضل منسوبی بر فرد دیگر از افراد کینوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات
 و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر و رنگ بکفر و معاصی و علم با تصاف خود با بیان فضل
 دیگر چگونه خود را بدتر از او میتوانست اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از آن ذایل بدتر و نهسته
 باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهیست محمد و ما بدیه حضرت مجددی صفات ممکنات هرگز نمیدانند
 از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل سما و صفات در علم الهی شونی پیدا
 و مرایای آن از اسما و صفات کشته سبای تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلمت ظل حجاب حقیقت
 بصنع خداوندی وجود ظل موجود شده و بنا برین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت
 عدم ذاتی کسب شرع میبایند و از جهت وجود ظل کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی بر مرتب
 مسئله از انوار شمس نظر میکنند بلاخط اولی همان نوار می بینند نه مرتب را چه که مرتب در شمس
 انوار محقق و مستور گشته است هرگاه بذات نگاه کند بطا اول همان تعین مراتب خود را خواهد بیند نوار را
 چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر ظاهر شرعیه و خبیثه نیست و جهت وجود که در آن ظاهر است مصدر
 خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکنند نگاه او بر جهت عدم ذاتی اوست و متناهی شرع و خیر
 و نمودار از خیر و کمال مطلقاً عاری خواهد دید و خیر و کمال عارضی را که جهت کسب کرده اند آن خود

نخواه یافت ناجای خود را که از فکر نکند و اگر استیاضی نیست به ترخا و فیه از اینجا معلوم شد که مقصود قائل
 این قول آنست که صوفی کمال خیر و کمال اصل را بخود منسوب نماید و مستعار میدانند و چون است معنی قضا
 تمام و حاصل مشهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر بخت وجود و انوار استعاره خودی افتند و جهت عزت او که
 عدم است مستور شود از او دعوی انما اشکس سر بر نیزند بخت سر انما کفین حسین بن منصور طبرستان
 اگر چه انجانب رودین خود معذور بود اما در وین ظاهر از غلبه نکرد و جهت وجود و جهت عدم قیاس نمیشد
 نمود بسیاری از سالکان این راه را چنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی به برکت جمیع جمعی
 علیه السلام مکتوب چهارم نوشته بودند که بزرگ به بلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام
 است ملاود بزرگی و دیگر عبادت او رفت و پر به چه حال اری جواب آنکه حال ظاهر است بنوع
 ربانی مسنی الضرفه ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بنموده نیامده ام و اما آن در نیزها نخواسته
 در صورت مقام صبر این بی افق از مقام صبر آن بی معلوم میشود و چون مقام صبر بس رفیع است
 تفصیل وی بر بنی لازم می آید یعنی خلاف جمیع جواب مخدع و ادبای نظارین شبهه دارد و میشود و اگر
 تأمل کنند محل شبهه نیست بپای آنکه حضرت ایوب علیه السلام ربانی مسنی الضروفه انت ارحم
 الراحمین و نیز ربانی مسنی الشیطان بنصب عذاب گفته و این آیات بظاهر و البت بر بنی ثانی
 و بنی صبری در لیکن اوست حمله جل شانکه عالم السوء الضار است میفرماید نا اوجدناک صابرا انصر
 العبد الله اواب پس معلوم شد که این بصیری انجانب نیز منضمین لطیفه دیگر از صبر بود و گویا حق تعالی
 با وجود ظهور بصیری اثبات صبر آنحضرت میفرمود و محسوس آنست که نفس شریف آنحضرت مدت طولی
 بر انواع بلاها از بلاک احوال اولاد و شدت مرض فقر و امانت محضارت مردم نسبت بوی اهل دی
 صبر نوز چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که شفا این کرو با است بضرع دزاری است او
 اینوقت بنی صبر نسبت ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا و فوق جمیع مراتب قرابت رسید بر عا
 بصیری بصیر فرموده بضرع دزاری درآمد و در صدد این ادب محمود به فحتم العبد گردید
 و خلعت منصب انما اداب پوشید که اداب مشتق از ادب است بمعنی بوج یعنی بوج بهوای نفس خود

که رعایت صبر چندین ساله باشد کرد بلکه بضای حق تعالی که آنها را صبری و از وقت مرضی بود و جوع
 نمود و گرسنگی حق تعالی بدو آتجاب سیده و با وجود بیچاره حال باطل او را استظور داشته اثبات صبر او
 فرمود و گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و این حضرت شیخ اگر حجت الله در فصل اولی
 سیف را به الصبر حبس النفس عن الشکوی الی العباد و حضرت ابوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرد
 بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبیهه نمیدادند چرا که چون این
 بجناب آتی نیست در بنیای جاری کرده و دوم نزوه زیاد است صبر این لی صبر آن نبی هنوز نیست
 و اینجا مقصود فی فضل نیست نبی آن لی عیار که از مذاق کمالات نبوت حقیقت عبودیت کمال مقام
 خبر داشته از غلبه سکر لایت هر چه گفته و آن سند و بوده و اسلام مکتوب یا زوهم بعد از صلوة
 نماز که طاعت از فتیله خفیه زنجار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحجرت او داند و بعضی از محدثین اثبات صبر و
 ذکر جهر کرده و در فی فضل جهر ضعیف افتادند و هر دو فریق بر راه تفریط و افراط افتند و از صحت انصاف سخن
 گفتند و این مقام تنقیح بیخ و بن محال است طلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر عبارت از یاد کردن است
 در سه قسم یکی ذکر لسانی فی ضمیر کلامی قلب و این معنی از اعتبار ساقط است حال تمام غفلت دوم ذکر
 قلبی است بی حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبرست بذکر خفی بنیای مراقبات اینقوم بر آنست
 و جمیع طرق آن بر دو وجه است کانه وضو ذات بخت مذکورست بی ملاحظه حقیقت و یا ملاحظه صفات او با خود
 از آیه کریمه اندک ربک فی نفسک فضرعاً و خفیة و دون البصر من القول بالعدو
 و الاصل دوم مختصراً مذکورست با ملاحظه مشروبات و از آلاء نعم و این طریق استدلال است از اثر
 بهوش و این معنی در لسان شرح معتبرست مفیدست یاد است یقین بر او کتاب و سنت از فضائل آن
 مملو است قسم سوم از این اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معاد این محل اقسام مذکورست و این نیز دو وجه
 دارد یکی گفتار و ذکر است مذکور در بر اسما نفس خود و مذهب ذکر خفی در زبان شرع و مملو است
 از آیه کریمه ادعوا بکونوا خفیة انه لا یحب المعلن و دوم با سماع غیرست که در شرع
 مستحبست در مواقع خاص نیست از خفی بنیای خفی سطله یا خفا چنان دانسته و قرآن مجید و صلوة جبر

که ایضا ظاهر در تنبیہ فاضلین از آن مقصودست و حکمتیکه در ذکر خفست سلامت نفس طلبست و فاضلین
که ماغت قبول عمل و فضل ذکر خفی بر ذکر غیر مخصوص کتاب سنت ثابت است مطلقا بلکه در فاضلین
آنکه لا بد عینا اصحابا غایبا منع جبر معلوم میشود و ذکر جبر با کفایت مخصوصه نیز مراقبات با احوال معلوم
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب سنت مانع و نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و اهل
از سبب انقباض اخذ نموده اند و شرع از آن ساکت است و ظاهر از راه با حجت فائده یابد این تحقیق و احکام
آن ضروری و ظاهر است که انچه از کتاب سنت ثابت است و فضل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و مزین
مفسد بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهما
که از شد این اوست ثابت شده است بجهت متوسطا بود و نه بجهت کمالی چرا که اول آن حدیث است که
بسیار تر از هر فردی نیست نیز مشعر است با تقوا فی کل کلمه گفتگو جواز عدم و اجتناب بلکه فضل است
و کبر است پس عوی فضل جبر مطلقا ذکر خفی انکار خصوص است انکا جمیع اقسام ذکر جبر نیز مجتنب چرا که
جبر در بعضی مواقع مشروع است اثبات مستوفی ذکر خفی یعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشعر است
جبری که در متاخرین مرخصیت ممکن نه چای اثبات فضل آن انچه بعضی انبای بشر مکاره می نمایند
از طرفین قبول نیست لاین التفات نه و افراط و تفریط در همه امور متبع است اعتدال مستحسن و خیر
الکلام ما قل و دل السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه السلام و الثبات
المکتوب و از و هم خداوند سماع در میان آنکه فقها و حضرات فواید حرمه الله علیهم اجمعین
توبست فرقه اولی میگویی که سماع مطلقا حرام است بصلحت مذاب فتنه و فرقه ثانیه میگوید که باطلاق
حلال است باقتضای ظنون و اصل انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی محل فتنه
نباشد کلامی موزون بخشی موزون بی ماطت مخدور شرعی انشاء نماید و فاضلین از آن باطن متعین
تر اند بلکه سرور ی اخیری در طلب پدایه تقسیم سماع البته مباح است که در کتب از راه مباح که اقامه موزون
و تشدید موزون باشد و غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشرود مثل تلحاح و قدوم
اکابر معمول در وقت اعیان است احیانا آنکه آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر می شود

اما این عمل از آن بزرگان بسبیل اتفاق دارد و میشد بطریق التزام قسم دوم آنست که غالباً آن را در
 دواج داده اند و آنرا بحد گرفته و امور غیر شرعی را در آن خلط نموده اند و قسم بعد از آنست که امور غیر مباح از
 حرمت مجزمت خواهر بسبیل اعتقاد با حجت حرمت متفق علیها بکفر خواهد بود و اینکه جماعتی از ارباب کمال
 غیبت بسبیل مباح نیز از این خصوصیات نیست از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل نقل شیرین
 نیکه و آنکه ستاد باقی نیست غیبت نقل نیکه این سیما یا آنکه یکی نقل بر یکراهم نمیدانند همچنین حضرت
 چشیده که آنرا نسبت اینها به شکر مشایب است از شرف لغات متلاذمه بشوند و سکوت حضرت طریقه تفصیل
 نشسته نیست مثال بر دوک فسیون مناسب است از سکوت خطیر میزدند از شور و بنگاه پس نشان
 این خلاف فو و طبعیت درین شیخ و اکابر جمیع طرق تعدیل درین است اندک جمیع جهاد طبعیت
 در اجتناب از غیر مباح متفق و جمعی از هر طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و از
 این سواد از کتب مبدوءه محققین مثل امام عجمی الاسلام غزالی شیخ الشیخ سهروردی و غیره مایه طلبی است
 کفیر از سبیل غیر مباح تابع مباح مباح را نه است و عقیده ابا حجت غیر مباح است آن را نه است
 و آنکه از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرورت از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیح و قاطع است
 و مباح مباح بنده داده اند و بر که از مذاق علی صوفی واقف است عقل سلیم و ذوق جمیع و در قضا
 این تحریر میباید پس خبر الکلام ماقول و دل السلام مکتوب سینه خردم محمد و مادر سینه خرد خرد
 علما سخنان گفته اند و روز انوش خاطر باقیست چه اگر عقل در ادب بعضی مذمت نمی کافی نیست
 اگر نه در اصل امور عبادی بنزد حق و اقتدا باید دانست که ادعای اختیار مستقل غیر محض هر
 سبب انکار کن به سنت است غیر که اعمال عباد مثل عبادان دنیا بکمال من عمل بخلق است و عباد
 و تعالی پس اختیار نام مجاز و نیز مواظبت از مجرب و علم و علم و عقل و شرع و سبب این باب
 نشان پس هر محض چاره دینی است که افعال ناشایست و کثرت خیر نیست که به متوقف بکلام الهی
 و قدرت است همین است همه اختیار و ذوق عقل اختیار یکی در این هر قدرت با اختیار یا نیست
 هرگاه نخواهند از سبب فاضل میکنند و همین است همه چیز من عمل بخلق را چون اختیار را نام مجرب

متحقق نشد پس امر است متوسط چنانچه از جواب شود حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در تعالیر
 سوال حسن بصری رحمه الله فرموده است تفاوت میگرد و کلاجه که تفویض و لکن امر بین بدین امر بین و این امر
 متوسط باسان شیخ معریست تلفظ کسب این قطار از فضل عباد اطلاق نمیکند پس معلوم شد که فعل
 ماضی و خبر و اختیار است همین قدر اختیار ضعیف منافی تکلیف است پس ظاهر این عبارت نیست اختیار عباد و اینها
 اند که رحمت از غرض بقوت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه صفت دیگر بقوت ندارد و
 هرگاه افعال و افعال بیوقوف معلوم از اراده قدرت است بعد از مسکنه این هر سه صفت افعال عباد و
 سرچهره بافعال و افعال از اراده و حرکات مرتفع که مجبور محض است اصلا مناسب ندارد اگر محاسب این
 افعال متوجه شود نهانی عدالت نیست بر طو صوفیه ثبوت حد اختیار بدین جهت و این که در تشریفات
 حضرت جو در هر ذره از ذات کائنات تمام است با کمالات مندرج و ظهور و خور و دست از خدای آن
 که حضرت جو بیط حقیقی است متجلی نمیکرد این او میفرماید کل توفیه کل و چون اختیار صفتی و شایسته
 از صفات شریفه حضرت جو پس باید که در هر نظری از نظام خصوصاً انسان که مشرف است
 خلافت حضرت از صفات اختیار هم متحقق باشد بنای تکلیف امر و نهی بر آن دو اسلام علی من تبع الهدی
 علی خیر لوری مکتوب چهارم و هم پرسیده بود که کفار بنده مشرکان عرب بنی اصل دارند یا
 از آملی داده است و منسوخ شده و در حق پیشانی آنها اعتقاد باید کرد و مختصر از روی تحقیق و اضاف
 مرقوم میگردد بداند انچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود اینست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش
 انسانی برای صلاح معاش و معاشدشان کنایه سی به سید که چهار فرقه و متکبر احکام امر و نهی را اخبار
 و مستقبل متوسط طی بر نه نام که از چهار فرقه عالم است فرقه اول و ثانی و سیم و چهارم کتاب شش فصلی است
 نموده بنای اصول عقاید را بر آن گذاشت این فرقه اول و دوم شش اسم است نامیده اند یعنی فنی یا بیات علم
 کلام باشد و افروغ انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار سلسله از آن کتاب یاد کرده برای هر فرقه
 سلسله قرار داده و بانشر افعال ایران نهاد و این فرقه ششم خوانده اند یعنی فنی و کلیات
 که عارف باشد چون شش حکام اسکنند و حکم عقل مناسب طایع این مدت زمان تجزیه اعمال غیر و است

عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را یک نام کرده برای اهل هر یک طور علی از آن چهار دفتر
 اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است مجموع فرق اینها و توحید
 با رب تعالی اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق و میداند و قرائنهای عالم و خسر جسانی و جزای
 اعمال نیک و بد بنیاید و علوم عقلی و نقلی و ریاضت مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را بطولی
 و کثرت آنجا بنام امور موجود در حکم پرستی اینها از راه اشراک الوهیت است بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلا
 اینها و هست عمر آدمی را چهار حصه نموده اول تحصیل علوم و آداب و دوم تحصیل معاش اولاد و سوم تحصیل
 اعمال صلاح نفس و چهارم در مشق القطار و تجرد که غایت کمال انسانیت و نجات کبری که از آنها ممکن است
 بر آن موقوفست صرف نمیانند و قواعد و ضوابط بدین اینها نظرمش تمام دارد پس معلوم شد که درین مرتبه
 بوده است نسخ شده و از ادیان منسوخ غیر از دین بود و نصاری نسخ دینی دیگر و شیعی مذکور نیست چنانکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دنیهای بسیار در معرض محو و انبات آمده و باید دانست که حکم آیه که گفته
 و ان من امة الا خلا فیها نذیر و کذلک رسول و آيات و کبر و ممالک هندی نیز بعثت انبیاء و رسل
 واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است از آثار آنها که باقیمت ظاهر میشود که مرتبه کمال
 و تکمیل داشته اند و حجت عامه غایت مصالح عباد و دین مملکت سبع فرزند داشته و مشهور است که پیش از
 خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن
 قوم واجب بوده نه انبیا پیغمبر قوم دیگر و بعد از پیغمبر که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم مبعوث نیست
 انام و دین او ناسخ ادیان است شرعاً و غیراً احد انا انقراض زمان مجال عدم انقیاد و دین نامیده پس از
 بعثت او تا امروز که هزار و صد و شصت و سه سال است هر که با وی نکرده کافرست و پیشانی چون مشرع
 حکم آیه که میفرماید من قصصنا علیک و منهم من لم یقصد علیک از بیان احوال اکثر انبیاء ساکت است
 و نشان آنها سکوت الوهیت نه ما را جز بمکفر و هلاک اقبال آنها لازمست و یقین نجات آنها را واجب
 و ما و حسن ظن متحققست بشر آنکه تعصب میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور
 و خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است کافر نفس کشی

سبیل قطعی آسان بنای نیست حقیقت است پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که با امر آبی در عالم کون و
 تصرفی دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین انشا تصرفی باقیست یا بعضی
 افراد اعیان که بر عزم آنها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید و یا صورتها ساخته شود چنان میشود و بسبب این
 بعد مدتی مناسبتی با صاحب انصورت بهم میرسانند و بنابر آن مناسبت حاج معاشی و معادنی و
 او امیازند و این عمل شایستهی تذکر را بطور دارد که معمول صوفیه اسلامیست که صورت پیر را تصور میکنند
 و فیضها را میدارند اینقدر رفقت که در ظاهر صورت شیخی تر باشند و این معنی مناسبتی بعقیده و کفار
 عرب ندارد که آنها بنا بر انصرفت و موثر بالذات میکنند و آنکه تصرف آبی و اینها اخذی زمین میدارند
 و خدا تعالی اخصای آسمان این شرک است در الهوت سجده و اینها سجده و محبت است سجده و عبودیت و این
 اینها باور پذیر است و بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا مذکرات میگویند اعتقادشان
 مستلزم کفر نیست اسلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجتبی الف ثانی رضی الله
 تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبایه کرده اند و با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبایه
 و محبت اتباع مجرب است و محذور و ما و سبایه ایشان را اتباع کتاب سنت بر عباد فرض گردانید و میفرماید
 و ما کان من فی کلامه انما قضی الله و رسولهما ان یکون لهما الخیر من امر هر دو رسول
 علیه السلام میفرماید که یوم از احد کفری بکون هوا و تعالی ما بحث به و حضرت مجتبی الف ثانی رضی الله
 تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب سنت گذاشته اند و علماء و اشراف
 سبایه سالرا شتمن انادیت صحیح روایات فقهیه خفیه یضیف کرده اند باینکه حضرت شایعینی رحمه الله علیه
 فرزند حضرت مجتبی در زیارت ساله تحریر نموده اند و در حق رفع یک صلیت ثبوت نرسیده و ترک رفع
 از جناب حضرت مجتبی را بر جهاد واقع شده و منت محفوظ از نسخ بر اجتهاد و مجتهد مقدم است بعد ثبوت
 رفع ترک آن باین محبت که حضرت مجتبی ترک فرموده اند معقول نیست حضرت مجتبی ترک سنت
 تخذیر فرموده اند حضرت مجتبی هم مذکور است حقیقت اشتباه و اما ابو جعفر رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الخلق
 فی مذهبهم ان ترکوا قیامه بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم پس امید آنست که حضرت مجتبی از ترک این

اجتهادی و اقتدا با حلیت میگویند و گویند که حضرت مجتهد آن علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبأ
 اگر آگاه نبودند گوئیم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب رسال و دیاربند شهرت نیافته بود و از نظر
 مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر
 این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت سالت علیه التحیة را باین عمل از کشف دریا
 ترک نموده باشند گوئیم که کشف را موطنی معتبرست در احکام فروعیست محض نیست معندا و آن مکتوب
 اجماعی که کشف نگزیده اند امید آنست که این مخالفت جزئی بر رعایت قاعده کلی ایشان که بحد تمام غیبت اتباع
 پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر تاج گردد و السلام مکتوب ششتر درهم رسیده بودند که در سلسله عمل مجتهد
 و انتقال از مذہبی بدیگری پیغمبر و مانند محمد و مادر عمل بحديث شیخ محمد حیات محدث مدنی رساله نوشته
 محض آن بشاری محرر مشهور قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و قال رسول
 صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه تعالیا لاجتبت بصدیق صحیح است وایت کرده است
 آنرا ابو القاسم بن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحج و ذکر کرده در روضه العلماء که امام ابو حنیفه رضی الله عنه
 فرموده ماتوا فوجدها الرسول الله صلی الله علیه و سلم و قول الصحابة رضی الله عنهم و قول مشهورست از
 امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس سیکه مساوی در فن حدیث از و ناخ از مسوغ و قوی
 ضعیف می شناسد اگر بحديث ثابت عمل نماید از مذہب امام بر نمی آید چرا که قول امام اذا انتهت الحدیث فهو
 مذهبی نص است و نیابت اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند یعنی آن امام را ترک و اتقا بخیر است
 خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است چنانچه قول ترکوا
 قول بخیر الرسول نص است بر آن که جمیع احادیث بلام نرسیده بلکه بعضی از آنها فوت شده و چو فوت نشود
 که شل خلفای راشدین که علم اهل امت ملازم صحبت جناب سالت صلی الله علیه و سلم بودند بعضی احادیث ایشان
 نیز فوت شده و میدانیم یعنی را هر که معرفتی بعین حدیث ندارد و ظاهرست که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجبست
 و اتباع هیچ یکی از این ائمه واجب نیست اهل امت مختارند مذہب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند هر
 سبکو عمل بحديث از مذہب امام بر می آید اگر بر مانی برین دعوی ادبیا از انا انتقال از مذہبی بدیگری ازین مذہب

ابن ابی سفيان موی صحابی اتباع و احوال و مخفی استند هم چا اعتقاد باید کرد بدانشند که علمای مذہب
 این سنت منازعات حضرات صحابہ اینا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازمست تا دل سکندند اگر
 قابل تاویل نباشد تقویض بخیر ابی می نمایند و بر آن بدم طعن منوع عسید استند چرا که قرون ثلاثه مشهوره
 هیچ یکی از علمای مجتهدین با وجود قرین مان اطلاع تمام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطا
 بنحو الخلفان حضرت علی مرتضی علیه السلام بخیرین بر ایشان نکرده اگر چند در میان لشکر شام و لشکر کوفه مجتهد
 و ملامت واقع شده از شدت تعصبی دونه بر عقیده کفر بر گیراده تعصب کتب معتبره کوفه است مباد این
 شهادت امیر المومنین عثمان است ضعیف است بطریق مسلم همین است بر آنکه در قریب عسکین حضرات صحابہ
 سفر فرموده بودند جماعت بجانب جناب خلیفه بر حق علی ابن ابیطالب رضی الله عنه رفتند و جماعت دوم بطریق
 شام رفتند و فرمود توقف ننود و شک نیست که محی ثانی مجتهدان آن قرون اند و حدیث بر صورتی است
 فرقه و فرق مساوی داشتند اگر احدی از این فرقه ملته مطعون کفر فتنی میدانستند قبول و ایات از آن فرقه
 سنیکردند بنا بر اجتهاد و مستند لطیفان میکرد داشتند اگر طعن بر شان نهاده اند و از حدیثین اسلام بریم میزدند پس در کتب
 از خطا عرض آنها حکایت می است حرمت صحبت خیر الشیخ علی الصلوٰه و السلام علاوه آن که اگر مخالفان گویند که
 حفظ حرمت رعایت قرابت آنحضرت ضرورت قبول است لیکن این اهل قرابت تصریح بنافی منازعان
 ثابت نیست و حشمت فقرت خود لازم است محمد صمد و از چنین خطا از اهل خیر القرون خیلی تبعید و
 استکرام است اگر چه آن خطا خطای اجتهادی باشد که مؤلفی القریب آنحضرت واجب است بر جمیع اولاد است
 و اگر استکرام نیز در میان نباشد رضا باویت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث
 از این سلسله مناسب نیست سکوت یا نفوس نام نه مقام الویست و فرقه شیعه چون انسکات اعتدال محراب
 در زید انداخته اند بر اخبار اهل اهل کرده و آن نفوس کبر نفوس خبیثه و قیاس نمودند فرقه زیدیه شکلیه اصحاب
 که مبادا تو تر خیر نبوت و اطلاق کتابت اندیشا کردید و نفییدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت بر خود مقرر کرده
 و بجا و نام مبعوث سماخند و این اونا سخا و این باقی تا انقراض زمان است و ما امر سلسله از حدیث
 للعالمین نازل در شان و جماعت که اهل علم نبوت صحبت باو داشته باشند و فرقه از بنی اراج و احوال

و خدمت او تا حیات او و در هیچ شریعت او بعد از اوست و فرنگ داشت به برگیری او از وظیفه کفر هم سبقت
و بسا اهل نجات نه پیوستند و نه حسن ظنی بخدا و رسول کردند خدا خواسته اگر حقیقت کار را بفهمین باشد کار خدا
فی شان اسبابین پس الا حقین را از چنین خدا چاره است رحمت است از چنان چیزی که چه توقع شفاعت اهل حال
پس بفرمان سابق و اعم ایشان پوشیده نیست و اتفاقا اولیا این است نیز چنان نه هرگز ندیده و شنیده و گفته
از آثار حال یکی ازین بزرگان بر مخلصان او مرتبه و منکر گردیده و با اولاد آل او عداوت و رزیده باشند
درین صورت بر حسب پیغمبر که مقصود از آن اصلاح است که نام نایده و تتریب شده و نیز باین حساب نیز القرون
بیشتر القرون بگیرد و غیر لازم شد و لازم میشود خدا انصاف و غضب کند و السلام علی من اتبع الهدی
مکتوب پیغمبر و هم عاود مصلحت نوشته بودند که از اختلاف شیعه و سنی در شان صحابه و اهل بیت خصوصاً
ابوعلیه و جعفر بن طاهر جمع میشود چرا که بنا بر اعتقاد اهل طاعت بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر
متواترات که افاده یقین نمایند و تقسیم خبر با و غیاب کثرت پس علاج تفصیل اطمینان چیست مخفی و
این سئله از ضروریات مینویس که ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیت و ایمان
مجلس منجی بخمسون کلمه طبریه که تصدیق و اقرار آن تومی مسلمان میشود و همین است در شان صحابه اهل بیت
رضوان الله علیهم پس حسن ظن محض بر عبادت شریف محبت حسن خدمت آنها و قرب و قربت بهر جا
باجازات رسالت علیه الصلوة و التحیات پس است مطلقاً تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب
بسیان فتنه است چرا که منصب عصمت بآب اهل سنت مخصوص است بحدیث حضرت انبیاست علیهم التحیات
الشیخ و منزع است از غیر انبیا اگر چه یقین اولیا باشند پس گاهی از ایشان در محلات نامور بعضی از ائمه
اتفاق می افتاد آنهم فیما بین و مقرون بعضی میگردد و از غایت صفای باطنی تعجبیه می باشد و انیکه ارباب
تقصیر و خدایت قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت بالاستمرار در بیان آن اگر بکنیم بر آن تعریضات
کرد و نقطه را از اینها انداز اعتبار ساقط است بدانند که انکار آن البته مستلزم کلامی است و در مبارک
است و مستوجب نفی فایده بعثت محمد از قیام روزی و درین سئله متامل بودیم و از مبارک فیاض منسلک
طریق نجات از مملکت این شکوک مینمودم این عبارت بر باطن فقیر و بر شد قل السمیت بالله خدا

هو عند نفسه ویرسول الله كما هو عند به وبآله واصحابه كما هم عند انبياءهم ورسوليت
 این مطالب علیافوق مراتب جمیع اقلانست تفویض امر بخیار الایست جلیانکه مرتبه نفس الامرست
 پنج فرقه را درین مقام مجال از من نیست فی الجمله الله علی نواله والصلوة والسلام علی رسول الله
 مکتوب نور و چشم نوشته بودند که در حدیث شریف را دست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود
 که بعد از من و از ده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دو دوازده تن خلفای اربعه که متعصب
 خلافت خاصه بودند و پشت تن یکدیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلاء
 کلمه الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند و اعتقاد و توحید و این مسئله
 که امام جانب است مخفی و ماقب بجانب اهل سنت معلوم میشود و باینکه لفظ خلافت اعم است
 از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه از آنکه بگوید که
 امر خلافت را منشی سازد و شیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت استطاعت است یعنی خستد این
 افواج که شمر طغای حکمت ظاهر است که بعد از خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن
 علیه السلام تا شش ماه از حضرت ائمه اطهار پیچکی در پیچ قاهر بر این امر نبود و تغییر آنحضرت علیه
 الصلوة والسلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر بر همین است و اگر ناز اهل بیت یا از بنی هاشم
 و جمیع عین اندر همین باینجه نیست و آن که در پیچ ظاهر وین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای طالب
 اسلام است از آنها توفیق یافته و تقویت باطنی که حقیقت اسلام بجای روح انقلاب است از نفوس
 منزکاة حضرت ائمه علیهم السلام واقع شده و پناهی صوفیه اهل سنت بر ثبوت تطبیق و دوازده امام
 صلوات الله علیهم متفق اند و ذات بابرکات خلفای اربعه بر عنوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام
 الله علیه و رومنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام
 محمدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز
 هر دو سنی تحقق خواهد بود و خلافت ظاهری و باطنی دیگر اما تعین عدنان اعمش در بصورت تکلفی میخواهد
 و السلام مکتوب **ستم** نوشته بودند که با جاویدت صحیح طالت حضرت هدیقه رضی الله عنها از جناب

مر تقوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم بعد از آن نیست قطع نظر از واقعیت خبر
که باعث دیگر داشت ثابت است این معنی ظاهری از اشکال نیست که از جناب صدیق علیه السلام به حدیث بر
که از حضرت مر تقوی رضی الله عنه را می بیند که حضرت صدیق خود روایت میکنند که حضرت مر تقوی رضی الله عنه
از هر ادوست ترین مردم بودند پیش از حضرت صلی الله علیه وسلم خود و مادر خلافت نزاع طرفین معذور
و حق بهر دو جانب میباشد چنانچه درین مقام است مخفی نماید که در تفسیر آن حضرت مر تقوی رضی الله عنه چون خطب است
رسالت ماب علیه الصلوٰه والسلام اساس بود اقتضای استیلاي محبت بقبوی مصلحت وقت مبارک است
و تالیف حضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دل سردی از حضرت علیه السلام از حضرت صدیق که در
سردی داشت و تالیف این خبر حضرت صدیق را باعث اورد و چنانکه در کلام قرآن با گناه اینچنین گفت
و چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین باطنی نباشد
پس از آن حضرت صدیق از حضرت مر تقوی رضی الله عنه عطا حکم غیرت محبت اقتضای بشریت است که از آن
چاره نیست نه از راه دیگر و محبت باقیست این شش باقی است و کلام حضرت مر تقوی رضی الله عنه کلمات نیست
نه از جهت عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه محبت نیز محبت است
صلی الله علیه وسلم که از آن نیز گریز بود پس در مصورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذورانه بلکه
ماجر که بنای هر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوٰه والسلام چنانچه در شش طالت حضرت خیر النساء علیه السلام
والشفا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحیه ثبوت رسیده و این محل در مشهور است یکی آنکه
حضرت بول با وجود قبل و انقطاع از دنیا بقدر قبلی از مال با وجود استماع جواب مقبول از حضرت صدیق چرا
مال را کار فرمودند و دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین
امر سرچ را مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مال در عالم بیابانی تر کنین
و بعد از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال است میسر می باشد و با بشریت باقیست از احادیث چهارم
و منع حضرت صدیق محبت حدیث شریف است غنی معانی را با آلاء کونرت و چون حضرت صدیق رضی الله عنه
مبارک نبی موصوف این حدیث را شنید و باشند و حق حضرت صدیق رضی الله عنه است مسامحت چنانچه

جائز نیست تسلیم نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا با محبت خواهد بود که ثبوت ارث با تواریث
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر باشد شهرت رسیده باشد تا بر حضرت فاطمه محبت تواند شد یا از
نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بسبب کمالات و اختلافی که آن خصوصیات مزاجی
تغییر می یابد و ثبوت شدت غصب حضرت موسی علیه السلام تا دم رسیدن اهل شد و قصد طایفه خود را
بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس در صورت هر دو عند و راند و بهر دو طرف حق ثابت شود
و اهل سنت بر این نظر اول حسن در شان قرصین واجب است السلام علی من اتبع الهدی
مکتوب است که محمد و آل محمد از ضعف اعتقاد طایفان این زمان و طلب کشف و کرامت اینها از پیش
و عدم میل الیه نسبت اصل قرن اول نشسته اند معلوم شد بدانکه که سفار اشل مشایخ دیگر مریدان و غیره
ست و اعتقادی مخلصان هر که التماس امور مذکوره نمایند علی او باین مطالب باید کرد که او سبحانه
جلشانه حکیم حقیقی است بنطبق آیه که می فرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و احببوا لی و احببوا
را که مقصود و صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر علیه السلام و الصلوة سناه و آن طلبی حافق بر ابناء
و نهایی چند که بجای او و او پیرایه برای اصلاح است هر چند که بعلت غفلت و محصیت مبتلا و در فرشتا
هر که این نسخه کار بست و صحبت شفا بر روی خود کشود و آنکه آبا که خود را ضایع و تلف نمود این نسخه را
و حقیقی صورتش نصیب عام سلیم است آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب سنت استقامت احوال است
و امثال مرفوعی و جز آن این عقاید و اعمال بتاعت حسن است پس که صورت نجات است و حقیقت
این نسخه خواص است آن تواریث ترک نیفوس است بر ریاضات و مجاہدات با رعایت صورت مذکوره
و حاصل آن ظهور تجلیات کاشفات است صورت مع بایان اسلام است و حقیقت عبادت از احسان که پیش
آمده ان بعد راک کائنات ترا و صورت بی حقیقت در مرتبه و احوال ظاهر جلالت قبول او را و
جروح که بظواهر و اذالن کرده میشود و نیاده نیست مثل ظهور حقیقت بصورت که غیر مفید است بلکه حقیقت
نیست استیلاج و کمر الهی است اعاذنا الله منها و حقیقت بجای تنقیص است که اخراج سواد فاسد آن
سوءت است تا احتمال محسوس باقی نماید کمال شفا از مرض معده و مجسمه اتماع این هر دو میسر میشود و این

۲۱
لطف است که در کتاب مذکور در بیان این نسخه و در بیان این نسخه و در بیان این نسخه

و این سخن معبرست در اصطلاح قوم بقبضای قلب لایت صغری که ولایت و لایست معارف حدیث
 و وجود از ولایت ظلی که محل سکونت ناشی است و بنیام نفس در نفس همگی از نفس میسر از حصول
 دوام حضور است با حق جلش از بحر تیر که عفت عارض نشود و تعلق با خود نماید مطلقا و بالا از این مقام است
 سیر الیک حصول این ظلال که مستلزمی با مقامات از واقع میشود و معالیه الطیفه نفس می افتد که از عالم
 چنانچه در مقام سابق با قلب لطافت اربعه دیگر که از عالم اهرانه و خروج آنها تا بحر کمال است که اقتضای
 و در بنیام نفس استحقاق حاصل میشود اما به طریقه دیگر و در عری مخالف و موجب موافق میشود و استحقاق از مروت
 و ارشاد بهم میرساند و چون بنیام فرق بعد از جمع است نیز صحیح حال کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت
 از خلق میدهند مفهوم نماید و حصول باین مقام عالی ملتمس مضیات محبوب حقیقی جلش از بودن از مضیقات
 نبودست بحدی که گفت از میان بر خیزد و شریعت تقضای طبیعت گردد و عقاید و عمل بر حسب کتاب است
 بلاتال و گفت میسر آید و این مقام معبرست بقبضای نفس و ولایت کبری که ولایت بیاست علیهم الصلوٰه و برکتهم
 آنحضرت خواص است از این جهت است و بنیام لایست کمالات اسماء صفات که تعلق با اسم هو الظاهر و از مروت
 و فوق آن ولایت لایت ملائکه است که معبر به ولایت علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعلقه به الباطن است و فای
 حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدند عالی تر از این مقام کمالات نبوت رسالت است اینجا
 با وجود عدم جواز انفکاک اسماء صفات از حضرت ذات تعالی تقدست تجلی مجزوات مشهود و عارف میگرد
 و این امر کار بقا ضرر بعد که اصول الطیفه نفس اندی افتد یعنی در ولایت علیا بعناضرت شمسوای خفا
 کمالات نبوت بعضی خاک فقط و هرگاه ذات عالی اعتبار است و نبوتات بسیار است بالاتر از این کمالات نیز
 مقامات است مانند در محل مذکور و مهم ترین مقاصد درین تحصیل قبضای قلب قبضای نفس است مراتب دیگر
 بنیام برین هر دو مقام است در مقامی ازین مقامات سطوره عروجی و تزلزل است فناء و بقا آنچه محرر گردید و
 حق حضرت مجید رضوان الله علیهم جمیع و مناسب مذاق اکابر نقیذین است اما شایع و دیگر درین باب
 دارند که باعث شوق سالکان میگردد و انیطو قدیم جذبه بر سبک است غیر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در این
 مدخلی تمام است پس بعد از استغنیای شریعت از زدی محبت بسیار است خدا ابداد و شمار برسد اسما

مکتوب است موسوم بخود را انصوری سلمه وحدت وجود حسب التماس شمار قوم میگردد بداند
 که در شرح کتاب مراتب نه میگوید که مقتضای علم قهریم فویش خالق کلیه جزئی را سید است و علم شی
 مستلزم وجود آن شی است و علم پس باید که اشیا با هم بود و علمی ازلی باشد و ازین بر آنست که
 صورتی با عیان ثابتی فی العلم قائل اند چون وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم سنی است یا طریقی
 تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدی است باید که وجود علمی غیر وجود خارجی
 و باید که تقدم بر آن بود و مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم فی الظن که نیست محدود و وجود خارجی اشیا
 از وجود علمی آنها آنست که چون مقتضای اینچنانکه صورتی را از صورتی دیگر خارج که عیان است از وجود منقطع
 و سنی است نزد قوم بظاهر وجود و موجود و اگر اندک و آثار مطلوبه آن صورت از انصورت نظر و آورده میانه
 انصورت نور این وجود نسبتی معلوم الاشیاء مجهول الکیفیه پیدا میکند و مراتب وجود منقطع و عکس آن صورت
 منقطع میباشد بطوری که آن انطباع بر غیرین اطلاق وجود دیگر و دانسته شد الا علی چنانکه عکس را فی درخت
 مقابل بمرآت در مراتب پیدا میشود و نور مراتب در آن سلسله بیکدیگر و عقل سلیم بتال صحیح صورت مرتبه
 را در آینه و بر آینه نمیتواند گفت که آنجا ندانست نه از اسم اگر چه بظاهر فهم عوام صورت مرتبه و
 مرتبه را یک شخص است که مراتب باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت مراتب آینه هر یک از این معنی است
 صورت از مراتب پیدا است و تفرع و تخریب مراتب از صورت بود و بهرست مولانا ای جانی در مراتب سه
 سیر نماید اگر وجود مراتب اعتبار گفته ظاهر در وی آثار و احکام صورت طریقت که از انجیان الثابتة فی العلم
 ما شئت اشیاء الوجود فی الخارج و اگر صورتی را مراتب قرار دهند ظاهر در وی تخیلیات اسمای صفات
 شیوانات حضرت وجود است و وجود همچنین پنج نشان مراتب است گوئی خزان علم بنابه صفی منقوشی است
 وجود منقطع بجای آینه بصورتی در مقابل آن نقشی از آن صفی برآمده و در صورتی در مراتب وجود آورده که
 تخریج صورت علیه از مرتبه علم مستلزم حمل است و دخول صورت در مراتب وجود موجب قیام حاشا
 بقدمیم دین هر دو محالست پس در میان باطن وجود ظاهر وجود و از انکاس آثار و احکام طریقت
 طلسمی است بر پایه سیر است و در مطالع قوم هم مرتبه و هم دانه امکان که تضمن تفرات ثلثه امکان است

۲۲
 این مکتوب است موسوم بخود را انصوری سلمه وحدت وجود حسب التماس شمار قوم میگردد بداند
 که در شرح کتاب مراتب نه میگوید که مقتضای علم قهریم فویش خالق کلیه جزئی را سید است و علم شی
 مستلزم وجود آن شی است و علم پس باید که اشیا با هم بود و علمی ازلی باشد و ازین بر آنست که
 صورتی با عیان ثابتی فی العلم قائل اند چون وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم سنی است یا طریقی
 تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدی است باید که وجود علمی غیر وجود خارجی
 و باید که تقدم بر آن بود و مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم فی الظن که نیست محدود و وجود خارجی اشیا
 از وجود علمی آنها آنست که چون مقتضای اینچنانکه صورتی را از صورتی دیگر خارج که عیان است از وجود منقطع
 و سنی است نزد قوم بظاهر وجود و موجود و اگر اندک و آثار مطلوبه آن صورت از انصورت نظر و آورده میانه
 انصورت نور این وجود نسبتی معلوم الاشیاء مجهول الکیفیه پیدا میکند و مراتب وجود منقطع و عکس آن صورت
 منقطع میباشد بطوری که آن انطباع بر غیرین اطلاق وجود دیگر و دانسته شد الا علی چنانکه عکس را فی درخت
 مقابل بمرآت در مراتب پیدا میشود و نور مراتب در آن سلسله بیکدیگر و عقل سلیم بتال صحیح صورت مرتبه
 را در آینه و بر آینه نمیتواند گفت که آنجا ندانست نه از اسم اگر چه بظاهر فهم عوام صورت مرتبه و
 مرتبه را یک شخص است که مراتب باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت مراتب آینه هر یک از این معنی است
 صورت از مراتب پیدا است و تفرع و تخریب مراتب از صورت بود و بهرست مولانا ای جانی در مراتب سه
 سیر نماید اگر وجود مراتب اعتبار گفته ظاهر در وی آثار و احکام صورت طریقت که از انجیان الثابتة فی العلم
 ما شئت اشیاء الوجود فی الخارج و اگر صورتی را مراتب قرار دهند ظاهر در وی تخیلیات اسمای صفات
 شیوانات حضرت وجود است و وجود همچنین پنج نشان مراتب است گوئی خزان علم بنابه صفی منقوشی است
 وجود منقطع بجای آینه بصورتی در مقابل آن نقشی از آن صفی برآمده و در صورتی در مراتب وجود آورده که
 تخریج صورت علیه از مرتبه علم مستلزم حمل است و دخول صورت در مراتب وجود موجب قیام حاشا
 بقدمیم دین هر دو محالست پس در میان باطن وجود ظاهر وجود و از انکاس آثار و احکام طریقت
 طلسمی است بر پایه سیر است و در مطالع قوم هم مرتبه و هم دانه امکان که تضمن تفرات ثلثه امکان است

نار و برادران ایشان بطن مرحمت کردند نظر علی خان مضمون اند و سروران سبلی
تعلقات کمال ایشان هستند و بکلام اتم و تشویش رعاش یاران این اخبار فرصت و غایم عده یعنی
اشعار انجالی و غیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید بیون صاحب که از طبقه عالیه اند برای ادب
اکثر فرستاد سلام بنیار فقیر و مانند شیخ احمد و علوانند و با خدمت مشغول باشند و میر سید بن میر محمد
تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت ارشادی یافته و دیروز اجازت ارشاد و هر قدر هم یافتند بکرت
و با و السلام مکتوب **بسم** معتمد حامدا و مصایا و سلما حضرت میر صاحب شفیق من هزار سال
سلامت باشی که بعد مرگ نویسی وصال باب حیات نویدت دوم یکات از و م درین مرتبه
این مرده صد ساله ازنده جاوید ساختی حکیم از ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که وزی احمد کس
زیاده از ان توجه اتفاق می افتد قوی القدر تحلیل رفقه که طاق قیام در نماز فرض مانده است پیش
اگر بجز و استماع این خبر زندگی اثر بسیرید و یدم انشاء الله تعالی در ماه صفر اوده اسفند چهل ارم که از چندین سال
هر سال اتفاق می افتد بسم و از در و در آن حد و اطلاع میدهم یقین است که با حامی این مرتبه و
چراغ ازیاد و عهد های قدیم حالتی میگردد و در تنهایی خود ترجمی می آید که در قالب تحریر می نگه دهنده
سبک فحاشی لاشن ذکر اوستاد ابو القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این بیت نظر گرفته و در این ایام
فقیر از جابر بوده بود و مناسب حال انشاء الله **بسم** سنی الله تبارک و تعالی و الحمد لله و غیره الهوی فی
الاش ضامک و انما زانا و العیون تسریه و و اصحمت و ما و انجون و احکام و اسید انیت
که در مسالک مخاطبات موافق رسم قدیم بقطر از صاحب ایضا میگرد و باشند و از احوال بر کما
اشمال اراده شریف مطلع سازند و السلام مکتوب **بسم** و مستم الله معلما که استم شاد انجا
رفته جای فقیر که م سازید که در ان ضلع عالمی فصد و در پیش صاحب نخست نیست بخاطر جمع کار خود
ساعی مگر گرم باید بود و تشویش را باطن خود راه نباید داد و اوقات را بصلال منافع دینی ظاهر هر
باطنا صرف ارید که اوسعانه شمارا دینی داده است شکرش مبرک است قال الجید الشکر
اصول النعمه فی مولات المنعم و هیچ عبادتی بجز این عمل نیست و ان شاء الله تعالی در نیابت

نار و برادران ایشان بطن مرحمت کردند نظر علی خان مضمون اند و سروران سبلی
تعلقات کمال ایشان هستند و بکلام اتم و تشویش رعاش یاران این اخبار فرصت و غایم عده یعنی
اشعار انجالی و غیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید بیون صاحب که از طبقه عالیه اند برای ادب
اکثر فرستاد سلام بنیار فقیر و مانند شیخ احمد و علوانند و با خدمت مشغول باشند و میر سید بن میر محمد
تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت ارشادی یافته و دیروز اجازت ارشاد و هر قدر هم یافتند بکرت
و با و السلام مکتوب **بسم** معتمد حامدا و مصایا و سلما حضرت میر صاحب شفیق من هزار سال
سلامت باشی که بعد مرگ نویسی وصال باب حیات نویدت دوم یکات از و م درین مرتبه
این مرده صد ساله ازنده جاوید ساختی حکیم از ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که وزی احمد کس
زیاده از ان توجه اتفاق می افتد قوی القدر تحلیل رفقه که طاق قیام در نماز فرض مانده است پیش
اگر بجز و استماع این خبر زندگی اثر بسیرید و یدم انشاء الله تعالی در ماه صفر اوده اسفند چهل ارم که از چندین سال
هر سال اتفاق می افتد بسم و از در و در آن حد و اطلاع میدهم یقین است که با حامی این مرتبه و
چراغ ازیاد و عهد های قدیم حالتی میگردد و در تنهایی خود ترجمی می آید که در قالب تحریر می نگه دهنده
سبک فحاشی لاشن ذکر اوستاد ابو القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این بیت نظر گرفته و در این ایام
فقیر از جابر بوده بود و مناسب حال انشاء الله **بسم** سنی الله تبارک و تعالی و الحمد لله و غیره الهوی فی
الاش ضامک و انما زانا و العیون تسریه و و اصحمت و ما و انجون و احکام و اسید انیت
که در مسالک مخاطبات موافق رسم قدیم بقطر از صاحب ایضا میگرد و باشند و از احوال بر کما
اشمال اراده شریف مطلع سازند و السلام مکتوب **بسم** و مستم الله معلما که استم شاد انجا
رفته جای فقیر که م سازید که در ان ضلع عالمی فصد و در پیش صاحب نخست نیست بخاطر جمع کار خود
ساعی مگر گرم باید بود و تشویش را باطن خود راه نباید داد و اوقات را بصلال منافع دینی ظاهر هر
باطنا صرف ارید که اوسعانه شمارا دینی داده است شکرش مبرک است قال الجید الشکر
اصول النعمه فی مولات المنعم و هیچ عبادتی بجز این عمل نیست و ان شاء الله تعالی در نیابت

علی صاحب السلام انشاء الله تعالی زود است که چنین بدل بومست میشود و مصرعه شکلی
 که آسان نشود و اگر از غیب چیزی میسر گردد بیضاخته از قبول باید کرد و معین طلب سوال سنانی
 توکل نیست اگر اعتماد بر آن نباشد و خدا برین زمانه باعث دفع فقره خاطر است و کل حرف باعث
 میجیند است راس المال صوفیه چون حجت است انشاء الله و سجاد چهل مثانه بجان ملت نبوی علیه السلام و
 و در ایشان خانقاه محرابی از اصناف خود اگر گذاشت خاطر جمع دارد و در تعلیم و تقید و در کسب مقید باشد
 و تخم اجماعی الله تعالی ختم ختم حضرت محمد صلی الله تعالی علیه و از بعد نماز جمع لازم میسرید و
 انجاء او امیدوار غیر او نیستد باشد و از آشوب کفار مرسته اندیشه کند انشاء الله تعالی و متاثر
 مشرق خود را رسید و برای دفع بلیه با و قرأت سوره لایلاف هر قدر توانید انکار نماید و در فتح
 و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف است واجب است غافل نباشد اگر چه احوال مسلمانان این
 قوم معلوم ناحق اسلام بر همه او مقدم است و طاروزی را بعد اعلام گوید که دنیا فانی است آخرت
 باقی است و انصاف ضرورت که در همه صلوات شریف خود را صرف شغل آخرت نمایند اگر توفیق باشد
 و در باب فاه جمعیت صحبت عافیت اولیاء را در خان بهادر و اوقات خاص و احب انشاء الله جمع
 محرمی آخره و السلام کتب و بسم الله الرحمن الرحیم محمد دانش نگار از اربابان شاه و مراد الله چه که یک سال
 در خانقاه ماند و بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز فرصت گرفت ظاهر را و
 مرا حجت بانظر فرار و بخدمت میرسد و در الطاف خواستد بر چند مراد و دست اهل
 خداست زیاد و استقامت بر جاوه شریعت و طریقت و دینی با و کتب و بسم الله الرحمن الرحیم
 همه مستند و خصوصاً میان مردم میرساند که اکثر چه و از اکثر ارباب طریقه مستعار بودند و در این ماه میرسد
 ذات الصمد علیت نمودند و الهی سخت بقیه رسید چون انتقال با هم تفرقه طبعی قریب است مثل شدیم
 و ایشان نیز فرندی گذاشتند و تعلیم تربیت یاران ایشان تدبیر طلاق ایشان کردند و فقیر افتاد و
 اغارت ایشان که ظاهر او باطن بنده گان خدا میسر و در حال شد با یک اسبی بر کاهم و آنچه در با
 بر گردانده و علمان نوشته اند و افعی است در اخلاق و مناقب و ظاهر و دیگر مراتب هر چه باید دل سخنان

[illegible][illegible]

نومرد و دو پسر خویسای او را شکار دام محبت کرده و در گریه آن آزاد را که با خود داشت با گریه چه کار خدا
او را قوت جرات صوری و معنوی از زنی فرماید که مراد و نیاز عزیز تر از کسی نیست در دفع بجای مادر و پدر
بجای پرستار و فرزند او چون نصیرم باز و هم آداب ارادت و فرزندی و علامی و زندگی تقدیم میسر
اما میری هست که من سیدانم و حق بر خود و از زیاد و سابق انکس باید که غیر نقصان انکسات فقیر که محبت
و حق نیست تو اندیشه و آن بر خود را بگویند که هر صلح متوجه نصیر شده بنشیند او را خود توجه بنشیند با حق
آن بر خود را دوست داشته اند خلی المود است بدل رسانیده سیاه غلام محمد خرابی بطن خود ظاهر شود بقدر انکس
تصیر آن بوده و میگفت که برای همین کار سفر اختیار کردم خدا کند درست باشد فقیر یکبار عبادت شایسته
صاحب فقه و بدعای حرافت است و از اله عوارض ایشان متوجه است حافظ غلام رسول امانات کرد و مرد
بزرگ اندو لوئی المود است حیوس سلام قبول نمایند سلام مکتوب سی و یکم ختامی مسجد معلوم گردید
مقی الحال اساس اسلام را تو تیر کرد و اندوین روزگار المی قوی بدل را و باخته راه گذشته فقیر را نگار
سکه فقیر تصرف شد و نقل مغارت و اسیر در میان آمد و لوئی قلندر بخش حیوس سکه به معزنی فرزند مغارت خود
بسلامت جان بدر آمد طرفه عالی گذشت **بسم الله و لا اله الا الله و لا نعبد الا الله و لا نستعین الا الله** از غایت بی اساسی و آن فواح
ستوه اندام باز رسیده و اندو زنی است طاعتی با آن خصوصیت امداد و اعانتی باز با تقدیم یک سید خجالت علاء الدین
صیبت کرده و خدا این خالی طاعتی فرماید سال نهار بر موانع حرکت با طرف موقوف ماند اول ضعف پیر است مع
و عوارض دوم کم فتوحی سوم تنهایی اندون که کثیر و پرستاری نمانده و کثیر از خانه رفتند و سیلان هم
از از زانی غله و باغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند و درین ایام پرستاری خانه
بناصفه دمه فقیر و مستوره فقیر است طعام از خانه مولوی غلام علی حیو برده و خادم ایشان بختی می آورد و شخص
از خیابان و همچنین شاه علی با جود و شکوه و سه فرزند یک شادم دارد و ناتوانی علاء الدین آن احمد سید علی الله الله
علی الله و آلله از پذیرفتن آرمیت بر خود و از فقر علی و حمله الله تعالی الی ما تیمناه نوشته اند بحاجت بنشین
قدر او نشانده اند او جواهر با آرمیت که قیمت ندارد و فقیری بسبب گرفتار آرمیت خویسای او را نشانده ام
انشاء تعالی و کمالات اخروی او قوت جرات نبوی از تقیر نامان انصیب است از ضعف بصرفه و حق و تحریر

نومرد و دو پسر خویسای او را شکار دام محبت کرده و در گریه آن آزاد را که با خود داشت با گریه چه کار خدا
او را قوت جرات صوری و معنوی از زنی فرماید که مراد و نیاز عزیز تر از کسی نیست در دفع بجای مادر و پدر
بجای پرستار و فرزند او چون نصیرم باز و هم آداب ارادت و فرزندی و علامی و زندگی تقدیم میسر
اما میری هست که من سیدانم و حق بر خود و از زیاد و سابق انکس باید که غیر نقصان انکسات فقیر که محبت
و حق نیست تو اندیشه و آن بر خود را بگویند که هر صلح متوجه نصیر شده بنشیند او را خود توجه بنشیند با حق
آن بر خود را دوست داشته اند خلی المود است بدل رسانیده سیاه غلام محمد خرابی بطن خود ظاهر شود بقدر انکس
تصیر آن بوده و میگفت که برای همین کار سفر اختیار کردم خدا کند درست باشد فقیر یکبار عبادت شایسته
صاحب فقه و بدعای حرافت است و از اله عوارض ایشان متوجه است حافظ غلام رسول امانات کرد و مرد
بزرگ اندو لوئی المود است حیوس سلام قبول نمایند سلام مکتوب سی و یکم ختامی مسجد معلوم گردید
مقی الحال اساس اسلام را تو تیر کرد و اندوین روزگار المی قوی بدل را و باخته راه گذشته فقیر را نگار
سکه فقیر تصرف شد و نقل مغارت و اسیر در میان آمد و لوئی قلندر بخش حیوس سکه به معزنی فرزند مغارت خود
بسلامت جان بدر آمد طرفه عالی گذشت **بسم الله و لا اله الا الله و لا نعبد الا الله و لا نستعین الا الله** از غایت بی اساسی و آن فواح
ستوه اندام باز رسیده و اندو زنی است طاعتی با آن خصوصیت امداد و اعانتی باز با تقدیم یک سید خجالت علاء الدین
صیبت کرده و خدا این خالی طاعتی فرماید سال نهار بر موانع حرکت با طرف موقوف ماند اول ضعف پیر است مع
و عوارض دوم کم فتوحی سوم تنهایی اندون که کثیر و پرستاری نمانده و کثیر از خانه رفتند و سیلان هم
از از زانی غله و باغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند و درین ایام پرستاری خانه
بناصفه دمه فقیر و مستوره فقیر است طعام از خانه مولوی غلام علی حیو برده و خادم ایشان بختی می آورد و شخص
از خیابان و همچنین شاه علی با جود و شکوه و سه فرزند یک شادم دارد و ناتوانی علاء الدین آن احمد سید علی الله الله
علی الله و آلله از پذیرفتن آرمیت بر خود و از فقر علی و حمله الله تعالی الی ما تیمناه نوشته اند بحاجت بنشین
قدر او نشانده اند او جواهر با آرمیت که قیمت ندارد و فقیری بسبب گرفتار آرمیت خویسای او را نشانده ام
انشاء تعالی و کمالات اخروی او قوت جرات نبوی از تقیر نامان انصیب است از ضعف بصرفه و حق و تحریر

و نامید جی بقوت ستماره در توجیه دادن نیست و زافزون است علی الاصله علی رسول محمد و الشاه
شفیع علیه السلام بدین فتوح و قات یافتند و در مقبره حضرت شاه ولی الله صاحب حصه علیه السلام مدفون شدند
جست الله نیز در دلی آمده بودند و در حضرت کیستل از خیانت کبار افتادند و مردند بعد از آنکه در پیوستن به پهلوی میا
محمد نیز مردم آسودند و باریان حلقه آنجا سلامه خوانند و فقیر را از دعا و توجیه نقل شناسند و احوال بیا مان حلقه
آنجامه اسمی از نامیه می نوشتند باشند از حلقه بیگانه ^{انتقال} کنند بسیار بجایند درین گفته است حضرت خواهم
محمد یار ساقس سر در رساله از رسال میفرمایند که طالب را باید که خود از چهار نوع فساد بگردد و یکی از
صحبت طائفه که محرم نباشد یعنی در شیوه این شریک نباشد که صحبت غافل حجت زبانی را و که هیچ انفا
داده و طائفه امفا و قصه و در از قلمه شب سوم از بسیاری نخورن چهارم قلمه از بخلت خودن بر هر قلمه
ساکت بخلت خود ششم مصیبت شود و هر که بسیار خورده و طاعت گران شود و هر قلمه که باشد خورده و نور مان
وی بخلت مبدل شود و هر که اغافل صحبت دارد و هر گاه شود و هر که درین سبقت با تو شریک نیست
او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از پنج کشیدن چاره نبود پس باید که از کس یا از چیزی که حجاب
او شود و در باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که نمی بطریق شدت از در ابل شود و در
وقتی بالغ شود که وی از این برای فقیر و شریعت آنست که او از چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که
در ابلن و یعنی در دل او غیر از خدا تعالی هیچ چیز نبود این فقرست که رسول الله علیه السلام فرمود
فقر کرده است الفقر فخری و السلام مکتوب سیم چهارم حال مردم این شهر از روزی
نخست خان آمده است از شاگردان است از خلاص مجلد و له بر زبان خاص عامست خدا تعالی
زود بطهور آرد و در خط شمار سید بسیار شوش گردانید فقیر جمع و عام میکند و باریان حلقه و بیان
محمد مراد تفسیر در باب حصول مقاصد شالوده ایم اسید قبولیت که با جابت رسد و از ترشخه غافل حجت
و آید که فقیر از طرف شاه بر کن غافل نیست هر گاه که با قای خود و بر شود یا مقلب القلوب کلا بصا
سته با را دل آفرود و یکبار خواند بر هر دو گفته است دمیده بر روی خود گردانید و بر و بشد و باشد و
لا اطلاق یکصد بار با بسم الله هر روز بخواند اول آفرود و پنج بار بنویشد شریعت پنج ضرر بشمار چهارم

و نامید جی بقوت ستماره در توجیه دادن نیست و زافزون است علی الاصله علی رسول محمد و الشاه
شفیع علیه السلام بدین فتوح و قات یافتند و در مقبره حضرت شاه ولی الله صاحب حصه علیه السلام مدفون شدند
جست الله نیز در دلی آمده بودند و در حضرت کیستل از خیانت کبار افتادند و مردند بعد از آنکه در پیوستن به پهلوی میا
محمد نیز مردم آسودند و باریان حلقه آنجا سلامه خوانند و فقیر را از دعا و توجیه نقل شناسند و احوال بیا مان حلقه
آنجامه اسمی از نامیه می نوشتند باشند از حلقه بیگانه ^{انتقال} کنند بسیار بجایند درین گفته است حضرت خواهم
محمد یار ساقس سر در رساله از رسال میفرمایند که طالب را باید که خود از چهار نوع فساد بگردد و یکی از
صحبت طائفه که محرم نباشد یعنی در شیوه این شریک نباشد که صحبت غافل حجت زبانی را و که هیچ انفا
داده و طائفه امفا و قصه و در از قلمه شب سوم از بسیاری نخورن چهارم قلمه از بخلت خودن بر هر قلمه
ساکت بخلت خود ششم مصیبت شود و هر که بسیار خورده و طاعت گران شود و هر قلمه که باشد خورده و نور مان
وی بخلت مبدل شود و هر که اغافل صحبت دارد و هر گاه شود و هر که درین سبقت با تو شریک نیست
او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از پنج کشیدن چاره نبود پس باید که از کس یا از چیزی که حجاب
او شود و در باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که نمی بطریق شدت از در ابل شود و در
وقتی بالغ شود که وی از این برای فقیر و شریعت آنست که او از چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که
در ابلن و یعنی در دل او غیر از خدا تعالی هیچ چیز نبود این فقرست که رسول الله علیه السلام فرمود
فقر کرده است الفقر فخری و السلام مکتوب سیم چهارم حال مردم این شهر از روزی
نخست خان آمده است از شاگردان است از خلاص مجلد و له بر زبان خاص عامست خدا تعالی
زود بطهور آرد و در خط شمار سید بسیار شوش گردانید فقیر جمع و عام میکند و باریان حلقه و بیان
محمد مراد تفسیر در باب حصول مقاصد شالوده ایم اسید قبولیت که با جابت رسد و از ترشخه غافل حجت
و آید که فقیر از طرف شاه بر کن غافل نیست هر گاه که با قای خود و بر شود یا مقلب القلوب کلا بصا
سته با را دل آفرود و یکبار خواند بر هر دو گفته است دمیده بر روی خود گردانید و بر و بشد و باشد و
لا اطلاق یکصد بار با بسم الله هر روز بخواند اول آفرود و پنج بار بنویشد شریعت پنج ضرر بشمار چهارم

انشاء الله و چاقوی خورتری که لب اطفال است رسید طفلی داده شد بعد ازین همه سپهر باب برای ما فکر
 ارسال تحفه خواهی نمود که از اسبازی آتش بهای آنجا بوشش شما بجای خود نمائده است فقیر از همه نا امیدم
 میدانید اما امید دارم شما از شورش شما شکایت از ندوزین مدت مدید و سفر دراز نموده اید با قریب فرستاده ایم
 بدین جهت تقاضا نمودن جنس به خریدن از شما محبت است لال فقر مثل شت خالی است بروی دریا
 حال از آن نمائده و معذرت که شمارین خط از حد گذرانیده اند چنانچه شست شوی آن عبارت بود جنس
 جمع دارد و رمضان مبارک برسد سیده یاران طریقه و حافظان ستران میدان بار و نجایا فراموش
 آید انشاء الله تعالی این ماه مبارک را بحضرت گذرانیده بعد عید میرسم والسلام مکتوب سی و
 پنجم خطا که مار لال بود طول گزاف اندیز از من مکرر نوشته ام که فقیر در دعای خیر شما فقیر
 نیکنامه موقوف برقت است این همه ضعف ناتوانی که همیشه در خطوط شما مرقوم میکرد و مرا شوش
 که نقصان شده بودم سوره انا انک که برای دفع شر از نوشته ام دعای خیر بجز بجز بجز
 مولوی نعیم که صاحب فقیر و ما مقید ایم بحال که از شرم و محظوظ نمائده اند از این سبب است
 بعد ازین هم متوقع حفظ و امان باشند جزئیات از نوشتن که ظانی با شما چنین سلوک نموده و ظان
 چنان کرد و ضرورت تحریر جواب خطوط از ضعف نمیدانم و حالا بدوستان نوشته ام که امید از نظر
 شما باشد که معذوم و مرده ام و مرا طاعت رفتن مسجد جامع بزرگ نموده است بجا نرسیده موقوف آن گجا
 که توجه بآلای شوم و دریا که حق ظان که چه مناسب است شما گزین ایام حاضر بنویسد حال مراد یا
 متحصص نیستید و فراموش فراموش فقر از بخت فقیر خواستید هر چه بخواهید بکمال آید اما اول استخاره کرد
 بکنید بعد بر پیش نهاد آمد در آن خیر نیست صفت ناتوانی اندک نوشته شد و احوال متعدد و استول شد
 نماز فرض استاده بخوانم پس حلقه هر وقت قریب صد کس حاضر شود خیر اعم که قوت نوجوان کجا
 آید خدا بقدر چهار اقامت است رفتن نایت کلام سفر دارد و درین سال سقوت قوت بسیار شده
 مرا از جسد خود این موقع نبود و در وقت مولوی نعیم اندک حاجت بگویند که خطوط لالی را ایشان رسید
 مطالب معلوم کردید بپایان حلقه سالها رسیده طاعت تحریر جواب نیست دعای خیر نایت السلام

۱۷۵

۳۶

مکتوب سی و ششم باعث تحریر اینست که لاله برج لال نام جوانی نازدوستان مقرر کرد که در حسن
 مقصد گیری و صحبت داری با هم قسم فقیر نظیر ندارد و محمد و محمد و دیگر کار بوده است و درین ایام از وطن خود
 که کبر آباد است بتلاشش معاش در اینجا دارد شده است منتظر بودیم که زود بیایند تا این نسخه صحیح آید میرسد
 با کفای خود و برخواهنده احسان است بده در حق آقا که در نصیده و دو و پنج با الویست حق شود هم در حق خود
 که چنین در بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که خلص است که اندکی بتقریب روزگار از او ریزد و دیگر
 و بیکه پیش از رسیدن تقریرات شمن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و این معنی ما را اطلع و
 آنرا بشنید معلوم شناسست که ذکر کسی باین ایتها ما بشنا کردیم و دعوت بماند ما بیک الله تعالی خاطر شما را
 و در هر دو دینی و دنیوی جمع دارد و محبت های خاص ایام گذشته اکثر با دمی آید خدا باز میسر کرد و فقیر از خود
 غافل ندانید هر روز هر وقت که شود به شماست حاجت تا کید نوشتن نیست کس از جانخ و غافل نیاید
 من شما را بر ابرجانی دست میدارم ان شاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهید بود و حاله با مردم محل خوبست
 خانه بیکند و کوزه های پیرایه های تنه که از کبر فرستاده بودند سر بر رسیدند و زده دانه بر آید بسیار با الله
 راست آمد خدای تعالی جزای خیر دهد هر دو نماز یکی لگتی تنگ هر دو در عالم خود خوب است فقیر حالا
 جلد کم قیمت استعمال میکند لیکن عایت حشر شما که حاجت بسیار نوشته اند و در صورت
 عدم قبول از شما نشانش خود را در دست نگاه داشته ایم چاره دار سر قوم بیکه برای مردم اندرون نوشته
 ضرورت نیست و غایب شما نیست و ایام مکتوب سیمی با هم طوطا اثر نه بر قلب ستوده شود
 اوایل که مردم بود معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه بفرستاد که فقیر نیاید مفرط کسی بایستد به هر حال
 پاک خاک آن خفیه کاشته ایم بر وقت مقدر رسیده خواهد شد باید که آن بخور و از انظار مقصود بشیر
 و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح و درمان دیگران نصرت و ایشان نیز باید که بذکر قلبی مستعد
 باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شوق با حق است و از صحبت مردم با ال و اشغال
 نامناسب اجتناب لازم شناسند و خدمت علماء و شایخین شش و شصت شش و پنجاه از قصد خود و
 مردم را بخاطر شما بجهان آید نوشته اند بشرط اسن مبارک است تا رسیدن شما فقیر ان شاء الله تعالی بعد نماز

۳۷

Teaching

کایت و طعنی روز بر آید پیش از معقه باید آن بجانب بنسود و شامسویه عاجز شد باید که هر دو منظر و متوقع نفس
رو باین طرف کرده بعد از آن چشم بیند که محبت این جفت که فرزند است ردل فقیر تاثیر کرده است و استعد
نوبت از و هرگاه توجه میشود زنی معلوم میگردد و الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و محفوظ دارد و احسان شایران
ثابت است داغ واقعه مولوی غلام محلی مرتبم ارد و السلام مکتوب سی و هشتم فقیر در
معلوم کردم که والد و شما در بطن انوحش انداختی و الله موجب خسارت زیاده آخرت خود را
والله رشقه اشعری را استفسار نموده اگر اصل استند باشد کفارت مکافات بکلی از الله تعالی عیب
امور شان مستثنی نمیرد و از و فاعل نام اما لاقا تقصیر موقوف بر وقت مقدار است عمر اخیر است
اگر روزی میسر شد ان شاء الله تعالی بشرط سلامت ایران در پشت برخورد های خلایق ابراهیم که بدعا
خیر فائده یابد و از و با وجود بی سامانی فصل مشکل برآوردن برای تقصیر احوال نشد معفو نمیرد از رنج
فائده ندارد و باید رحمت الهی فطر باید بود اگر عیالیشان باقیست بریاستاب می آیت السلام مکتوب
سی و نهم در همان محل شاه مهر با صاحب بارانز کرد و ملت در این محفوظ و از مرغوبات کونین
محفوظ و از اد اخلاق کریم ایشان بر فقیر فسونی دیده است که دل را سبیلای شوق بماند
کردی گنجی سویم حسین تو گردیم های کاشش نیدیدی ای کاش نیدیدم مشکل یکبار طفرین اموال
حرکت بسیار است از انطرف شغل ملک اری و از این سوطه تا توانی و زاری خدا بداد و دلماسد بخورد
میرشد و اگر رسم مراسلات کزیده ملاقات است مسلک باشد غنیمت است زیاده عمر و مزه عمر لرزانی با
مکتوب چهل و هفتم مجاز به اجاب فقیر از دلی سبیل سید احمد و مراد آباد و ابراهیم دیه
آباختاب پرداز و که رخت اقامت در کجا اندازد و خلقان را طلبیده نگاهدارد که از نشو و نبات هر روز
دلی تنگ آمده ام و دلی و شاهجهان بخورد و در دست آنجا میارسیم مردم سبیل مراد آباد و احمد
که سبلا و حاجت نمودند که کجا بنمایا بود و جاذبه حقوق نواب ارشاد خان بهادر سبیل را بنگاشت که قصد
جای دیگر کنم طالعان طریقه تیر درین شهر بسیار اندوزم اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان سراسر
انها غدر های سمعی نوشتند ناچار بر اجست ملی اتفاق افتاد سی و یابی باقی ما است باقی

اما تو مصد سباب باقی به وقت کشف کرد و بقریب است عزب البجوه و پیش ایشان خواهد بود و آنچه
 برای حل مشکلات بخوانند و طور خواندن آنحضرت میر سلمان صاحب تذکره اگر این ما آنجا نباشد بنویسند
 آنرا نوشتن مع طور دعوت آن ارسال ارم و شعر مناسب حال از محمد علی سلمه کند **مقصود وصال** میر
 شد درین به شطح عشق باری مانا بسانه اند به والسلام **مکتوب چهل و یکم** محمد شادی نواله و جان
 و تعالی شما از مملکت سیلاست آید و توسل که با و شاه حال خود تا آن غیبت و احوال این دنیا را
 اگر باطنان الی کفصل معلوم میشود اگر شود و تحریر آن موجب فساد است بقدر هم برایت خاطر شما گاه می نویسم
 و خوبی میان غلام الدین یاریده از آنست که نوشته که بقطع نظر از رسم طریقه فقیر را در آشنایه آشنا گفتم
 که مریدیت مردانه در میدان محال دینی باشد یا دنیاوی خدا و را زنده دارد و مقصود و شش برسانند
 پس آمدن ما در آنجا و اگر چرایی تر و طریقه است که طالبان درین شهر و بدان فائده و آنجا بسیارند و در آنجا
 و نگهسار شما اند اگر شما در آنجا نباشید حشمت خواهم کردن هر چند فرزندان و نقای شما خدمت بینا نیست لیکن شما
 بدین نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عقدا در درین شهر و قرض حکم کیا بر حال هر چه
 تقاضای وقت کند و در اول باید آورد یا اطلاع زود باید داد که کار خیر میفرمایند مبر کرده شود و در
 حضرت مولوی شامه صاحب که باید کار فقیران ضرر و داند و السلام **مکتوب چهل و دوم** همان سن
 سلامت باشی درین مدت مفارقت و در قهه شما رسید هر چه جان گردید و در حق باز و درین ناتوان بود
 هر حال با همه به حال ملک با فقیران آن همه حقوق و خصوصیت فقیر دادن شما با فقیر در اوضاع قدیم که بسیار آن
 ملوان و در مناسب حال فقیر خیر از دست و غفود و علاج نیست باید دید که انتظار با ما بپس کند شما را با خدا و پیغمبر
 و ما را بعدا سپاریه و احوال سفر غریب آباد و حال یاران سبیل و اخوان و اخوة و اعلام و والدات صاحبان
 انصاری و حال حضرت مولویه صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسد و هر چه بعد از آن شود بفقیر بنویسد
 تا بعد تو می بینم کسی تو بگریه و اطاعت الدین واجب اند و کیفیت معامله با بزرگان حال معیشت هر
 بزرگاری و اشتیاق بشرط صفای دل و غنی نیست خدا حافظ و درین دنیا شمس است یاده عمر و مره مسهر
مکتوب چهل و سوم محمد و با فقیر را پیش از مرده تصور نباید نمود و مرده و بر سلام بوقت نتواند کرد

(۹۱)

(۹۲)

(۹۳)

موافقی خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنود یا نه اکنون که رسم اسلالت تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادراک
 رسم دوستی با فقیر نخواهد داشت حقوق محققان و نخواهد گذاشت و این بی سواد و گستاخ تحقیق استعدا و تصنیف
 کتاب ندارد بعضی مسائل تربیت طریقت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور کتابیب در قوم شده
 مغزین آنهارا فراموش کرده اند بعضی از برای آن متعاقب عمل شود خدا کند قبول رسد در هر یک از اینها
 که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده نقل اند تقریری تصدیق بیست نوده اند
 با مردم آن بلده ندارند و وسیله رخصه فقیر اگر بخدمت برسند مورد محرم خواهند شد و اشفاق و رعایت
 که با ایشان بسند دل خواهد شد بعینه عاده فقیر خواگشت ملاقات که نظر با سباب خیانت پذیرا چندان آسان
 فرایده حاصل و الرحمن الطاف خفیه به استغفار محاسب شریف سلام قبل نایب ملکوت چهل و چهارم
 باعث تحریر آنکه نظر علی خان سلمه رب غلف نواب اعتضاد الدوله و لایر شاد خان بهادر و نواب امین الدوله
 مستغفرت از اولاد ابا و حضرت شیخ الاسلام عبداله انصاری رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و
 داخلی از فقیر یافته نسخه سراسرای او صوره و منی بصحت سیده موافق و عده محافظت خان صاحب
 که در سبولی و مجلس کتباتی صیده و ندیخان در باب رفاقت و روزگار این خان بخوردار داده بودند
 تصدیق بیست کرده و بنابرین بخدمت تصدیق بیست که بمن و پیشمای قدیم و التماسیکه بر فقیر مبذول است
 تحقیقک لاین بزرگیهای آنهمان باشد در حق این جگر گوشه که مراد عزیز تر از جانست بمل فرمایند
 و اگر احتیاجی بکلیه اخیر باشد مرتبه خود واری متطور نداشته بطوری بفرمایند که شمع متاثر گردد و گرنه خود را
 معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد و نه نهایت ایشان کافیت و فقیه را و در
 خود و در پی بیست گاهی خیال نگذاشته تقریب بودن این نوشیم در آن محروسه احتمال صورت این معنی
 نویست السلام ملکوت چهل و پنجم اشتیاق و شفقت با حال شماهاست که بود خاطر جمع دارید سیر
 السلام صاحب پیر زاده و شما و میامند ولی ساحتش در آن شهر واقع شده اند بشیر طمعه و استعلاعت و
 و توفیق خدمت ایشان غنیمت اند اند الله تعالی شما را بر اعدا منصور و بر احماسه و در او و نیاز شمار سید
 بوقت رسید خانه آگاه خدا بقل کند و از ارسال تایم که حکم نصف الملاقات او و دفع نیاید کرد و هر جا

(۴۲)

(۴۳)

که بشید با خدا باشد ضعف مستولی است خدا خاتم النبیین کند و السلام مکتوب چهل و ششم احمد
 محمد اکبر اسید توفیق که او سبحانه جلالت صاحبان و دشمنان مانع جمیع سالکان آتش محفوظ از آفات
 دار و قلاوت سور و الاطلاق صبح و شام لازم گیرند و همه دستاق متوسلان را بفرمایند و از آشوب و
 جنگا مکه در بخند و بسبب غلبه فوج جنوبی و فتنه روم و میل واقع شده و قصبات و دیهات تبارج
 رفته چه نویسد معضل از سطوط عزیزان معلوم خواهد شد که از اولیای خافضا صاحبان این مملکت بخت یافته
 اما بخار رسیده و امانت الله تعالی بطن بخت نیز میرسد اتفاقات نامه رسیده و ممنون گردانید و ان شاء
 صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت ارد و سواران اینخود و در توفیق نیک
 کرامت فرماید و اشتیاق از دل صفامنزل فرود یابند و خبر جانگاہ و اقامه مولوی غلام محی صاحب در سنه
 آتش و دوزخ را آب گردانیده و انا لله وانا الیه راجعون و سدا یسلی نیست که فردا هم پیرویم
 و السلام مکتوب چهل و هفتم صاحب من رخوردار عزیز الله معه والدہ خود در قریه گشت
 و آرزو و مندان و صلت و عبودیت خان حرف کسی را گوش نشیند و در میان فقیر و آن عزیز بطبیعی نماند
 و از مدتی بجانب جابدا خود فرستاد شری و خبری از داریانیت فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والدہ
 آن رخوردار بدلی معذورست مگر با حال این شکل شود و از دعا دریغ ننویسم خود آن مستوره در
 بتلاست یک تحریر هستی آید اگر بختیار خوب بود آرد و تا بشما میرسانید و السلام مکتوب
 چهل و هشتم معلومست که برادر بخت خود خطای نویسد بنویسد که مینویسد بگویند که لقب بنده
 حقائق و معارف آگاه موقوف اند که در خصوصیت و شمایین لفظ گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا
 معلوم تکلف بخیزه را داخل نمیدهند ازین باب بطور بنویسد که انیسراجنی میرزا جانان مطالعه نمایند پس
 بنویسد باعث تحریر آنکه میسر به صاحب از فرزندان خواجہ احرار قدس سده هم پیرزاده فقیر و هم
 قرابت با فقیر دارند و مرا بجای نماند اندیشه بختیت بوده اند از اگر دشمنی و کار قصد و رب کرده
 بخدمت خواهند رسید و او ایشان استغتم و البته بقدر مقدر و رو تلاش و زکار و محاش ایشان توجه
 خواهند نمود و السلام مکتوب چهل و نهم ایان طریقه را الله تعالی و یاد خود بخود در بیان بحث بختی نظر

۹۶
 صاحب مکتوب چهل و ششم احمد
 ۹۷

۹۸

۹۹

صلی الله علیه وسلم مستغرق دار و حال تقیم محمد شاه از یاران حلقه دست کسب کمال کرده اگر چه بظاهر از علم و فضل خالص است اما از انوار طریقه باطن اوجمورست با وجود عیال مندی و معشیتی ندارد و بخواهد که درین حلقه اقامت نماید اگر چه بیست و شش قلیل که در آن مقدار زندگی مع علائق تواند کرد و اگر چه کار دنیا داران این مملکت بعضی شاهان سیرت بهم موجب اجر عظیم و بهم سبب همانندی در دنیا است خدمت و محبت و طیف ساحت صاحبزاده عالمقدربیان مریدین صاحب فرزند حضرت محمد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سهرندی رضی الله تعالی عنه که با علائق بسیار علاقه روزگار و معشیتی ندارند و همه متعلقان در شاهجهان بقریبی میباشند موجب خوشنودی پیرانست تا رسیدن فقیر یاران طریقه که در پل است اندخیزد و کوه عبدالرزاق که بظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و محبت ایشانرا نصیحت نمایند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فایده نیست با مشیت با مصالح بسیار در کار است و اگر فقیر در حق شخصی سپارشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امری نموده باشد که برای شما مفید خواهد شد تا اثر از تقدیر است السلام مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت طریقت از زندگی مقصود نیست برادران طریقتش فقیر را برادران استی عزیزان حق تعالی ما و شما را بر تابع سنت نبوی علیه الصلوٰه و الطبیته استقامت و زری کند باعث تحریر ای که انظرم وستم کافران کلمه الله الله تعالی مله شریکه بشمارند و بران شد و عزارات حضرت علیم الرضوان بشهادت سید و صاحبزاده آوار بر شهر و دایر شد نداجان قصد انظر نما کرده اند خدو صاحب حضرت میر سید الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارد و مشربتی می آرد اگر چه احوال آنکس مردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که در طریقه را تقدیر و قدر و رتبه زبان رفعت ایشان مقصود بسیار بود و خصوصاً در وقت که صدمه غارت جلای وطن باین بزرگان سیده است زیاده است السلام مکتوب پنجاه و یکم بیان محمد کعبه از یاران طریقه بقریبی آنجا میرسد تا نصف اثره امکان رسیدند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور موجوده دنیوی ایشان سیرت سعی نمایند و از کلام خیر بمانند و در شیخ نظر نمایند و دعای حسن خاتم در حق فقیر لازم دانند که وقت خلعت نزد یک سید علم از شما و تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که امر طاعت

سیر و سفر نمانده و شمار از دست نه اسلام مکتوب پنجاه و دوم نفر را سیر امروهم و مراد آبا
 فارغ شده است قصد تاشای شاهجهانپور دارانشا الله تعالی مقرب پیرسد و سه مقام در بریلی گرد
 ر در پیشتر بشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور بوده مراجعت بنهیل نماید بعد از آن بریلی میسند
 و با دو ضعف پیری این حرکت غیبت ابرو و پسندیدن تبار اعراف صبحی اخرو پست که خدا میداند اشتیاق
 بقدر اشتیاق صاحبانست از نظر زبان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع انحضری باید و او که فقیر را
 بعد و در آنجا باز خبر کردن مقدور نیست که از ساکنان اجاب اقصاء نماید که ملاقات میسر گردد و اسلام
 مکتوب پنجاه و سوم عالی مردم اینجود تنباست خدا جمعی با هست محمد حنیف علی صاحبها الصلوة
 و السلام باعث تحریر آنست که حضرت پیر سلمان صاحب بارگ السدی بر کاتم باجمه اتوانی و میبانی بخیر
 است قوی قصد سفر جمعا فقر افزوده اند اگر چه در ایشان در آمد دو واقع شود و بصاحب اطلاع رسد
 است در آن دولت ملاقات سلاطین کات این بزرگ الله در یابند و خود را از خدمت پیچیده معذور نمایند
 که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهر و باطنی است کسب مقامات از حضرت سید السادات فقیر
 و محترم سلوک از جناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند و از این مضمون خدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان
 او صلعم الله تعالی الی غایت مایتمانه اطلاع باید کرد که در قفقاز نظر باید گذرانید که تحریر طریقه و در جناب چنین
 وقت مناسب ننمود و اسلام مکتوب پنجاه و چهارم آنچه از عالم تبسیر معاش نوشته اند بجا است
 اما فقیر را طاعت حرکت و باغ سیر سباحت هرگز نمانده برای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم
 کرده اند آمده ام بعد و ماه بدلی میروم که متعلقان را بجا بستند و از هر طرف فتنه قصد دلی میکنند با هم
 دنیا داران اینجود و با فقری معرفتی ندارند محبت معلوم شما یادند و آید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل
 گفته ام که خاندانان و محشی بی شیخ خان و سر و ارقان او تمام عمر خود گاهی ندیده ام و در میان را که
 اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت همان کیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با
 نادرست افتاد و پسین علی محمد خان انی شناسم بر بط کجا سفارش معلوم دیدم که شما درین باب
 بیگانه دینی معاش و عیال مدد واقع شده ای قطع نظر از حقوق آشنائی سعی در چنین شخصی عبادت است

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

اما حقیقت اینست آنچه نوشته ام و دنیا داران قلعی منسل بحال خود بارانده اند و گرنه این خانه قایم نشنا
 بود و السلام مکتوب پنجاه و پنجم از خبر جانگداز رحلت میرسلطان صاحب چه نویسم که بر من گذشت
 یار رفت و ما چو نقش پانک افتاد و ایم سایه میگردید کاشش این بار سا اندکی احمد شد و اسم
 بر سر اسم و خبر فوت مغفور و روحه مغلائی بکرم از خطایم که بود و میرمحمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی
 پیش ازین دل را داغ و جان را بیدار کرده بود و اندیشه ملالت بکرم خان صاحب هر آب میکند بر حال
 همه مصیبتها میگردد و ما هم خواهیم گذشت نفسیکه در او خدا میگردد و قیمت ستان نوید کالی آنچه از طرف
 سردار حسن بخشی برای خرج صوفیان خانقاہ میرسد از روزی چند در توقف افتاده بود دست
 حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی میشود و اسلالم صوفیه بهین جمعیت است
 و ناسازی و بیوفائی یاران مانده محل شکایت نیست ماده بی نشو و میشتی قطع امید است عدم وجود احباب
 یکی باید داشت آنچه در خدمت احباب سعی تقدیم میرسد و احزان از جناب حضرت حق سبحانه بای طلبیده
 کیفیت آنکه میرسلطان صاحب که چه عارضه رحلت نموده و در کجا آسوده بنویسد چند نفس که باقیست حکما
 در رضای خود بگذرانند و داغ رحلت باقی ماند ببدل و در منزل رسانند و فتوحات باطنی و اخلاقی
 درین بقعه هم قریب صد کس صبح و شام توجع میشود شلار بلکه همه را خدا کافیت رزق و فتوح موقوف
 بر آبادی ملک نیست خلل جمع دارد که خدا کار ساز است درین ملک خبر نیست فطر لطیفی باشد خدا
 شلار را معترض نمی خواهد داشت اگر حرکتی واقع شود با مقتضای وقت حال بعد استماره مسنون هر طرف میرشود
 باید رفت باید که طرفین از دعای خیر همه گیر فاضل نباشند چه از چند روز اینجا آمده الزام حضور حلقه کرده
 فتح باب فیض او خوب میشود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بارند برای فذر تقصیر و تقصیر و تقصیر
 میرسد محاف فرماید که حق کار کایانست زود رحمت نماید که غم سفر دارد و نواب ارشاد خان مغفور
 رحلت نموده و آدمیت را خاک بردند و بایام زود و تنهایی ما آتشا باید کرد آنچه را با جان میخواست
 در دهر بود و آخر از ناسازی طالع بآن رسم ساختیم مکتوب پنجاه و ششم نصیب متعلقان
 بغایت مستعد عانی و مستان شغول اما اجابت عاجز گرد و وقت است کار شما خدا خط خواهی سازد

از مدتی رنج بکشید آن مع الحسین میرا و خواب امور شما بجز بگرداند خاطر جمع باد ضعیف در مرتبه ایست که
 حلقه در حالت اضطباع اتفاق می افتد اگر چه خطی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیت است همه از بهر وجود
 و هم از برای دیگران مردم محل شمار بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانید هر طریقه عقیقه خوش
 استعداد است در عالم عقیدت اصلاح پیشرو مروانست میر که توانا سادی کمالات نبوت پیدا اند
 و بیان سخن سرب تازی دانه امکان میر بین خود شیخ مقریست حلقه درین ایام صبح و شام خوب
 میشود و مردم خوش استعداد و از اسم آمده اند حق تعالی فرصت بزرگ میر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند
 جای شما خالیست درین آخر عمر خود فیض برکات بمرتبه ایست که در تحریر بی آید احمد مدنی نواله و الصلوة
 علی رسول و آله از اشتیاق و بدن بهر خوردار دارین کامیاب نشانیست نه در چند میر عبد العلی آنچه
 نویسم کست خدا او را بقاصدا قضی در دین و نیاز سانا و از فو محبت و مخالفت یکیشتم دای حقوق ظاهر
 او از انبی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی وار د شهر شود که بعد ازین از خود جدا کنم قدر او دل میداند آداب
 آدمیت که از شما بطور میرسد دیگر بر شریک شما که در غلبت نمایان حق تعالی نسخ و دجو شما ازین جم
 مهم تر گرداند و فقیر مرز که دهم شوال است تقرب تعزیت حضرت خان صاحب عینی والد بزرگوار شما که جامع
 هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی میاد کار گذار شدند در آن روز حاضر ام و بعد توقف
 شبانه روز فرود آمد رجعت منهل خاتم خود و تحریر عبارت از ابرستی خالی از تکلف نیست که ما ایشان بعلاقه هم عمری
 در وقت قدم باین خاکدان بقدر کم و تاخیر چند قدم به سفر بودیم مالا که وقت رجوع وطن اصلی است نیز بفاصله
 نفس هم قاطعیم **ب** امر و از اگر از رفته حریفان خبری نیست به فود است درین زم زم ما هم اثری نیست
 و السلام **مکتوب پنجاه و هفتم** عمر آخرت ضعیف پیری از حد زیاده خدا خانه بخیر گرداند توقع ملاقات
 ضعیف است اما از فوت الهی امید نویسم هم این باه خط آن نه زنده یک مجلد کتاب که مرا از جان
 عزیز است سید خدا تعالی بجزا خرد بدو واقعه میر محمد کین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا بر سه
 برادران را بیا مرزد و داعی پی پی دبی بردل یا دگار گذار شدند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق یک
 دهد و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق ستور میر علی صخر خدا شش یا مرز و شما گذرانیده خواهد شد

نکته

آلود

۵۷

بایک که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست فقیر مستحق توابع احوال ضعیف و ناتوانی زنده است و
 هنوز قریب صد سال سپرد و وقت تجریم میری آمد و ما توفیق الهی را با کماله و السلام مکتوب پنجاه و هشت
 ذوق سخن از یاد رفقه بعدی غزل تازه بر زبان افت و سببی مر قوم شد **۵۸** این فرصت چو خطا باشد کسر
 انگستان مارا که رفیق لازم افتاد است چون آب دان مارا که نفس این ستم بر او چمن اندامی پرسی
 که پیش از بال پر برداشتن از آشیان مارا که نفس این ستم از سینه صد جاگسل تراش چه زار و تالان
 کرده است آنوی بیان مارا و السلام مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بغیر جابت امور سرکار
 بسراجام رساند **۵۹** سید پیران مراد تقی و اینچاز تحریر فی کتب نواب مذکور قوم شده و اینجاست
 باین بد ضعیف غیر مفید و انتقاد تمام نموده و معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس و پیشانیست
 او بظرفید و گریست اخلاص او بزرگان گیر یک ایامی آنرا از صد و فخر فقیر است آن بزرگان را بخدمت
 آنهران هم سر قنیت و اینچاز انبیات تعالات حضرت از ان مهربان تقدیم میر سراج غزا و جهاد دارد
 قبیل الله مشکو و جاکو خیر الحار و السلام مکتوب شصت و یکم ایام بکام صاحبان ادا این بیچاره از
 تنهایی و گسائی که در مشرد و در او را بیا و صاحبان بنید و چنانچه این و ابط قدیم گاهی تکلیف امری با ایام
 ملاقاتی با اطباء شیتانی فخرت گرامی کرده و گرامر و زینبی فقیر شیراز را دارم هر چند که لاتی ندارند
 حال از آدیت نیستند اما باقتضای نامه پریشان و زنگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها بحالت خطر گرفتار
 است فیصل حال آنها توسط صاحب عزیز از جان ارشاد جان نهاد و برض خاطر رسید و این بخور دار
 که تنهای جاگیر کرامت مبارک در سردار و بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر سعادت باین تدبیر خواهم فرمود
 بقیه نیست که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و گرنه نه ساجی در ریاست نه شکایتی بفعل الله ما
 یشاء و میگویم که بیدار بقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث دعا و دعائت و رویش است تو بخیر باد
 فخر و نصرت خواهند نمید السلام مکتوب شصت و یکم ایام بکام صاحبان ادا این بیچاره از
 فقر با ادب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استمان که دل فقر ملتفت گردد و در چنین اوقات
 بی پردانی کردن تحریر مطالب بجهت بی ادبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب است

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

این ستم بر او چمن اندامی پرسی
 چنانکه آن غفلت نواب
 در ریاست

و اگر نیست هیچ و انابت چهره و دست باندیده پس این موهو اختلاط و رسم اسلالت ترک نموده ایم و دعا گفته ایم
از خلق گنده و دماغی چگونه بردارم * باین مانع که از بوی گل نکام گسند * و میداند که فقیرم بشارت و دستخوار
سناستی ندارم اتفاقا دل من منوشت اگر چه از مصحف محمد قان دن در حدیث شریف نیامده اما منوع نیست اگر
کسی ند معصافه ندارد و دشوار آید بار سرکار از نظر گذشت درست با خبر هست فارسی بهتر از سبزی حاجت اصلاح
دست محمد باقر که خلص قدیمی **س** سرکار بنابر عذرهای مسجوع دور و دور از خدمت است اما در کفایت
آن تفصیل بر خطاری همیشه در خدمت اقرار حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بکالت تمسک نماید
میباشد و السلام **مکتوب شصت و دوم** معلوم کردم که بعضی از نگاران آنجا باینسان سوافتی اند
بعضی نیشی موهو را معهودت ضرورت آنها را استمال ساخته بازی را پیش باید برو و با خبر قان نگار
برخیز نقش مراد پست باید آورد و مطالب عمده که به خط رسیده در انقاسی آن باید کوشید و در بر و صلاحت
گران بخواهد و از یک سری عرق خدا نماند و بنید و قنای ترمیر را خواهد یافت فقیر بر خلاف طبع و وضع کمر
نوشتم که از سر رشته تدریج خود آگاه سازم تا بناهای مفید و قوی نگذارم شسته شود و احتیاطی محل کار فرمودند
اختلاف دند **س** محصلت نیست که از پیر و بر من افتد باز به و در نه مخلص بدان خبری نیست که نیست
اسد یار قان که نصرتی ایشانست اگر حرکت خطاری را و به چند از خدمت جدا شد و حقوق دیرینه از امور
کردن بیک جرمی که پیران در دشته باشد اقامت بی التفاتی کشیدند و از شان که ریاست بکریب از
انصاف مراد هستی سرکار برین آورد که دوسه حرفی در نیابت تم کردم اگر تقویت بنای دولت اساس
نیکامی منظور است همراه جواب این خط بام خان مسطور عنایت نامه شایسته طلب مسل شود زیاده توفیق بهر بنای
رفیق باد و السلام **مکتوب شصت و سوم** میر حسین خان صاحب خلعت شید سید شمرت خان صاحب
که نسخ و جود ایشان بصحت احوال من فرستاده است رسالا استعدا و شان با تمام و اکمال انجامیده باقتضا
بشریت که اهل کمال اهل زمان گزینست خصوصا ارباب عیال ابا جمعه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر
بر حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین است که بلا حذر مراتب عنایات موردی و مطالبات
شخصی و علم ترسیم و تمیز شکسته و جزای آنکه هیچ سوا لغات نکرده احرام آن مست علیه بتدا نهیم باکر ام

لهذا کون یاد کردن
بوی نماد بخت و یاد کردن
بوی نماد بخت و یاد کردن
بوی نماد بخت و یاد کردن

۶۴

احترام و تهنیت و انعام در پنج خواهر گرفت این آثار اگر جاز راه قدر دانی که لازم بزرگی است بطور خواهد رسید
 فقیر اینهمه باین عمل بزرخواستند خرید و در باب خالصه شفق مهربان دانه بزرگوار این جوان نشن فصولی است
 ظاهر مفصل احوال این خاندان عالیشان بسج ملازمان نرسید در نه باین و بالقدیم بنگ خداوندی این همه
 بی پروائی نمیشد اگر چه درین ایام حال ملازمان سکه کاریم معلوم است السلام مکتوب شصت و چهارم
 مخدوم زاد نکالات و دستگاه میان احسان ابدی را حضرت کردیم که با رعایت ادب یافت بودند و خدمت
 ارباب نسبت بوجوب جلب فتوحات و دفع مضرات است اندایند باید که با محض همان باچه در کس
 وجه التفات زبانی تو را حسن مرعی است باشد که نمایی باعث خوشنودی فقیر است رضای انیقوم سبب
 ترقی و در دین دنیا بشیر طریقتی بصدق عقیده است یقین است که سیرین خان که بسلامت محبت هم به بلا نظر محال
 نسبت طریق را از عزیز تر از جانت بشمول الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر سیر را محو علی بیگ معلوم
 ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین که بجان مخلص ایشانست مرا عزیز تر از جان من در صفات شریف اله
 حیاء و فادار از صدق صفات من فرست با کلیت نظیر ندارد تا آنکه ما کمان گمان کارهای عمده بهما نسبت
 اوی نمود نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین است که از مراتب
 قدر دانی و حق شناسی مقیده فرو خواهند گذشت انشاء الله تعالی در و این سید بزرگ مصلح بود
 فتوحات خواهد شد به تدریج و به تدریج بر سطوح فائزهای کمربنده و خسارت های مبارکشیده مطلقا
 استقامت ندارد و در غیر گرایش تا غیر علم است السلام مکتوب شصت و پنجم فقیر نابرنیت صاحب
 حکمی در امر محمود کرده با آنکه خلاف طور من و اکنون بکجه و تمیم آن ضرور افتاد اگر چه میدانم که ایشان با شهوت
 و فرست قبول شورت ارباب اغراض خود کرده اند و بشنوی یا شنوی من گفتگوی سیکیم معلوم است
 که اقوان امثال آن بزرگ بینی سلاطین دیگر توسط عهده مراسلات در امر محمود یعنی در امر خلافت ایشان
 دارند بنا بر صحت رجواب هر یک بقبول اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مضائق نیست یقین است
 که از استحقاق امر و عدم آن غافل خواهند بود و نسخه دیگری که ایشان مناسب ندی خود دانسته قبول
 مطالب مالایطابق آقا تا تکلیف میکند اقبال بان نسبت خواهند کرد و مگر کس بی فسیه که کلمه نفس منی خود

۶۲

۶۵

خواب چند روزه نهفت است انگ ملکوتی با وجود قنوت حکومت بر بند و جود است که این چنین کسی چه توقع
 است خدوست که باغهای سفیانی نفاق مکمل شده و عهد و پیمان بر خیم خورده است بعد از آن که تدارک عمل
 نواها در جهان بدنامی سابق در پیش است اگر از حیاط خفا قائل اند نودجات تصور نه دوم یعنی را تلقی قبول
 نخواهد کرد و خصی که موصوف و علم و دیانت عقل فرست باشد و رحم بر خلق خدا منظور داشته و قدرش ثلثا میسر
 ساخته بخود یکی ساخته باقتضای نفس ملک مقاصد یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت
 و سعادت است بهر مطلبی که تکلیف کند بلا خطا بین مراتب اقبال تعجل فرماید اگر چه مرتبه نماید و این خصوصیات
 در پیش نه خاص جمیع است منصرف فقیر باینه بیگانی از حال هر یکی مطلع است پس فای حد این بزرگ توقع
 باید داشت که خدمت این چنین عزیزی باید است **السلام مکتوب شصت و ششم** تقدیر
 آرزوی نواب یعنی معاد الملک خجالتی دارم بخاطر است که وقت مراجعت بخانه از راه تهر گذردم و در تهر توقف
 نمودم و خبر و دو دو بر سامع و ایشان در تهر جایند و بیکدور و زلاقات خود و فقیر راضی نماند بشروط آنکه
 فقیر و فاعات حاجت هرگز و فعل خواهم شد و شرط دیگر آنست که تادم آب مدارای نواب قبول نخواهم نمود
 را حنی باشد یا نه اگر شمارا میسر شود و نواب را باین شرط رضی ساخته اطلاع دهید حرکت مانع واقع نشود
 از بعض آثار که توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طبقه حضرات شمارا مستقیم دارم که اشتغال فنی و اداری و
 بیگانگان طریق بلای عظیم است خصوص آنست که برای معاش معاد را و دال گفته و بدست نمی آید اگر چه
 بر وجه معاش بنای معاد است اگر میسر شود و وسیع شد که نواب ملاقات قلیله رفیقان خود را که وجود هر یکی از ایشان
 فائده دیگر دارد و بنابر غیر حاضر میوقوف نمایند چنانچه وظیفه شاه معمر که از یاران طریق است داخل میوقوف
 شده اگر توانید بگوئید که بنا بر و نتوانی این قاعده را موقوف نمایند که خصم دارد و دال گفته است
 که وظیفه معاد احسان احمدی نیست موقوف نخواهد شد پس علی هذا **السلام مکتوب شصت و هفتم** تقدیر
 بسبب میرسد که مقرران نواب تقریباً شش نفر دیگر از قرآن اشغال آن بزرگ معهود که با او عهد و پیمان یکدل
 بقسم در میانست با نواب و میان می آرند در وقت خاص نواب از جمعی شش تن به ساخته جواب گرفتند
 اگر چه بر جواب نیا دانان است و ای نیست که اینها آنچه بدان صدق خود می بینند اگر چه آخر کار

(۶۶)

(۶۷)

سفر باشد سببی آرد و حمد و بیان بطایع بسیار میگذرانند و جواب باید گفت که سمیع شده که بار ارجا
 رفیع که ورت واقع شده است اگر نفس امر خفین است منتهی رافیع دانند و کار ما از آن بند و گیرند که از و
 درین عرصه کسی نظری آید و باز او را آرد و نه سازند و اگر گفته در و غلو میان عرض پرست لمن بر دیگر کار
 ضایع نگذرد و بر عهد بیان تا استقامت نخواهند کرد و بمرور هر چه می آید بپایان خواهند آورد حصول طلب حاج
 و نیز گویند که بیری کند که مردم را اعتمادی بر قول و فعلشان پیدا شود تا بایستد و بمرور جمعی باشند که
 و نیز گویند که درین ایام عهد نمیکند با خدا آیند که بعد ازین بدین دیانت بدارد و عدالت با خلق حسد
 پیش نیندازد برکت این اگر از سر صدق باشد زود گره از کار داشت و هر امری گردد و وقت است از
 تأخیر بپوشش نشوند و از قلت خیر و خزانة امید گردند و قاضی القضاة عالی و مجید الدین خان که در علم
 کمال دارند و در دیانت عدالت نظیرند از با تغییر از برادر می گذشت و پیش ازین هم در ایشان
 بنواب خبر گرفته ام بعد تصرف بر ملک کمال ایشان اگر نخواهد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود ضعیف
 آب حیات است و معنی اینضایت نوشتیم ام بکمال بخش آئینت است اگر چنانچه غالب تصرف بر ملک
 صحبت او ایشان بر آن نخواهد شد که مناسبت مزاجی در میان نیست لیکن کامیابی ایشان باشد و آنکه
 وجه نشان از برای خلافت مفید باشد مقصود است السلام مکتوب شخصت و مشتمل بر شمار
 و از مضامین شش گین گذشت برین آنچه گذشت چون عرض نصانی در ارم و نای علی بربیت صاحب ملک است
 کردیم و از جا فرستیم که در این بی اعتنائی که نواب باشا کرده اند گوئی با فقیر هستی یا بیستی که هر دو سر
 دنیا را آتش سبک شدیم خوب شد آنچه شد حال اعلی نماند و گذشتیم ازین قصد اراهموس و دست نیست خدا
 میانه که بچه اراده بر خلاف طور خود درین تقدیر تکلم کردم حال ابی اتمام دست ازین کار و دوسه روز
 دیگر تمیز نیاور کشیده دندان بر گلر افشرد و کرد و داشت اباید و شاید که اصلاح عالم در نیورت گیرد و اگر
 آرد یکی نواب را بخاک کشد که در زمره شاهجهت موقوف شود و بدین آنجا عبادتستان الله هوال لانا
 ذوالحقه الحسن بقدر وسعت و سعادت کار باید فرمود و بانه حرکت نادران از جانبایه رفت انشاء الله
 تعالی الحق بملوک طایفه خراب الحمر اءه مرهم برادران بچمانده باشند و متوسلان بملوک لیساحب از فقیر آخر

دارند بسیار معلوم نیست ایشان ملاقاتی داشته اند از سالها موقوفت همیشه سلام و استیاض و سعادت
 از طرف شان میشد پس این سلوک نیکویی هم و تقیه کذاب از روی که وای مهو و از غایب فقیر برده روی
 خود را نمود و وضع انکار که همان فلاکت انلاکس گرفتار است السلام مکتوب شصت و نهم از خطا
 که ششبار احوال نگذاشت بود و کم قرارها و از دیگر اجناس معتبر بی هوای مطلقا معلوم شد موجب کار است دفع
 دشمنان قوی و پیش است حفظ جان آبر و مع حصول مقصود منظور چنین است بصیرت ببالغ توقع جانفشانی
 از رفیقان تازه و در زمانه از عقل است اگر مبلغ گران و خزان باشد بقدر نقد و در مقدار ضرر و بر دم زور
 می باید داد که رفاعت نواب از بهر آخرت نیست فاه یکطرف دفع فاقه خود باید نمود و از اینجا افغان رعایتی
 بکردم میکنند و بهاجت رفیق می سازند و عزیزانی که بگفته فقیر باجه بی سامانی این استیج را که از شش رخسار کنند
 و نیم نانی و دم آبی نباید بین آخرین نخواهند کرد و اگر رسید ششم سر دار بپوش که از هر قوم با بار بعلی و از دیگر
 میادوم و میفرستادم بکنیم **بی زری** که در بین این بقیه **اردن** که در ده ارشاد خان بآن خویش او
 بنوا و خان بآن لیریه و محمد خان آفندیدی شخصی است که بانک سی سر دار این شکر و بهیله را بخود میکند
 و بهنگامه آنرا بر هر میرزا نهاده فاقه ای بی در پی میکند استطاعت سفر کجا دارند اما عادی نشود و وعده
 وصول و در مر و بیان نباید که شکل است از قریب استیاض خود چه نویسم که این بطوقی گاهی باز و تندی ایشان
 متعین شده برومان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرانند باز شد تا خیر جواب شویم
 سخن بکاتب است سعادت خان شاه و پنهان بزد و میرا خود برده هنوز مرحت نمود که فرود و تقصیر
 ناکرده در مانده شود و السلام مکتوب **هفتاد و نهم** از خطا نواب جاٹ با بنجیب خان گوشا
 پرست و پنج از از داران بهر طرفین معلوم شد جاٹ بار و بهیله تا بر مصلحت خود تو سطر را به بهادر سنگ و دیگر
 آشتی میکنند و ذکر نواب برای تهیه است چرا که نواب خواهد از بی سامانی دومی خواه از اساک مردم را جدا ساخت
 و در نظر با یک شد و از بهر حال کسی را بر نواب اعتمادی نماند دیگر کدام ضرورت کسی طرف نواب بگیرد باید
 نواب از فریب و استخوان آگاه باشد چه جای دشمنان بگیرد که از طرف نواب در نیامی آید اول اعتراض خود را
 مقدم دارد و اعتمادی در نیوقت بر کسی نیست که شکایت عزیزان نویسم ملنگ شد که اینقدر و نهم احوال

(۶۶)

(۷۰)

شهرت اخبار کل از رفیع پریشان نمی ماند و آنچه است بقدر رسید هر چند که ایام و اشارت کردیم که نواب که می کرد
 خود را نشان بدینند ندانند و گردن بانی میکند ششم که یاران تاشا میگردند شکل آنکه اهل شورت نواب بهر هفت
 و چهارم غرض پرست که از قوم سمل و پنج از شرفا از شافق میخفتند و اینها نوابی تاشا است که بر خیر او امید
 بعین دارند و نه از شرفا و بی قطع بجا داد و بیداد گنم کشانی و آتش ازادگی برین بسوزی آور و دیگر نواب
 و اهل آن که چاکر است در ویشان شهرت خوشی هستند آنها را که خریطه های زر داده اند و در نوابها
 ساخته حریف شده اند و آنکه قائده بآنها نرسید و اهل اجرا بهشت بسوزند و چرا بهضطراب قلبی توجه و دا
 کنند که با جابجاست و نواب از رفقه در ویشان با هر کاف و سوسن جمع دارد و خود را با سن یکد و کس نسبت
 است که بر دمه و افتد و عارض خلق در عهد ایشان آنا کشیدند باید و چه میشود و خدا بد و برسد طالبان را
 مقهور و مظلوم را از راضی گردانند و السلام مکتوب به قضا و حکم شاه ادبانی در پیشاور رخت قامت
 انداخته و مجور را پس سر کلان خود را با افواج بکران برای بند و بست ملک خراسان بخت کرده اند
 اصلاح مملکت بجا بمان که هر دو درین باب هم از نسق افتاده و سر دار و وفای بگشت که از یکا را از افواج
 خود بگیرد و اگر حاجت بحکمت خود او خواهد افتاد و تالاجور و قتل خود را رسید آخر ملک دست سر نشسته
 ندارد و اوقات فراغت نماید و در هیچ قدیم همراه دارد و بس مردم دلی که عادت به قرار دارند
 بنی خستیار دست پاچ میشوند و انجامر است بیاست همین مناسب است که فتنه از لاجور قصد و دلی
 بکنند آری و تاشا کیست پای گریز غار میمل برین آیت کرده ایم فخر عظمی الله بر دن متعلقان بهر تپو
 بالفعل خست اما برای آینه خوب نیست که آخر و آخر و در فقه معلوم میشود سن و کور و او فتنه خست
 از متعبران معتمدین معلوم میشود و نواب خوب شناخته ایم پس درین صورت شکر شکایت چرا و عزیزان
 فهم خود درمی یابند شخصی از بعض آثار ما را در می از نواب گمان میکند و دیگری بنا بر بعض علامات تاریخی
 تصور میکند و هر دو از حقیقت کار غافل فخر است آینه اندگاهی که نواب بخیرتی که باشد لغت میشود و کلان
 درین آینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض نماید که بعضی ورتی و غدری باشد و در آن آینه صورتی نمی نیاید
 و مردم در گفتگو از آن آینه پنهان باید دارند و انشاء الله حرکت ما بعد از این روز و این باین

در این شهرت و اخبار
 از شرفا و بی قطع
 بجا داد و بیداد

(۲۱)

در این شهرت
 از شرفا و بی قطع
 بجا داد و بیداد

خبر و در فقیر حرام شدی که نذر آرد و است عینی که گاه اند و علوم علمای اینها زیاده برد و شیخ فقه نه با کلمه
حرکت باین طرف اند برای مردم ایستاد و عقیده واقع شده و از سبیل امر و نه تا شایعها بود و جمیع منازل
هسته بسته و جماعه مردم از قوم رو سبیل اکثر و از مردم شدی که اکثر طریق علیه نموده و منور و متنا
گردیدند و جماعه از آنها همراه آمده و خانه بقصد یافت بدلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علمای اینچه و دست
بسیار طریق شده اند و برای آنها که همراه فقیری توانستند بدلی رفت میرسین خان اگر از مقامات مصطلح
گرفته شده و اجازت مطلقه یافته و در توجیه گرمی بسیار دارد و اتفاقا درین ایام از شهر برای دیدن فقیر
رسیده بودند بجای خود درین بلاد که داشته ام مردم و محبت این بزرگ آده بسیار قضی میگردد و خیلی رجوع
کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهد این قافله بر آید خاطر دارم که شمار اهل طلبیه بعضی شهر را بشما
بعضی اهل میرسین خان توفیق نایم اراطات نامده با همه عطایا میسر و در شمار توجیهی افتد و بی سعاد
و حافظ سرور خان احداث توفیق و دیگر روزی چند با ما باشد که محبت و حق بسیار بر اثبات کرده و تمهید
بر گیرد و اتمام مکتوب بفرستاد و پنجم بعد و صلوة از فقیر خانمان جناب فضیلت و ولایت مآب کو
صاحب سلمه الرحمن بطلان نه نیکو حق تعالی انفرج شریعت و منور طریقت نور مجسم دین دیانت که گشته اند کلام
و میر آلم و اسلامت دارد نیک بد شما بجهت نیک بد فقیر است و جو شما باحقا و فقیر عزیزترین موجود است
و مصدق چندین انوار توفیق و برکات در زکوار از شما عزیز تر و در اثاث از بهر جو یعنی ازا بلیت شما مخلص تر
نداریم و ما را درین اواخر فقیری تجربه و نظر می که صحبت کسی خوش نمی آید که رسید یا ارا ان حلقه هم بقدر توجیه
می نشینم و من از ارا ان توفیق نیست بر سبیل نفوذ و پیروی گویند و در صورت ایفای عده بخت
بسیار بگردان میگردد و جنگها کار می برند و پادشاه این کرده و عا دم خیر دلدار دوست و نواز پنجه
بدل در دفتر لسان فیض کس مباد و علامت سعادتی برین چه خواهد بود که شل شما صاحب کمال تکفل
امور اخروی او گردد و چنانچه عارضه برخورد دار احمد اند فقیر سخت تشویش دار و هم طبیی فقیر اخیر شده و گرنه
از عمر خود باین برخورداری بخشیدم که محبت بسیار این منحه صحبت سید است خدا و او را عمر روزی کند
و پیروی دنیا و حصه او نیست هر چند سرنگ نعلی ضاخان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطافت

از چنانچه از ۱۲۱۳
۱۳۱۳

جاری شده و قی و اثبات شمرع کرده اند بخدمت میرسد و حلقه شاد و خلی خواهد شد توجیه بر لطیفه
 قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظورست ضرورت هجوم ملالت و استراحت و قوت ظاهری و تحریر
 نمی آید و شکر باطنیست بر قوم نگردد و هر چه بشود یار سلامت مانده یاران حلقه متوجه مقصود اند
 و ترقیات میکنند و مخلصان غائب و موصول نسیم در یک کت حکم حاضران دارند و السلام مکتوب
 بهشتا و ششتمه نظیر تحریر و زی زیر بار بود چون احتمال مضرت بود خود را ببرد
 باز آورد و دعا بخشد و حق شاکر دم تا خاطر جمع شد احوال که شمار در عدد و آید به صاف تر
 شدیم و معاف کردیم خاطر جمع داریم و در طریقه فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنند که اگر خلاف مقتول
 گفته شود و بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت است تسلیم نمایند چه جای اظهار محبت در مقابل حرف
 معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شماست به طور است بنا بر غیره خواهی به نسبت تربیت اظهار کمال
 اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملالت اثر واقع مرحومه لطف النساء رسید زهره را آنگاه دل آنگاه
 گردانید خدا تعالی آن مرحومه را بپایمرزد و در بر رخ توجیه کرده است که شغل انضال الطاف الهی است
 از برخورد و اراحمه اسد اندیشه داریم سلب غم و الم کرده میشود و انشاء الله تعالی زود تسلی میشود و آخر نسبت
 طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع با و باخوان طریقه و اخوات پانی پت بهر سلام رسانند
 مکتوب بهشتا و ششتمه برادر من محب که در دست که هر دو جدا از مردم پانی پت لایزال شکایت شما
 می آید معلوم نیست چه عمل شما واقع میشود اگر رستی دیانت شما باعث آنرا مردم دست از آن رستی
 بگذرید برای حفظ حرمت تا و ایل بهر خاطر مردم مرغی دارید که طریقه و پیران طریقه بد نام میشوند
 برای خاطر لیبان بگزاران را آزرده کردن خود را بد نام ساعتی با این کلمات ظاهری و باطنی و دواز
 عقل است انکار مردم باعث خرابی کار خانه ارشاد دست شما میدانند و از پادشاه مرآت قی نیست که این
 مزاج که من آدم هستی از و من جد و رتبه از کلا و می رسید که نسیم اسد شرف بر ملاک اندوخت حیات
 نماند معلوم نیست که اهل فقیر در کدام طوق و بنجیر است که نرسد و یاران میردند و فقیر این حقیقت چکار
 یعنی اسد را بی اختیار دوست میدارد و عکس محبت و در مرآت قلب فقیر نماند و در گزند و بطن

(۷۶)

(۷۷)

هر که نقشی از قوس صغیر کائنات نمی بینند و معرفت فائده ان عايشان این صاحبان که در عرصه ها اند
 با حق مشهور است اما اهتمام ایشان اینجا می توان دریافت که جواب ثقات ما را نوشتند اگر چه کثرت
 اشغال حسد ریخا و ما من یوانه تا باین بی انتهای نیست حکم انصاف انتظار جواب سفارش نباید
 کشید که جواب این مراملات بمثل آوردن است احمد ندک درین قاعده تقصیری راه نیافتد بجز اجماع منظور
 ازین تمسید است که مقدم زاده سیان فضل علی زایان در طریق دیوان شرف الدین آشتی زاده و دستا
 کلمه اخیر می لازم فقیر درخواست جواب اذن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست تحریر زدم شاید که اثر
 کند و کار اینها که مقصود فقرست صورت گیرد و السلام بکتوب بمقتضای و هشتم نصرت مردم
 بجانب پانی بت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در کجای و خاطر دار
 باشد که تمام کوشید و در خط و نصیحت نشونت نکند و باستالت بسیر برید اگر فقیر را در خطا بگویند بگویند
 مقابل بنامید و هرگز نه بر پیر که خیر او ستا درین ست مگر کار زاهد بگذرد و آنوقت بشورت بی بی که با وجود
 جزیت ایشان طرفدار فقیرست تیر مرعضان ایشان هر چه مناسب است باشد عمل رید و اگر ایشان بجا
 کس بر و نه هرگز نگذارید و در امور مباحه توسی ضرورت که مباد از فرط وساد فتنه پیدا شود و بی علی
 شود سخای موردی در دستوار پس استالت او هم ضرورت است اگر خواهید بنامید که مباد از وساد فتنه
 خود تنگ آید و در تر برود و دعا کنید که مزاج سودا بیان بصلح آید و فقیر را در پانی بت انجست و نظای
 برادر شافع را جمع نیست که مرا از فرط محبت که با فائده ان شما هست تا بکل این کرد و است نیست ازین راه
 در قصد انطرف مردم کسی شما را نخواهد گذاشت که کنار آید و چه که عالمی بظاہر و باطن با ما این شما
 او بخینه ست از اندرون و ما خوانید از شما بسیار رخصی اندر می اقبال مطلع و السلام بکتوب بمقتضای و هشتم
 انفس قدسی شخص علوی مهربان قدر دان این بچکاره پیمان قرارید انصاف صاحب قطع نظر از کمالات خود
 قدر کمالات شما بسیار رسد و نند و نسخه سائل طهارت و عوالات شما و خدمت ایشان بود برای
 استکتاب گرفته نسخه دیگر و همین باب که برای همیشه شرفیه میان بنی صاحب تالیف کرده اند درین سفر
 منتهی از نظر گذشت برای قید یا بسیار بنفید است فرصت نقل در اینجا یافتیم اگر رسد و آن پیشین شما

(۷۸)

(۷۹)

ارسال در یک نقل گرفته شود و ما را با وسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بطال
 این طالب مسائل چند مشرف شده از موبت عظمی و عظیات کبری و انست تحقیق بعد توضیح کما یافتم
 و خطا بر دوشتم بارک اسدنی بر کلمه مایه که رساله صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نمائید و تعالی
 تکبید و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده و اید سه مجلد از آن حواله محکم کردیم و دم و مجلد ثالث را بعبادت و ذری
 نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار استولی است برای ذری اعلان
 سنت بر این کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نمود و میشود شب و آنکه انتخاب بعضی امورات آن بخاک
 بر داشته من به هدیه که اتباع سنت ابد از و وسیله نیست اگر را ده تحریر یک شرح خلاصه السیر الیه
 بر نشان علم خود نموده سی تام کار باید بر و تا در این حواله پیچیده شود و نسخه شرح سفر السعاده و
 اامیان و شاد و عد و آن بود و هرگاه شما طلبید بدست تری از شما کیست از این حواله محکم کردیم که در این
 از و بر مصنف گذشته و حواشی به خط مصنف از و خط شیخ عبدالحق داهی شناسم که را از ابدانی
 تاب نگاه دارد چنانچه هست هر چند حضرت مولوی نعیم اسد قریب نیست نسخه سیف السلؤل اعز
 حواله ایشان کردم و رساله خلاصه السیر ترجمه شاه ولی اسد صاحب که هر دو پیش تقدیر بود نیز مر
 خدا برساند و السلام مکتوب بهشتا دم بر خور دار احمد اسد و محمد جیل رسیدند و بر طاعت
 هو چند مقام کرده بعد از ولی باران بهشت چهارم محرم حضرت مردم محل قرار یافت سواری با
 و مردم در دوشام بختنبه که بشت سوم این ماه بود بر در وازه فراموش کرده بود که آثار و ولد
 پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کج متوقف شد صبح که دوشنبه بود احمد اسد را حضرت
 چون با هم گنج رسید قریب بهشت سوار و دیله از انطرف می آمدند یکبار بختنبه برین هر دو جوان
 اینها مستعد جنگ شدند دست از براق اینها برداشتن و قیچ با رچه ها از محمد جیل گرفته گرفتند
 بنا بر ننگ مار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت بسیار
 آن سواران توقف کردند این بر خور و از بر سر آنها رسید بقیو طلب نمود آخر کار جنگ سید و ام
 مجروح گردید اما حق تعالی جان آبروی او نگاه داشت بخاطر سواران اندخت که بر دلیری آن

پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورد و حال نمودند و رفتند و این بر خور و بار وجود شد تا کفاب و
 حرارت مسافت ششش کرد و طی کرده وقت عصر بقیه خانه مراجعت نمود و یک تخم شیر بر شانه رسید و بخت
 و خفته اند مزاج خوبست فقیر رفتن خود را غسل محبت این بر خور و بار موقوف است ان شاء الله تعالی در یک هفته
 تخم عین نیست خاطر جمع دارند و کار رسانند کرده هزار آفرین هزار شکر که جان آبروی او خدا سلامت است
 و السلام بکتوب **مشتباده** و حکیم ساخته درین ایام اینست که امر و زکریا که بخت تخم جاری الاولی است بعد
 روال سکوی صاحب یعنی والدۀ شمار طاعت نمودند بخت یک سریره آمد و خبر داد و حکیم شریف خان صاحب
 تدبیر کفین تجویز نموده و آن پانی پت خواهند نمود اگر بپوشد فقیر برای ناز جاناره خواهم رفت این وقت هر چه
 از ختمهای تسلیم قرآن مجید مستفاد حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدا تعالی رحمت کند و با وجود
 ضعف بط بان مرحومه حالتی برین گذشت که در تحریری آید اما الله و اما الله را چون اکنون تمام این است
 خدا بهر چه و رایی متعلقان ایشان را زنده دارد که ستورۀ بزرگتر ایشان در آستان نماند و در فقیر
 حالتی نماند پس فراجة انتقال بهم بسمع خواهر رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجبه
 طریقه محروم ندارد در قلب و تمویز حاصل شده قطع مسافت بنور شمع کرده و مشکته و لیست مورد در
 د مردم محل از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجبه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان فقیر است
 در انقطاع از دنیا و اقبال بآخرت محبت خدا و رسول و علی و اهل علیّه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود
 زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکند و آثار خدای عز و جل معلوم میشود و السلام بکتوب **مشتباده** و دوم
 هر چه با مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال است آنچه آید بر توانا ظلمات غم بهر بیمای استیجاست
 هم به اگر بازرگان بلا و باخوردان بهر شفقت ندگی نایب هیچ کس بی با شایسته تواند کرد و در اوقات
 خدمت شود هر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آنست باید که بکشید و غضب و غصه ایاد خود
 و زبانت از کلمات مالاتی باید داشت تقید در نازیم باید که و بعد ازین کسی چه خدمت از که شمار از نماند
 و از فرج که ام سلمان سلمان مانع خواهد کرد و بشیرا آنکه فرض شود و بر شافرض نیست اگر ستور از نماند
 یابند و از شما توجبه خواهند البته توجبه بهر اید اجات است تاثیر خواهد شد از غیاب پیران امید تو نیست بزرگتر از این

(۸۱)

(۸۲)

(۸۳)

و اتباع رسالت بنامی صلی الله علیه وسلم تقید باشید و رعایت ادبی و حقوق و انطالق حسنه لازم گیرید
 موجب نیکبختی و کامیابی و این خواهد شد و السلام **کتاب ثبوت** و **سوم** معلوم شد که اراده حج
 کرده و ایداز و نیداری ظاهر و نسبت باطن بعید نموده که او وجود عدم و تمسک حق و الدین و انطالق حق
 زود که به چندین قسم الم قبل است اختیار کردن مرکب کبار برای ادای سجدی گردیدن او مثل شهاب کمال
 مستبعد است باید که بر کلمات ماده صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیله رضا بقضایا کاکس برود
 این خطر را از دل ببارید که فقیر را آنرا بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان فی حق خوب نیست
 آنچه از دم محبت خیر حق بیاید نوشتن شما و نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که قطع
 نظر از فائده اجر سعادت اخروی احتیاجی نبیند و نیست **چهارم** کجی بی و دلی دانست
 جز بکثرت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تحریر رسم غایبی تاخیر از برای اتوالع شده که در غلبه
 خزان ماند و تعزیت کردن باعث بجهان غم میگردد که ذکر محاسن متوفی را تفحص است در حق آن مرحوم
 کرد و به هم مشغول فصل و کرم آبی یافتیم و متمم آنرا کردیم خاطر جمع دارید و تعلیل هر چند مسیر آید بنام او خدای
 و ذکر تزییات باطن که نوشته اید بجا است فقیر هم معلوم میساید هر روز در ملحق صبح اول توجه شما میشود
 مساوات کمالات نبوت و قول ظاهر میگردد و از خوبی استعدا و شاست تقسیم اوقات بر طاعات و تقیید
 بیار آن لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میسر میشود و شکایتهای نایا دوری گلزار بهای دوستی است
 رتبه شتمن که عدم مراسلات رسید و تقصیر بعفو انجامید چون این بی پروایها خبر از بی اهتمامی اخلاص
 و صلح و محبت آنرا برمی تابد بعد از این آگاه باشید و امیدوار فتوحات و جهانی از درگاه و السلام
کتاب ثبوت و **چهارم** آنچه نوشته اید که درین نگه داری تصدیق نکند چه معنی دارد و رنگی اندک قرار
 بسیار هر چه میسر خواهد شد و ما هم فرستاد و ضایعانی فقیر را از جنات بجا است و به که توقع شفقت اعتماد
 و من از نامازی زمانه مغذ ورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فائده انشاء الله تعالی رعایتها خواهد
 کرد که شمارا اشتقاق والدین سر و شوخ اهر باید که در اخلاص پسیدن تقیید سبق کتاب توجه خدمت والد
 بزرگو را خود و رضای والدین بجهت شرفیه بکشید تا شما و در خطا بهر سانید یک شخص متقدر انقدر زنده

(۸۴)

(۸۵)

که جواب ما را بنویسند باینکه اگر کسی از خانه گفتن مناسب نیست السلام مکتوب هشتاد و پنجم
 خدا شتار از سال زنده دارد که به سلوکی مردم محل بپایس خاطر تغییر تحمل میکند مقدار بار ابراهیم
 می آید باید که از نیک بداند و نافع باشد تا فقیه خاطر جمع در عیادت بریت طالبان خدا شتول باشد
 و شایسته درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل در عیادت خاطر مرزاشاه علی بگویند خدا شتار
 زنده دارد که بسبب شتار خاطر تغییر از طرف حایه جمع است فقیر فرب خوش آمد مردم محل خورد و رومی
 حج بر فاقه ایشان شتارم دوستان هند و شتار از خدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت بر جا خواهم
 خواهم رسانید اگر خدا او را باز دشت فتوح است گزیده بر باد و آخر سعادت است از عیادت
 خود جدائی اجاب آسان شده است اگر با مان مانوس فرزند و توفیق خدمت یاران دلی خود
 معلوم است و بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جهاد از مردم اینجا و حاضره از صوبان شب روز
 خدمت میکرد و تمام فایده بولوی صاحب رتبه بدو و خدا شتول و دیکجا شتار انبار که بفضیل الهی
 طیب و دایم میرشد عمر باقی بود و اگر نه بعضی نمانده بود خدا ملاقات و زی کند مکتوب هشتاد و ششم
 احوال مردم شهر زیاری عام و ناسنی تا کجا نویسد خدا ازین بده مورد غضب الهی برادر که نشستی و سوار
 سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات شایخ فراغ حاصل نموده تعلیم طریقه و پرداخت احوال باران
 صلح و صلح و شام مشغولست که ازین حرکت بمن مقصود بود و الحمد لله علی احسانه باید که شاموافی گفته است
 سر دیو ربی حاضر شده تسکین دلی بیکرده باشد و خدمتی اگر کند نیک که ضروری باشد نظر بموقوف

(۸۶)

فرزندی تقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید است بر اعمه و آن بر جزو دار خاطر جمع است السلام
 مکتوب هشتاد و هفتم معلوم شد که تمیز جنازه با دوشاه یکم یعنی والد حضرت مولوی نثار الله شتار
 کرده روانه پانگی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند
 این ضعیف بسم داخل شتاب ناز که از شدت حرارت هوا آب حرکت نرود و طاعه کثیر درین مسجد
 داخل این جنت خواهند و السلام مکتوب هشتاد و هشتم بعد از صلوة از یکجای دیگر از مسجد ان
 با نجاران صاحبان آنجا حاضر میسایان بدو طریقه صاحب سلاطین مصلحه نمایند که بجزر و ملا حظت نظر بشیر

(۸۷)

(۸۸)

طلب مولوی نعیم الدین صاحب و صلوات اللہ علیہ منتهی بقیۃ خدمت مہر جہت بطن دادم و سہجہ جلشانہ انجہ
در حق ایشان بہبودی اندنہو آرد و بالہ ماجدہ ایشان نوید این سخنت سلام رسانند و السلام
بر حاشیہ رسالہ مولوی غلام محسنی نحمدہ و نفسی علی رسولہ سرکہ و ہکلیای فحول جامع مقولہ
و مقول سید غلام محسنی اصلہ الدلی بابتی کہ نسبت باخت طریقت باین پیران حینی جانجا نان از آمدہ
ایای فقیر رسالہ مختصری در تصدیق سلسلہ وحدت وجود و وحدت شہود تحریر و دو ہا ز نظر گذارند و حق
دست کہ با اینہما ایجا قدر کا نیست بر بانی والی چرا ہم اسد تعالی خیر انکارا اما تعرض سلسلہ تطبیق ضرورت
داشت کہ این توفیق بین الکشفین اگر چہ خالی از تکلفی نیست لیکن تضمن مصلحت عمدہ است ہی اصلہ
الغائبین العظمین و رحمہ اللہ عبدالصغیر ابی یوسف السلام علی من اتبع الهدی

ملفوظات

ایمان محل که ایمان آورد و بخدا و رسول انچه پیغمبر خدا آورد دست و دست در آمد و ستایش او رسول
و نیز ارم از دشمنان خدا و رسول بحسب ثبات کافیت هر قدر استدلیل ثابت نمودن عمدۀ علمائی تحریر
در عامه مسلمانان آن مکتف نمایند تحت امده اهل بیت الطهارت و تعظیم صحاب کبار رضی الله تعالی عنهم بر آید
ضرورت نیست صراط مستقیم که فردا بصورت بل صراط طور نماید هر گاه در خیال اسم اعوجاجی از انسان
صراط مستقیم نیست فردا از اجابت مقامات خواهد گذشت یکبار رضی بی ادب در جناب امیر المومنین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مار حسیثین احترام صاحب سید المرسلین صلی الله
علیه و سلم غضب آورد بر سر آن بی ادب بنجر بکشیدم بضطرار نام فریاد بر آور دکه حضرت امام حسن
رضی الله عنه اسر من در گذر رویچ نشیند اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست ملک
بی ادب را احاط فرمودیم تعظیم جمیع اولیا الله و محبت عاصمه شریفه رحمه الله علیه لازم است در حق
پیرو خود اگر از راه دفع و استفاده عقیده تفصیل نماید از شرط محبت مستبعدنی شاید در حق حضرت محمد
رضی الله تعالی عنه که طریقۀ نویبان نموده اند و مقامات کلمات طریقه خود بسیار تحریر نموده و زبنا
صحاب آنطریقۀ با مقامات و واروات سید هاز الوف هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که

[illegible]

اقرار بر زبان علماء و عقلا تجاوز رسیده عقیده تساوی ما و دنیا یا تمسک به ایشان بآن اکار بر حقه الله علیه السلام
 نمود که آن کبرای دین از شایخ ایشانند عقل غیر نیست نمودن تقوی گزیدن در نیقوت سخت شعله دست که
 معاملات ترا باشد و عمل موافق شریع گو یا موقوف گردید اگر بطریق روایت فقه و ظاهر فتوی نیل نمود و یا
 در محدثات امور و بدست اقتضای گردید و بسیار غنیمت است السماع بودن الرقة و الرقة تجلی الله
 پس آنچه موجب محبت الهی باشد چرا حرام بود و در صورت مزایم اختلافی نیست اگر در و احواس را نگاه داشت
 علی را کرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راهی میفرستند او از منی سبک سید گوش نمود
 فرمودند و عبد الله بن عمر همراه بود و در این مقام استعمال امر نکردند پس متلوم شدند کمال تقوی و احتیاط را چنین
 آواز است بزرگان تشبیه یکدیگر عزیمت معمول دارند از جهت اجتناب از سن پرستی میبایند که در و از
 علماء را متکلف است مگر مختلف فیه اولی چنین از کمال تقوی و کثرتی اختیار نمود و در جهت موقوف به شمس
 توحید و وجودی از ضروریات دین نیست لسان شریع از ان ساکت است صوفیه علیه از وی کشف و
 بیان آن نموده از غلبه احوال محبت مخدومند و بجا است سائل توحید و تحنیل معنی لا وجود الا الله توحید حاصل
 نمودن نزد ارباب معرفت قوی نداری یکی از علماء در منامی دید که علمای صوفیه بجهت سرگردان عالم صلی الله علیه
 و سلم حائمه علماء از صوفیه تکلیت بانمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نموند و
 شریع علی هدایت یگانگان در اینست اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این کار را از غلبه محبت که کلمات
 حق سبحانه دارند و در آنست سکوت نهند یکبار فقیر را در حق واقع شده و نور غیبت کشف گشت نفوس
 تمام کائنات را نشانش بود و قول حضرت شریع اکبر رحمه الله علیه یا آدم الاشیاء اعراض محبت عده فی عین وجه
 در باقیم که مکرر اسما و صفات در مرتبه علم که باطن موجود است اعتباری پیدا نموده در ظاهر در و منعکس شده
 مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد تحقق است ناگاه متنبه یافتند که فوق این مرتبه
 مرتبه دیگریست چنانکه کبرای صوفیه نموده اند فوق عالم الوجود عالم المالات الخ و پس حارف توحید
 در انشای سلوک پیش می آید و ملوک سیکانی تا در ایل موافق ظاهر شریع است بعد از ان واضح میگردد و از اکار
 اولیا که این علوم متقول است یقین است که از ان تردیدات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که خداوند

هر چه میگوید باشد از مسابقت استخبارت ساست هیکل از باب التعلیم و تعبیهها در وقت تعلیم و نظر انما و
 تفریح جناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصیب العبد و انت به واسطه و التماس من الهی و اراض بالحق با نیت مر
 صفت افتخار را انکار لازم باید گرفت بر بقاء و تقای خلق محل عبادت باید سست چست سرانفت
 این نیتی به عاشقان اندیبه دین نیتی با نظر بلند باید داشت مجاری امور از تقدیر داشته لب چون چرا
 نماید که حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در رفتی تقصیه منوی
 و اهل بیت در اطاعت می نمودند رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرمود و من یفترع گونید اگر نقد و ربودی چنان
 کردی - حاصل انیمه تکلفات تمیز با خلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعل خلق عظیم
 صلی الله علیه و سلم در پیش شریف است بهشت لکن مکارم که اخلاق از در زشتی ذکر نیتی بهشت
 صفات بشریت کم شود و در طریقت است که هر چه دید اجد اجد از ذکر که طبعی بکمال چنانچه روز نیتی باید کرد و بجا
 آن جنب خدا ثابت باید نمود تا آن غمیه زایل گردد و در غایت هوای نفس کسب مقدمات سلوک باید کرد
 غائب است که فایده تمام سبیل گرد و حق نیست که زرائل صفات بقیه تصفیه و تزکیه منکسر شود و اتصال
 و تمام ممکن نیست در حدیث از دست اگر بخواهید که از حلقه غفلت تصدیق نایید و اگر بشنویید کسی از
 جملت خود برگشته باشد و بگوید که بتدبیر خلق الله امیر المؤمنین جعفر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند
 غضب من رفت اگر پیش ازین در کفر صرف میشد حال از حایت اسلام طهر میاید - بعد فنا و طهارت
 تسلیم در رضا و صفت سالک میگرد و در فانی قلب غلبه است نسبت افعال از عباد و سلوک میشود و حسن
 فاعل حقیقی در شد و سالک نماید - توسط و خدا اعتدال در اکل شرب نوم و قیظ و اعمال عبادت کاردی
 پس شکست جسد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشیر صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و تبعیت انبیا علیهم السلام
 بحجت تحصیل حد اعتدال است زهر امر یقوم الناس بالقسط انص قاطع است در نیاب - از دوام توبه و بند
 فاضل تقدیر فیوض برکات فاضل میگرد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردیده ریزان میگرد
 تصور اعمال خود پیش نظر داشتند و سابقه غایت سعادت او دین کار گذار و زنده ماه بهشت هر چه عمل
 بسیار کند از صفت استغنا و کبر با فائز بود و در تقدیر و امید و افاق و مسیله قبول سازد و گناهان را

بسیار و اندوختن قلیل را پیشتر دو دو ام شکر و ضایع گیرد و کثرت در دو سه بار و استغفار لازم
مال و دین گان است بر در کس کتاب حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتویست بر مسائل عشر
در سراسر طریقت معارف حقیقت حکمت سلوک و دقائق تصوف انوار نسبت مع الله بعد عصر و شب
که درین امر کشاد و ابواب سعادت است و عای حزب البحر و طایفه صبیح و شام و ختم حضرات خواجگان مقدس
امر اکبر هم بر در محبت حل مشکلات باید خواند تا تجدید و دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد
بقرأت سوره اخلاص یا سور یونس یا ز اشراق چهار رکعت چاشت چهار یک شش رکعت و
روال چهار رکعت یک سلام و شش یا بیست رکعت بعد است مغرب چهار رکعت بعد غشاء
و سنت عصر و غیره و موازیم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یکد و جز و کل مجید و کلمه توحید صد بار
و سبحان الله و حمده و وقت صبح و وقت غروب صد بار و ادعیه نوحیه که در حدیث صحیح ثابت است
باید نمود و درین اعمال حضور قلبی ضرور است حصول فکاه علامت آن بی شعوری از مساو و دوام
توجه جد است اگر بنظر بقیه زد و میشود تا تحقق و ثبت آن مرتبه عالی که لسیان اسود قطع ملائکه علمی و حبی
از دل گردد و بعد مدت دراز دست میدهد بی سال از خدمت مشایخ اگر ام رحمة الله علیه مقاب
طریق که درم و زیاد و ای سال است که بطالبان حق عزوجل طریق تعلیق می یابیم ثبوت سال شده
باشد که توجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بقضای قلبی شرف شده ایم دین مدت شغل باطنی
کام داشته مال آثار قضای قلبی چنانچه باید ظاهر میشود و از ظهور کمال فایز بار یافتن میشود که ما ازین جهان
انتقال کرده ایم و اگر در آنوقت کسی آمده سلام بگوید معلوم میشود که باریز آمده و تحیه سلام گفته است
یکی از احوال اتفاقی میشود گمان میسریم که هنوز زنده ایم و ازین تجارت سفر ریخته و در وقت
ظهورنا آنقدر در یقین غالب می آید که خدمت عظیم مردم موجب تعجب میگرد و چنانچه فقیر روزی در
حضر حضرت شیخ خروجه جلیانی میگرد و نشوون تمام منع کردند روز دوم و او امر نمود که برخیز
مردم و بنیانید و فرمودند و در روز نسبت فایز ظهور میداشت پنداشتم که تا از روی بسته ایاب و نه
پس نشوون منع نمودم و در وقت نسبت بقایه ظاهر است و کمالی که بای آبی بر باطن بلوه گرفته

اگر تمام عالم تنظیم خیر حق این مرتبه او انکرده باشد شناخت تعلیلات الهیه که متصل بر باطن را بابت
و معرفت او و میشو و اهری و شوارست نظر بصیرت تیزی باید تا کیفیات تعلیلات جدا جدا معلوم گردد
بعد حصول مقامات طریق احوال سالک مثل مرتبه تصویبات مختلف میگردد و گاهی نسبت مقامی ظهور یزد
در کیفیات خودش مظلوم میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر بر تواند اگر دیده حالتی دیگر برسد
و قوت می آرد و اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه کجالات و فوق آن میرسد از لطافت پیر
تجلی ذاتی ادراک حالات متعدد میگردد و که لطافت مصفا در هیچ مقامات سافه موثر گردد و کیفیات
می سازد و اوقات منامات که دل بخشش کن اطفال طریق بود و نیز کم میشود و آنجا جهالت در جهالت و
نکارت محض است و خلوتی نشسته حفظ نسبت باطنی و دوام توجه به بیار فیاض باید بر ختم اوقات
بادهای اعمال ظاهری سمور باید داشت که نور اعمال سبب جمیع مصفای نسبت مضمون و آگاهی است
از دوام مراقبه قوت و نسبت باطنی از شرف ملک ملکوت بنظر موبست اندازان و ختم نیست میدهند
از کثرت ذکر تخیل خدای صفات بشریه از کثرت در و اوقات نیک از کثرت نوافل انگار است
ولی و از کثرت تلاوت نور مصفا هم میسر شد ذکر تخیل لمحاظ معنی مفید است در طریق و محض تکرار
لفظ سرایه ثواب آخرت ذکر کفر سیاق است و ذکر نفی اثبات محض نفس کم از مصداق فایده می بخشند
هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجہ نقشبند علی بن عثمان را شرط ذکر میفرمودند مفید میگفتند و او هم از کثرت
قلبی و توجه به بیار فیاض کن طریق خود مقرر کرده اند صنی الله تعالی عنه به بخشش دم اول بزرگ دل صرزد
است چون فکر قوت گیرد و اوقات ستم است سمیع خیال سلیس در هر نفس توجه و آگاهی نبات الهی بدین
با حفظ خواطر از باطن و بجز و مظلوم خطر دل را باید گرفت تا و سادس محدث نفس هنگامه بر پاکنده مانع از ورود
فیض هجوم خواطر است کثرت اسم ذات شمر نسبت جذبه الهی است نفی اثبات جهت سلوک قطع مسافت
راه فائده دارد و ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت مظلومی نماید و در کمالات نبوت
یافت جز نکارت جهالت محض باطن نیست اما در مقامات فوق اگر چه لطافت پیر کنی لازم است فی الجمله
درست ادراک میرسد لطافت و پیر کنی نسبت مجد و یسبب نکار مردم می شود و اما چون پیر سالک

و در نفی اثبات محض نفس کم از مصداق فایده می بخشند

اسرار باطنی نشسته اند و آثار استنفا از ماسها و کیفیات حالات فضا بر سید الطائفه ظاهرست که پس
 از اخبار فاضله گفتیم که ما میرویم کسی گفت با استقبال امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر
 تشریف فرما شد و شخصی گلبسم پوش مرده بایر نهاده بود که بر حضرت امیر نودار گشت آنحضرت دستش
 دست خود ببال و اوضاع و نظیر گرفته اند گفتیم که این کیست کسی گفت خیر الله تعالی علیه السلام فی سبب آنجا حجر و صفای
 در کمال فرایض ظاهر شد همه عزیزان در آن گفتیم که آنرا نماند کسی گفت امر و زرع حضرت غوث الاعظم
 بتقریب عرس تشریف بردند و تکیه فاطمی بر نسبت اهل طهری باید و سالک بودست بخود می و
 استغراق مصروف دیگر در خود را در واقعات مرده می چند و بسیاری بی شعوری لازم حال و شکیلا
 که فقیر انسانی قلبی توجیهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست او قطع علائق و زوال بوزن دل گشت
 مردان و بی حسیم که سر من ازین جدا شد اما کلمه بر زبان جاریست نیز دیدیم گویند مرده ام چند و نظیر
 من میاید پس جنازه برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین محمد علیه برای دفن بردند و روح پنهان
 بجزایر ایشانست اما جنازه را در قبر نهاد و قبر با خاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام که
 نیکو وضعیکه در حدیث ثابت است آمده و نمایی بر زمین ده و درون قبور آمده و جان مرا با انش عساکر
 پیداشد جواب سوال کرده نیستند من در قبر آرام تمام جواب فتم و نیز دیدیم که من از خیمان و رنگش
 مردم بعد تجرید و کفن بخوابند که جنازه را بردارند اما گمان جنازه در دیوار و از نموده روان شد و مردم
 جنازه میزدند و روح من با ایشانست در یقوت باعی خود بیا و در با نظر تشویش چشم و گوش و
 سرایه جوشن و خردی شو باید که بپای خود روی ناسرگود ای جهر پاک بار و دوشی
 از فطرت که فقیر را بجانب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است سرشانی
 علیه نقشبند ایشان را اگر تقصای بیشتر غشاده بر نسبت باطنی حاضر میشود و خود روح باطن
 پیداکشته با اتفاقات ایشان دفع که درت میشود و کیا قصیده در روح ایشان گفته بودم غایتا بسیار
 فقیر نموده از روحی توابع فرود و علائق اینهمه ستایش می ترم
 نسبت ما بجانب امیر المومنین حضرت

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی سیدنا محمد
 و آله الطاهرین

[illegible]

و طبیعت اشعار عاشقانه و غزلنجین طریقی کیفیت که در آنجا سماع را با نیست آواز بهر و غیره که در حیرت
اختیار نمود و گفتیم عقیدت و محبت بقضای عکس البه جناب بایست سجده گفت در صورت
نایاب نیست مرا از سوال متفاد از غضب که بدخواستیم که پیشش گرفته یکی ز غم بنده غایب شد شب حضرت
شیخ سیف الدین سپید حضرت سید محمد علیها برای تجدید برخواستند از لی بوش ایشان سید بقیا با بنیود
افتادند صری بدست مبارک ایشان آمدند مردم مارا پیور و میگویند بیدار ایشانند که بر شام سنگ
صبری نمایند بزرگی از نظریه در رای سیرت و از سماع بگوشتش سید اب یارده پیشش نشوید
صنطای نمود حدت گرمی کاسه سیر افشا گفت گفت سماع ملک است این سبب حرام گردید و نگاه
حضرت شیخ سیف الدین سپید حضرت سید محمد علیها هر روز چهار صد کس و بیش بخت استفاده جمعی می
و موافق فرایش طعنه ایخته می شد و با وجود این همه هم سالکان بتمام بلند میر سبب که در این نظریه بر حمت
توجه شده است یکی از باب این نظریه خواست که تقلیل غذا نماید پیشش فرمود و حصول فیوض طریق حاجت
احمال نیست که بزرگان بانای کا برد و ام و قوف قلبی و محبت مرشد داده اندر زهد و مجاهدات شایسته
خرق عادات تصرفات حاصل و ام ذکر و توحالی اندک تبارع سنت کثرت اوار در کات عوام اعظم
نظر بر خط و خرق عادات بود و خواص معنی آگاه و را را در تصفیه قلبی نسبت به الله باشد حضرت محمد صلی
بر حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیها بدین یکی از اولاد امما و حضرت عیسی ثقلین یعنی الله تعالی عنه نقیذ
دی از عجب صاحبزادگی و شصت ظاهری خود بظلم ایشان بر کاست هاست ایشان ازین بی ادبی ناخوش
بخداست ایشان التماس ارجاع نمودند تا بصره همست ایشان طریق بنده از ایشان گرفت بحالات
نیک سید اقرای او را رجوع با نظریه ناپسند آگفتند طریق آبی کرام خود گذارمشه طریق دیگران
اختیار کرد و گفت خدا نافرمانست به چشمی هر کجا مقصود یافتیم طبیبان شافعی هزاره حضرت محمد صدق
رحمة الله علیه سهرند بروه دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از خانه ایشان سمیع گشت
یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبداللهم رحمه الله علیه انصر گفت ایشان صبر کردند معلوم
که غیرت آهی در صد و تمام و بحرکت می آید یکی را از حاضران نسبت داد که آن بی ادب اسیر حلی نموده

توقف نمود تا گمان آن زن مبنی بر دوستان متوقف خطاب نمود و عتاب کرد که زکریا او برگردن نوشند اگر تمثال
 امر را میگوید آن بی ادب همان نبی داد و سبلاست می ماند آفتاب امشاح بنی توقف باید بود که در ضمن آن
 مضمون باشد که گشتن از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله علیه با کمال مهر و رافتت موصوف بود و در
 گفت که محل غلبه سالکان خانقا حضرت جنید رحمة الله علیه میگفتند که هر چه در دنیا اندیشه شود در حق
 میشود و در وقت شدت هیچ برگ درختان یا انچه از پوست چپار و خرپزی می یافتند در آب پاک کرد و بخورد
 گویی بود که تاسی سال بردوشن مبارک خود و چندین بار برای افطار روز در شدت گروا آب حلیم
 کسی عرض نمود که در اینجا پی ست آب سرد و شیرین دار فرستاده از چندین سال درین سبک کونست دریم
 هرگز در و جسم با هم نماند که در اینجا پی ست شدت تشنگی آب حوض خورده میشد و یکبار شخصی صی صی
 بهدی ایشان فرستاد و فرمود که بر آن فرستاده را بچاق و بر آن فرستاده را بچاق و بر آن فرستاده را بچاق
 آن صوره باد و دم و نصیحت از درم ساخت گشت یکبار خواستند که دای کوته نمایند که در دای کوته نمایند
 و دای کوته را بر سر نرسد حاصل میشود و برگاه نصاب کوته و کسم گشت کوته و نصاب بر دو در راه
 داد که نفع و حاصل شد نصاب ریجی کاری آید که خزینه نصاب است جماعه از فقره ای در حق و
 داشتند در دل کی انزال تا شاکه شدت که درین جریست میان کسی انزال کمال خود بود و یکی از آنها نزد یک
 خاکساران چهارم انتظار نگرفتند و چون دانی که درین گرد سوار شد اتحار یکس نماند و درین صورت
 حقیقت جلوه گرفتست و نواب مکرر خان رحمة الله علیه حضرت ایشان محمد مصدوم رضی الله تعالی عنه استفاد
 کمالات باطنی دارند روزی عالمگیر بادشا و از ایشان پرسید که عمر شریف گفتند چهار سال هر قدر که بگذشت
 پیر بزرگوار بر برده ام عمر را نیست باقی و بال آخرت میریت ادوات همان بود که با یا بسبب است
 باقی همه چینی و چینی بود و طعام نواب مکرر خان تکلفات بسیار بود و بعد صرف سبب باشد و احسن
 سید رضی الله تعالی عنه اینها ضایط و محال قوی گاهی طعام ایشان می خورد و می خورد و نواز بکات طعام ایشان آنقدر
 نور باطن می افزاید که گویا طعام نخورده ایم و گاه نماز ادا کرده شد و از غلبه محبت حضرت ایشان میجوید و هر
 انوار نسبت تمام اشیا ایشان نور شده بود **ششمی** از محبت ششمانه برین شود

و از آنکه در این بیان
 جمعی از او داده تا همان که
 در روز حضرت توفیق
 حضرت شیخ از خلفای
 عبادت بر یکبار بنشیند از راه
 سبک

که با مردم را ازین راه بهره نیست - سر فرار با مردم را بدین محمد الله علیه و آله پائی است مراغبینو دلم جدا که غور و جو
 که بزم انزلی از نسبت ظاهر شد بعد از امتداد بسیار و فضا نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم
 شد که سلوک ایشان بطریق مودود و صوفیه نیست در راه خدا شهادت میدهند و فضا در مراتب قرب بطریق
 فائز گردید همچنین است احوال شریفان که در راه حق و فضا جاذبند و فضا با غایت عبادات الهی بسیار
 بمقامات قرب فائز گردانید و حضرت شاد ولی الله محدث سده اولیه علیه السلام بعد از بیان نموده اند و در تحقیق
 اسرار معرفت و غوامض علوم طریقه خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات ارغملای ربانی اند مثل ایشان در تحقیق
 که جامع اند و علوم ظاهر و باطن علم تو بیان کرده اند چنانکه گشت تبه باشند آریای خدمت را مایه شکر است
 بآنکه ملاقات میشود با انظار اینها مری الهی نیست - با قطب لشکر و شاه ملاقات شده بود و در یک ساله هرگاه
 لا بوری با نیست با وی گفتیم در پاسی از روز که فضا را بهر قاضی آنجا سنجی که ده آورده گفت - قاضی اشغلی بود
 دیر آدم و الا و یکساعت نفس آمدن من میشود - یکبار سنجی از روز برای نخل و در تحقیق در کار بود و در چشم او
 و قلعه فضا از بالین محمد شاه که هر شب صره هزار روپیه برای صرف مساکین خلوت نشین میسر خود میدادند آن
 صره گرفته بر دشت باوشاه را بر نشاندند و دشت گرد و دست گفت من آنم که بوسط من از جان محفوظ مانده ای گفت
 زرد و دیگر طلب ناهم فرمود و چنانست که ای اعمال ناخیز و ام تو بعد از فضا و محبت مشایخ اگر هم زنده
 علیهم السلام بر علی کفایت دیگر است جامع کیفیات ناز است که فضا را از تلاوت و تسبیح دور و در انتظار
 و صمیم حاصل ترین حالات که باحوال مستعد اول شبانه باشد و ناز حاصل میشود اگر آداب آن که احضار آواز
 تلاوت قرآن مجید بوجوب صفائی باطن و رفع فضا قلبی است تریل حروف و تحسین صوت خودی باید نمود و در هر
 توسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قهار است میدهد - در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی
 بسیار واقع میشود و هکذا اصیام از غلبت کذب است الاز و ه جز فاقه پیش نیست چه باید نمود تا فاضل این
 و ادای حق نمود حاصل گردید که از بزرگان این مذهب بصورت مردی پارسا و پیرسیه نما از اهل صیامت
 میر و یگانه با صداقت حق صوم مرا خوش نمود و در کمال تقصید محمد الله علیه و آله بعد از عرض و زنه نوشتند
 و وقت با نیت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم مر این پندیده آمد - آوار و برکات این ماه مبارک

صفت شاه ولی الله علیه و آله

از غره شعبان ظهور می نماید گویا لاله شمس و ضل این شهر طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن
 لاله بر تابان گردیده و انوار آن ماه تبرک جهان را منور کرده اند و از شب غره آن شهر چنان دریافت میشود
 که آفتاب فیض الهی را حجاب سحاب درخشان گشت - شب قدر بر عین اعلی است در شبی از شهرهای او تباری میشود و
 همین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمولست برکات بسیار دریافت
 میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و محبت مخصوص این ایام ذخیره تمام سال میشود از محراب است که اگر در
 قصوری و فتوری را یافته در تمام سال اثر آن نیاند - بنده شنیدم زبانی را ستاد خود که از حدیث شریف استغفار
 میگردد که اگر این ماه بحسب طاعت بگذرد در سال تو فوین یک جمعیت مظلوم میدارد و حضرت شیخ محمد
 علیه در هر سال اختلاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند و گسائیکه بقامات اجازت طریقه میرسیدند درین
 ایام عطای خرقه تبرک انهارا منسب ازین نمودند و تا یکدیگر زدند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه الهیه حاضر
 شوند تا از ترقیات باطنی بهر یاب گردند و بعد از انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت های عزیزان
 کثیر الانوار و پرا زلفان گردیده - انفسوس که تمام سال چرا رمضان نشده اگر چه در صوم و روزه فایده باشد
 صفا حاصل است از برکات این عده انا اجزی به خالی نیست لیکن کیفیت صیام رمضان شریف نماند حضرت شیخ
 ارشاد فرمودند که معلومات و وجدانیات شما صحیح است سر مو ظانی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار
 همیشه مطابق می افتد مگر یکبار از فیض خطای فایده شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما اکمال است پس
 بنده خلاف آن عرض نموده و در دید شما خطا فتنه است آنچه ما تقیم است اما بعد چند روز مجال مندرجه است
 نموده فرمودند که دید شما صحیح بود مخطا کردیم فقیر در گفتن شهادت مقامات بسیار تامل نماید والا انوار آن مقام در باطن
 سالک عیان می بیند باز متوقع الهام میشود باز به سار تمهیدات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق
 گردید و حالات کیفیات در باطن او جدید رود و پس شهادت آن مقام میگویم که تمام ان مقام مناسبی میسر شده است
 بعضی خوف ندارند که نسبت باطن مثل اولیای متقدمین حاصل شده اما سواست لازم آید اگر بزرگوار و مراقبه طریقه است
 کسی را با جاری تضارضا پیش گیری از فتوحات ان مقام شتافت خواهی گرفت مستفیدان بهی الی الله
 انطباعی از اسما و با از اوق کیفیات از محبت مرشدان حاصل نموده و خلوا تماشا شسته تعبیر اوقات بوظائف

قبول غایتش نمود و اما راجع منقول منقول می خوانند و سپس با بطور نیاز قبول می افتد زیرا که حق سبحانه و تعالی
 ما را فراموشی عطا فرموده است که از نور آن اینطور در قلوب خفیض ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول
 نیست و در فقیر شقی و سفید را از جبین مردم می شناسیم و مرتبه بیدار از غیله بیدار با آنکه دستور بحال
 میباشد از قیام می کنیم فقیر زیاران خود را امید می بینیم مگر از و چنین کسی را خلط با دنیا داران هم
 سوء اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت محافظت است
 دنیا بوضع حق است سبحانه از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی مکر و اگر کسی
 بمقدار پریشانه و نصیب کفار نرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان می باشد تا آخر که دنیا داران
 اینوقت با فقر اسیری ندارند و الا ایشان را نه حال می ماند نه مبلغ وقت چنانکه حضرت خواجه
 اله ششم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه
 حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی باشد اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغیاء امرای
 روزگار آقا زانو که با فقر اسیری ندارند و حرمت این طایفه بجائی نرسد چنانکه امرای سابق بکام آوردن
 حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمت های الهی دان در حق فقرای این عهد را که فقر
 زمانه پیش از آنقدر از دنیا داران اجتناب بود که هر چند اغیاء ایشان را ارتباط میکشوند ایشان
 از محبت آنها اخراج می نمودند و فقرای اینوقت ما که ایشان چنانکه اگر امراء اغیاء بجا ایشان
 التفات نمایند و راه مخالفت نمودن کشایند با چار این روششان را در وضع فقر و اندوای ایشان
 فتور تمام رودی در پس کرم الهی با فقر حاضر است حافظ است چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی در آنجا سر نهاده و حضرت صدق اکبر علیه السلام
 قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد و چنانکه قدم گذاشته
 فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا در سطره تصرف نکرده مگر در و جای گئی آنکه در وقت توجبه
 گویند حرکت بدن میکنند و هم بشمار نفس توجبه میدهند این هم بعضی اکابر این طریقه اندوخته که در حقیقت
 اثر توجبه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس بابت مساوات در توجبه پیران

میشود و نیز ازین عمل تقاضای استدلال معلوم میگردد و آنچه فقیر بعضی از ذواق و مواجید خود
اطهار میکند محمول بر دعوی کمال ترکیب نفس نباید کرد بلکه تقدیر نسبت امریست که بان ماموریم
و اما بنسبت ربانیت خدا که اگر نعمتی را از نعمای الهی که بصورتی نازل شود انعام نماید حق است که آن
تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القاست است و وقت بیان خود را قصیر القاست نمیتواند گفت و
اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق و رعایت تقوی پیش گیر تا بتبع مصطفی بچان بندیر حیل الدلیله و سلم احوال خود بر کتابت
عرض نما اگر موافق است شایان تسبیح و تکرار و اگر مخالفست مردود و پندار بالترجم عقیده ما نیست
جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز و در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی و الا گاهی بکمال آزار و نوزان محروم نمائی عمل نیست تباع حبیب خدا با بعضی رضای مولای اختیار
کن دل را از اغراض هر دو جهان سب زار کن عجلت چیست که آنرا در معرض بی آری بگذار
از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالترجم خلوت صفائی وقت بدست آر که سرایه در و نشیمن
صفاست از اسباب نیانچه گیری مختصر گوی که عظام دنیوی را در حساب و تقاضاست در عبادت
و ذکر خدا خود را اگر مزارع عمل امر و زبرد و اینداز در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بمفر که دوستی
دوستان خدمت موجب قرب خدا و حضور سبب التفات بغیر شما و صحبت او بر نوافل طاعت افزا
تا ممکن است اوقات بصیر و توکل پس کن اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار
و موت یقین و صدق و عداد پس رای خلوت انکار در دل تو اگر تردید نیست خلوت نباید کرد
بوقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال شوش فرماست تشبث با سبب سنت نباید است علیه
السلام و جمیعین که دل ابرار اعتقاد نبوی و منافی توکل و سبیل رشتا نبوی را پس المال نفست
فراغ مال و جمیعیت خاطر است دلی و ارسته در استقامت مقصود و ناظر با جمیعیت بفرقه بل شود

بود و توجیه و کیسوی خاطر غلط شود و تفاوت پیشه گیر حوص طمع از دل برگیرد از یار و اختیار ناسید باشد بود و
 نام بود نشان یکی شناس و در حکمین چشم حقارت سنگر و خود را از همه کمتر و فاضل شمر در اطلب مولی کبر از
 سر بند خود را رکعت برون ده از اینجا گفته اند در ویشی نسبت آنچه در سدراری نهی و از آنچه بر سر است
 بخجی و از اندیشه وی دست را بر بی بر طاعت و عبادت خود سازد و دیده تصور نیستی را بر سر بای خود ساز
 مخالفت نفس چند آنکه بود زیاست مانده آنقدر که تنگ آید و نشاء شوق و طاعت نیز از یکا پی با او
 موااسات باید بود که رضای نفس مومن موجب ثواب میگردد و یکنا نفس فقیر تشنگی گردیده آرزو کرد و بر
 هر آنچه این طعام بخوراند بر مقصود دیکه دارد و بر آید اتفاقا در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود با او بعد که
 فسخ گشته التماس طعامی ننمود شخصی را آنوقت حاضر بود با بر فقیر آن طعام میان او و همدیگر مشگل گشت
 که با حقن هیچم ندید و انیشتد باین عمل مشگل گشت طعام اگر به نیت دای شکر با مزه سازند و چنان
 که در صورت مجزائی شکر از ته دل بخورند طعام لذیذ را با نیت شکر آید میزه ساختن نعمت الهی را
 بخاک انداختن است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر غشی نمیدادند
 باز نمیدادند نفوس مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند و گویند الصبر
 المرادة بلا عیوصة الوجه شکر که محض بر زبان بود و شکر صبر است که تلخی آن بجان بود و نیرایت خراش
 او بیا در یوزة نفیس جمعیت کن در واج طیب شایخ کرام را با تحاف ثواب تحفه فاتحه در و در جناب الهی وسیله
 ساز که سعادت ظاهر و باطن از معنی حاصلست یا مبتدا یا زاینه تصفیه قلبی از تسبورا و لیا حصول نفس
 متعسر است لهذا حضرت خواجق تشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه
 از مجاورت قیور الوهیت و بر سوم متعارف از عرس چراغان مقید باشد که بمعنی مستلزم سوال
 فروش و عدم حفظ مراتب از دهم مردم میگردد و از نقد خفیه بار باب احتیاج دادن از عرس ثواب
 در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی طهارت بیاری و بر ملازمت عقید اهل سنت
 از ظلمت هوا و بدعت بد آید همیشه احوال خود را بر کتاب سنت عرض نا اگر قبول افتد قبول اگر رد شد
 مردود و در حدیثی صحیح که از نظر گذرد و ما المکن بر مویلت علی آن کوشش و الا بر قدر که توانی بر آن عمل کن

اگر چه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمائی و از لزوم خلوت مصافی وقت حاصل یابند و فقیر در بندت
 العزم کسب نبوده مصافی وقت است کسبیکه چیزی یافته از مصافی وقت یافته در راه طلب سرگرم و مقید باشد
 کار مردان و شغلی اگر هست کار و توان جمله بی شرمی است هر چه گیر مقصر گیر و هر جا باشد
 با خدا باشد باید که قدر و مقدار خود نصیب العین را و نا از مزج سرور و از دم کسور نباشد زیرا که بیشتر
 سبب تغییر حال عدم اطلاع بر احوال مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و تقصیر
 دارد و در نیصوت اگر کسی نسبت ثقیفست یا نثقیفست در مرتبه و مقدار او کند هرگز تغییر ازین نگیرد و چرا که
 یقین میداند که من همان یک سیرم که بودم اینک نیم سیر میگویم یا کافر است انگد و سیر میگوید فیضول
 قدم بر جا و شریعت طریقت مستقیم دارد و در محبت شایخ همچو کوه استوار باشد در مصور باشد
 بغیر نماید بود و انکشاف کس نباید و اگر چه انکشاف جواب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور
 حضرت محمد صدیق قدس سر او از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلاً جواب آن نداد و انکشاف
 بدو نکرد چون آن شخص خطاب بسیار سالنه کرد حضرت محمد صدیق خطاب به مرید خود نمود و فرمود که این است
 در جواب او بگو **میت** من گم شده ام مرا جوئید از گم شدگان سخن گوئید
 ماه اوقات زندگانی بگذرد و او را صلواتی و تقوی کس نباید شد که در توکل نظر توکل بر طرف
 حق است بجا نهد و در غیر توکل بر طرف غلطی وجه معین میوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد زمانی توکل نیست و گوی
 که محل شنبه نباشد نیز در آن مقبول درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است راس المال صوفیه
 همین جمعیت است بقوت کفایت قناعت زرد و قطع طمع قطع ماده تشویش ساز و از اهل نعمای الهی
 برین فقیر و چیز است که زندگانی بدان خوش میگذرد یکی هر چه میباید بروقت میباشود و دوم نهال طمع از
 زمین دل متاصل نباید اسیر گردد و از یار و اغیار نویسد باید بود و عدم وجود ایشان برابر باید شمرده و
 نویسدی از مطالب گفت و اوی من شد بهر کار بسته آخر شکستگی من شد تا تو اندنیک بهر کسبم
 احتیاز نکرد و اگر چه سگ گر باشد بر طاعت عبادت خود مغرور نماید و که ترک اختیار و قصد
 اعمال از لوازم این فطرت است و غرور و انفصال جرم بهر از غرور طاعت است و ظاهر او را از حقیقت بیزار خود

و معادات زیارت شریف پیشوند است عدم مناسبت همچنان بے بهره دلی نصیب بحکامات
باطنی آنحضرت باز می آیند فردی اگر که بدود چون باید بنویز باشد مگر هر که لطف
روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تمام دارد پس او را زیارت مضائقه ندارد بلکه
سودمند خواهد بود و قنای را که راجع مناسبت وحی اقتباس انوار برکات اهل عرار بلا واسطه
خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت
خواجه علاء الدین محمد وانی قدس سره که فیض حضرت خواجه بهار الدین محمد نقشبند قدس سره
ملاقات و اختلاط داشته ام روزی محال تصور و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ ایاد کردید
و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگر در مرتبه مردم منتهی نباشد و فرمودند
که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اگر هر گفته اند که گریه زنده به از شیر مرده **قطع**
تا که بزیارت مقابر عمره گذرانی ای فرسوده یک گریه زنده پیش عارف
بتر ز هزار شیر مرده حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ
میفرمودند که مجاور حق تعالی بودن احق و اولیست از مجاورت خلق او غرور جل و این بیت بر
زبان مبارک بسیار گشتی بیت تو تاملی گو مردان را پرستی بگرد کار مردان گردد و رستی
مقصود از زیارت شاید اکابر دین رضوان الله علیهم آجین می باید که توجیهی سبحانه باشد
و روح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجیهی گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باشد
که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندید
افتد که مرادای را غرور جل باشد با منی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت
ست نه تواضع انتمی - ترحیمات عینی از عرس غیره مقید نباشد که در کتاب آن شاعت
بسیار است یکی الزام خلاف حضرت این طریقه که از قید رسمیات خارج است و دوم استلزام
سوال از خیم و فروش غیره سوم لزوم اسراف در اخراجات و چهارم آنچه ما رسم تضييع وقت
که محافظت آن ضرورت پنجم شکایت مردم از شیب فراز مجالس تصور در اتمام حفظ مراتب

از کثرت و ازدحام ششم در استمرار این سمیات گاه از کتاب استعراض زرد شود
که آن در شریعت حرامست زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقر و بوار و برنج مساوی نه
و ترک عادت و رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوارست بنا بر اضطراب و محتاج بقبرض شد
رسم مجامع آرند به مقصود نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله طیب لا یقبل الا طیب
و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا استقال داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد
بعد از آن دست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس اوقالی چگونه باشد تا ثواب
آن بآن بزرگ برسد از اینجاست که محمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم
چنین بود که بر وزن عرس گاه در خانه میگفتند که امر و ز قدری در طعام محمول اصفانه باید کرد و از
یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امر و ز بهین جاپیری تناول نمایند و ز نقد
اگر چه قلیل باشد در نیاز افق است برابر از غیر آن که حواله کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام
خدمات خدمت بدنی اسبج است نفع و اسبق است بوصول اعت بدل قای حزب الجسر
هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا یازده بار در و داول آخر پنج بار بعد نماز
غیر براسه دفع شر محرب است و تمام حضرت خواجها و تمام حضرت مجد و رضی الله عنهم نیز اگر یاران
جمع آیند بعد از ظهر صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ است و فائده بسیار و برکت بسیار
دارد و در کار طریقه این حضرات استقامت است که فوق کرامت است و فرو بر اهل تنهات
فیض نازل میشود و منظر دیدنی تجلی گردد که طوری که در کشف را درین راه باز نیست و
کرامت را اعتبار نه وجه و سماع قدر و مقداری نیارد و عرس چراغان منترقی غار و خلافت این
خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان بیعت و رسوم نه در جنت جمیت
بلکن ایشان اذواق و مواجید متعارف و اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال
عرفی را قدر و مقداری از اینجاست که حضرت مجد و رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در بیان
طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیة نقشبندی و انساب است چه این بزرگواران التسم

همه از آن گاه که لایق باشد و باقی بماند از آن که در این زمانه پرفتنه اسباب معاش فقر و بوار و برنج مساوی نه
و ترک عادت و رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوارست بنا بر اضطراب و محتاج بقبرض شد
رسم مجامع آرند به مقصود نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله طیب لا یقبل الا طیب
و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا استقال داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد
بعد از آن دست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس اوقالی چگونه باشد تا ثواب
آن بآن بزرگ برسد از اینجاست که محمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم
چنین بود که بر وزن عرس گاه در خانه میگفتند که امر و ز قدری در طعام محمول اصفانه باید کرد و از
یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امر و ز بهین جاپیری تناول نمایند و ز نقد
اگر چه قلیل باشد در نیاز افق است برابر از غیر آن که حواله کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام
خدمات خدمت بدنی اسبج است نفع و اسبق است بوصول اعت بدل قای حزب الجسر
هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا یازده بار در و داول آخر پنج بار بعد نماز
غیر براسه دفع شر محرب است و تمام حضرت خواجها و تمام حضرت مجد و رضی الله عنهم نیز اگر یاران
جمع آیند بعد از ظهر صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ است و فائده بسیار و برکت بسیار
دارد و در کار طریقه این حضرات استقامت است که فوق کرامت است و فرو بر اهل تنهات
فیض نازل میشود و منظر دیدنی تجلی گردد که طوری که در کشف را درین راه باز نیست و
کرامت را اعتبار نه وجه و سماع قدر و مقداری نیارد و عرس چراغان منترقی غار و خلافت این
خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان بیعت و رسوم نه در جنت جمیت
بلکن ایشان اذواق و مواجید متعارف و اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال
عرفی را قدر و مقداری از اینجاست که حضرت مجد و رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در بیان
طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیة نقشبندی و انساب است چه این بزرگواران التسم

متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند از احوال
 در پیشی کسیچ نداردند و خورسند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دارند آن احوال نمی بینند
 از نجاست که سماع و رقص را تجویز کرده اند و احوالیکه بران مترتب شود و اعتبار ننموده بلکه ذکر
 را بدعت دانسته منع فرموده اند و غمرا تیکه مترتب شود و اتفاقات بآن ننموده و روزی مجلس طعام
 حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی با صد قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت
 خواجه ما بود در وقت افشاح طعام در حضور ایشان اسم الله بلند گفت ایشان را ناخوشش آمد
 بعدیکه زجر بلخ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت
 خواجه خوشیادم که حضرت خواجه نقشبندی علای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلالان بده بود
 اما ایشان را از ذکر هر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر هر بدعت است کمیند ایشان در جواب
 فرمودند که مکلف آگاه بر این طریقه در منع هر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجده چه گوید احوال
 مواجید که بر اساس بابنا شرع و مترتب میشوند نزد فقیر قبیل استدراج مست ابل استدراج را
 احوال از ذوق دست میدهد و کشف توحید و کاشفه و معاینه که در مرایای صورت عالم ظهور می آید
 حکمای یونان و برابره هند و یمنی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیست با اجتناب از
 محرمة و مشتبیه حضرت شیخ سیف الدین قدس سره شبی بر تخت برای تجمد وضو میگردانگاه
 از ذوق و جهد و سماع که در آن جوار میشد حالت بخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدند
 بر دست مبارک ثناب رسید چون بوقت صبح بافاقت آمدند مردم بیاد و هجوم آوردند
 فرمودند که ارباب سماع ما را بیدار میدهند حال آنکه از سماع یکبارگی حالم بآن نوبت سیده بود که
 غقریب شش حیاتم منقطع گردد و مرغ و دم از قالب غصری به پرواز آید آنکه بکثرت سماع
 میدارند چه طور زندگی بسر میبرد پس انصاف باید کرد که ما از بیدار دانستیم با ایشان لیکن صدق
 که از درد درونی ما خبر ندارند اگر چه در ظاهر همچون خاکستر سکون داریم لیکن آتش که باطن ما از سوختن
 در دوزخ شعله زن است **ع** بلکه کس در میان زخم کس بر کن سوختن ساختن در فقه نیست

لذا بیل بوجد و سماع نمی آری کم و مخدرات در دغم را مگوشتان بکلی تمام نمی نمایند زیرا که طریقه با سبب حضرت
صدیق است رضی الله تعالی عنه که بتمام هر مرتبه بکمال نکشت و قار بودند و مذهب بنهایت میلان داشتند
لذا بیشتر اوقات سگر بزه مار در دلمان میداشتند و از احوال باطن بجز بخرمان را از دیگر خبر نمداشت
مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخاندان ایشان تشریف فرمودند ناگاه معقتضای را
دیدند که حاجب سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند بخرمان گفتند که گاهی از دل پرورد
آه می کشید نماز اثر دو و حرارت و گرمی آن حقانین خانه سوخته و سیاه شده و
از درون شواشتناک از برون بیگانه باش اینچنین بیار و شش کم می بود اندر جهان
بزرگی از نظریه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه چشم تیر سماع برگوش و شش سید و از دل برون
گذاشت از غایت بی ثباتی نبشت گفت سماع بیت المال ملک است لهذا حرام شد فقیر را در باب
سماع دلی قوی بهم رسید که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغری این مقدمه بدی است آن امنیت
السماع بی ثلث الرقة والرقة قلب الرحمة فالنتیجة السماع یصلب الرحمة با این هم ارباب سماع
تقریر از سنگران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در مزاج فقیر غایت
اعتدال انصاف بنهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون پیرم قادری و جدم چشتی بود
فقیر اگر چه در سلسله حضرات طایفه نقشبندیه ملتزم میکنم بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی و از کلمات
اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا اجرات بر انکار احوال ایشان میکنم که این بگوارد
بکم السکادی معذرت دون بتمام سماع از ظهور و جود و حال و دلبسته سکر معذرت و ارباب صحو که از آداب
و بار واقف و آگاهان در حرکات و سکنات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عارفان
مجد و دیگر از اتباع نصیب افراد را در اصلا خلاف سنت حرکت تجویزی کنند پس طریق اسلام در باب
است که نه انکار آن دارند و نه از کتاب قول حضرت خواجہ بزرگ هم نمینویسند که نه انکار میکنند و نه بیگانه
قریب را خاصیت کس بیاید هر چند دو و کنند و در نشو و قول شیخ الاسلام عبد الله انصاریست که
استاد ترا بجه دار و تو از ورنگ نباشی سگ باز تو بود اگر کسی رجوع بطریقه نزد تو نماید و اگر کم نشود

در باب سماع
انسان کاین مقام حضرت
خواجہ مبارک الدین نقشبند
و در باره سماع از شیخان
و در بیان سماع از اولاد
و در بیان سماع از اولاد

در حق خود تصور نماید و از مواضع فوت حق خدا نشترسان گردان باید بود و خود را از قید پستی
خود پرستی خلاص باید کرد و قطعه خشت اکرون همان خشت جهان پرستی است و در سبکساری خصل
وضع جهانم کرده است و اینقدر را غافل از اندیشه روز حساب و رحمت مجید و لطف جمیایم
کرده است و رستن از قید بودی مظهر حق پرستی است و قطره بودم بحر یک گشت شرابم کرده است
فروغ طلایی گریبان منزل است و گذر تو ز خود در پس این پرده مقام است تهست

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جا بجا نام محمدی مجددی در حالتی که اقرار می‌کند که هیچ صمیم و معتبر است و صمیمی چند
با حجاب که خدا طریقه از فقیر کرده می‌کنم که در بهین جزاه و دفن فقیر و قید از دست فرود گذارند و
بعد از آن دکانی بر فراز من می‌پسند که در حین حیات هم ازین عادت برگردم و نام خدا به نگار
خدا تعلیم می‌نویسم و در کسب و مخلصان ما را هدایت وصیت جا می‌کافیت که تا دم اخیر در اتباع سنت
باوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و تبع و واجب اتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را
ندانند و از رسوم و عادات درویشان تعارف و از اختلاط با و نیاداران و اجتناب می‌کنند از
باشند و از تفضل علوم دینی خود را معذرت در نماز و الحمد لله



لله الحمد و الصلوة
عزت سید عالم
عزت علی محمد
چو دم گشت در حق
از قید سبکساری
داده باشد و در حق
خود را با حضرت اسماعیل
شمار می‌کند و الف
علیه السلام کرده باشد



در مکاتیب قاضی شهاب الدین پانی پتی رحمه الله علیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول مولوی حضرت شاه غلام علی صاحب بیان است
بین الخالق و المخلوق و توحید و جودی و شهودی و مسئله جبر و قدور
مسائل ضروریه شرعی و طریقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذی لا اله الا هو کمال شی مالک الا وجهه والصلوة
والسلام علی محمد وعلی اهل بیته بعد از حمد و صلوة فقیر فقیر محمد شهاب الدین پانی پتی صاحب مکتوب
مهربان مولانا غلام علی صاحب مسئله به التماس میکنم که فقیر درین ایام تقرب در بلده سونی دار شده بود و کتابی
برای اشتغال بهمه انداخته مشاغل طاعت مستوجب و قاتل توانست شد و نفس را بتعطیل گذارشتن
خوب نبود و لهذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشته اند پس قبول حضرت مولانا که
رومی قدس سره مصرعه اینچنان میگوید بوزنیم هم به خاطر فائز گذشت که تقلید سنت سنیه
پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق و توحید و جودی و شهودی و مسئله اقریب و سبیل
جبر و قدور مکتوبی بنویسد چون استقیم مقالات بحاج حضرت بفرموده شد و نگذاشت که امر بر کاه نوشن و زیر
کبران خسر نماند و ادب نامناسب یدار یاران طریقی آن مهربان را مخاطب صحیح دانسته ناچار

بچند فقره نامربوط متصوّر شد اما آنکه از نظر کمبیا اثر خباب حضرت ایشان در آمد تعالی علیه السلام نکرده
 شایان اعتقاد و قبول نیست لهذا متمسک است که این عریضه را بجانب تقدس بگذرانند و این فقرات پنج
 بصدا و تصحیح محل شود نقل آن بر دو کشته تغییر غنایت فرمایند که آنرا اسلام داند و آنچه تعلیم اصلاح منسوخ گردد
 آنرا سراسر اندازند تا صحیح از سقیم بسیار یافته قابل اعتقاد گردد و لا منظور الی من قال و انظر او ما قال
 قال علیه الصلوة و السلام کلمة الحکمتضاللة الحکیمه حیث وجدناها فلو احق بها و السلام علیکم و
 رحمة الله و علیه التوکل به الا اعتصام بمحمد و ما مقرر عقلاست الممكن و نفسه لیس فی من علته ایس
 پس ممکن آنما نسبتی با علت که فی نفسه و در ایس وجود ثابت باشد و وجب الوجود بود و متحقق نباشد
 موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز را بر وی حمل نتوان کرد که برای حمل بجای وجود موضوع حکمت
 و در حالت عدم سلب شی از نفس است و صحیح است زید را زید نتوان گفت پس ممکن علت و از ذات
 اقرب است قال الله تعالی انما اقرب الیه من جبل الودید ایست کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجوب
 محتاج است بواجب بقا هم محتاج بوجوب هست یا نه بعضی متکلمان در میان ممکن و وجب نسبت کوزه
 و کلال فمیده گفته اند که در بقا محتاج نیست درین قول بر خلاف جمهور عقلا استغناء عالم از صنایع لازم
 می آید نقص قطعی و ال بر عدم لزوم احتیاج است حیث قال عز وجل یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
 والله هو الغنی الحمید لهذا قائلان این قول برای بعضی ازین قباحث تجدد امثال قائل شده تا دوام
 احتیاج ثابت شود و در واقع برای اثبات دوام احتیاج احتیاج به کلمات نیست نسبتی که ممکن را
 با وجب نسبت نسبت کوزه و کلال اکنون چه مشابهت ماده کوره که عناصر را بهر است مثل کلال
 بلکه بیشتر از کلال مخلوق الهی است جل سلطان و صورت کوزه که عرض است و صنع نیز مخلوق حق آن
 سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جبری عادت الهی عز بر ما ندرت عادات آن صورت آمده باشد
 این حرکات که بنا بر عادات الهی از عادات واقع شده نیز مخلوق حق اند جل علایب سبب توهم قدرت
 و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال اکا سبب این حرکات میگوند نه خالق آن پس نسبت بیان
 ممکن و وجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور عقل است و ما لا تزداد کلالا

بلکه میان واجب هستی است معلوم الایجابیه مجهول الحقیقه که مثل اراد پس تشبیه و تمثیل و چه گفته شود
 و لیس کمثل شیء لانی الذات لانی الصفات لانی النسب لانی الاعتبار لانی شئ من الاشیاء
 چگویم با تو از مرغی نشانه که باغقا بود هم آشیانه بقا هست نامی پیش مردم
 ز مرغ من بود آن نام هم حق آنست که ممکن در بقا هم محتاجت بعلت موصوفه خود که بعت
 عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی حکم
 مقتضی باشد که اقتضای حقیقت با اختلاف از منته مختلف نشود و زمانه بعدیت موهوم اگر مقتضای
 حرکت فلکی سبب توفیر حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمیدانست که در سال آنکه این ذهب باطل است که فلک
 حادث زمانی است قال بعد تعالی فقیهین سبع سموات فی یومین و کسانیکه فلک را متحرک میدانند
 بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند اصح تا شام تفاوت می نمایند غرض که ممکن در
 زمان ثانی هم وجود را اقتضای میکند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب شود و قلب است
 لازم آید و آنچه یگونی لاشئ ما که محجب لم یوجد و آنکه یگونی الممکن محفوظ بوجوبین سابقین
 مراد اینجا وجوب مابعدیست یعنی وجوب است باقتضای علت خود نه باقتضای نفس خود که آن است
 پس ثابت شد که ممکن در وجود بقا محتاج است بصلح تعالی شأنه تا وقتیکه ممکن از وجوب فاضله وجود باشد
 ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن بر صغیر و زکار نیافته شود
 پس حال ممکن مثل حال زمینی است که بمقابل آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابله باقیمت ستاره باقی است
 و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماید از نور و روشنی هیچ اثری از باقیمت او و جهان
 جهان چون کالبد چاکلبد از وی پدید آید پس باین معنی ممکن باطل واجب یگونی چنانچه آفتاب
 که بر روی زمین است ظل آفتاب یگونی نه باین معنی که ممکن با وجوب مالمات و شباهت است چنانچه
 ظل را اصل که اینجاست هیچ مماثلتی و شباهتی نیست بلکه باین معنی که چنانچه ظل را هیچ تحقیق و تاملی نیست وجود
 او همان وجود اصل است همچنان ممکن وجودی مثل نیست وجود او همان اصل است پس نمی که باقیمت
 ممکن فی نفسها متحقق ندارد و وجود او یعنی مصدری که بر وی از سبب فیاض فائض گشته امریست از

[illegible]

در انجمن مستحق و نه انجمن با سید همه دوست شمع با سید همه او نه انجمن جمع عبارت از مرتبه
 ستر است اگر کسی مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبیی منحصر درین کثرت از مدد باشد و صوفیه
 شود و یک صحیح و اخلافت هم رسانیده اند بشود وحدت تحقیقی در کثرت بی حکم کرده همه از دست میگویند
 چون تعین نظر کرده میشود نمیشوند موجودا دست ظاهر میشود و قوله تعالی **سَلْ شَيْءًا مَّا لَكَ الْاَوَّحِي**
 قوله عالی سلام ان اصدق القول قول اللبید الاکل شیء ما خلا الله بالکل - دلیل است برین معنا
 چرا که مالک باطل یعنی آنکه کان مالک او سیکون باطل گفتن مجاز است و تکلف معنی تحقیق متبادر است
 که مالک باطل فی الحال بل علی الدوام محمد و ما این نسبت که ممکن با واجب گفته خواهند زد یک
 صوفیه و جریه میشود و است با صفا و جری یعنی با عیان ثابته کلمات جوی در حضرت علم باطل تفصیل ظهور
 یافته اند مشهور گشته آنها صفات اعیان است میگویند لاجرم همه دوست گفتن بر آنها گلن نیامده و حضرت
 محمد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون جذبه بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس غنی عن العالمین
 در یافتند و صفات او در مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و بشیون اعتبارات تعبیر نمودند و زاید
 بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت جماعت شکر الله تعالی بر آن قائل شده اند و متبادر از آیات
 و حدیث همین است ممکنات را با هیچ یکی از مراتبات و صفات نسبت کرده بلا واسطه نیفتند
 عالمی دیگر بر ایشان ظاهر شده و سببی بطلال کردند و آن را عدم اضافیه اند یعنی نقایض صفات آتیه
 جلالتها که بنا بر تقابل در حضرت علم ثبوت و تقریر یافته ممکنات با این مرتبه بطلال نسبت کرده ظاهر
 شد و محتاج ممکنات نزد حضرت محمد و در این اثره غلال مشهور گشته اند لاجرم از سبب آنکه
 و راء الورد و راء الورد بزرگان شریف ایشان گذشته از کمال و بختاشی از مراتب
 در میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت مخلوقیت بزرگان شان زرقه و از قول رسول صلی الله
 علیه و سلم ان الله سبعون الف حججا با من نفوذ و ظلمت لم کشف لآخرت سبحان وجه ما اتقی الیه
 بصیرت من خلقه استنباط این است میتوان شد سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن با واجب
 نسبتی است که آن نسبت سبب است و ممکن را معنی مطلقه میخوانند بیان نسبت ذات و جری

یا صفاتی از صفات و تعالی وجود ممکن معنی مابعد الوجودیه قرار یافته و بدلائل همان نسبت زبان شریع
 واجب با خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب اصل و ممکن اصل می نامند و چون بر سر
 حضرت محمد و الف ثانی و فطلال ممکنات آن نسبت با ذات است نه با صفات بلکه با ذات و اضره فطلال
 فطلال مغائر ذات صفات باشند و اعدام و دخل مضمومات آنها باشند لاجرم فطلال از ممکنات باشند
 و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد این محالست مخالف نص قطعی که الله اله و خالق کل شیء
 جواب مراد از اعدام که دخل مضمومات فطلال اند تفاض صفات محال اند مانند موت و چون معجزه می
 و قسم کنم که در مرتبه علم و تقریر یافته با خدا و خود یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و سبب
 تفاضل منصفین شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ شده اند و فطلال سعی گشته اند و شک نیست که
 صوری علیه اعدام سوچی است از دریای علم و امکان حد و شاد و آن گنجایش نیست مغایره او با صفات
 العلم مغایره اعتبار نیست نه حقیقی پس آنچه تمایز گفتید که چون فطلال مغائر ذات صفات باشند و اعدام
 و دخل مضمومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه منوعست یعنی که صفات مغائر ذات اند از ممکنات
 نیستند و تعدد و قدما می شتق محالست تعدد ذات صفات مراد از مغایره ذات صفات آنست که
 هر یک در فعل جدا آیند و حمل یکی بر دیگری بالمواطاه صحیح نیست آنکه در خارج هر یک مستقل باشند
 هر یک از دیگری جدا نتوانند شد این قسم متغایرین در اصطلاح شعری الامین لا غیر گویند و چون حال
 صفات با ذات در یاقتی همین قسم حال طلاست با صفات از دریای علم متحد و مانست مذکور
 که مضمون نسبت خالقیت و مخلوقیت است هر چند ممکن است با صفات حق تعالی باطلال گفته شود
 و حقیقت آن نسبت با ذات اوست و حده لا شریک با صفات و فطلال حجابی سبحانی نیستند
 حق تعالی فرمایند ان الله نزل السموات الارض مثل نوره که مشکوه فیها مصباح المصباح و زحاجه
 الزحاجه کانه کواکب دوی یوقد من شجرة مبارک زینبانه که شریقه و لاخریه یکاد زینها
 یضی و اولم تمسه نار یوقد علی نوحی که الله یوقد من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله
 بكل شیء علیم و یحیی اذن الله الایه تمیز و تمایز که زینبانه که سبب و نشی مصباح است

کنایه از مرتبه ذات است که شرقی بودن غربی بودن از آن فتنی است و یکا در تبهایی
دولت متسلسله کنایه از مرتبه شیون اعتبار است که در مرتبه ذات مندرجست مصباح کنایه از
مرتبه صفاتست که باید بر ذات اند و بیشتر مصدر ظهور آنرا گرفته و زجاجة ظلال است
شکوه کنایه از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجره مبارک ذات بتوسط انصاف ذاتیه شیون تا
مصباح صفات را انصاف بتجشده و بتوسط مصباح صفات زجاجة ظلال را روشن کانه
لکب ذکر ساخته و بتوسط زجاجة ظلال ظلمات عالم امکان غفلت کفر از مکتوبه قلوب صدر نشین
ظلمت غفلت شرکت غنی از مشکوه قلوب لغافین بر طرف ساخته نور علی نور بنصبه ظهور آمده
تو که بیدای الله لمز و لیسان عبارتست از بدایت کردن عارف به مراتب نور و معرفت
سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون صفات و کمالات ایراد اسم ذات
و قوله تعالی الله ذو السموات والارض دلیل و محبت آنکه داشت که با الوجودیه همه اشیا
لا غیر محمد و ماور فقریر سابق مذکور شده است که ممکن را انانیت با علیه هم رسد حاصل و
هم از وساطتست و زید زید نتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب
ست و معارضی اقرب البیه من جبل الودید را انکشافی ظاهر شده و قاعده که نزد
عقل مقرر است که از ذات شئی بشئی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شده و اصل این
قاعده منتهیست بلکه اصل نفل از ذات نفل اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل نفل از ذات
اقرب است همچنین اصل لاصل نفل از ذات نفل و هم از ذات اصل دل وی اقرب است همچنین
اصل اصل لاصل از همه اقرب است پس ذات بحت واجب تعالی شایسته بکن اقربست از شیون
و شیون ذات بوی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از
ذات می و آنچه حضرت مجید و نه فرموده اند سبحانه تعالی و راه الوراثم و راه الورا این و رایت
و مراتب قرب مراد داشته اند و در مراتب بعد فانه البعد فی الوحید ان و اقرب
فی الوجود و الله تعالی اعلم محمد و ما چنانچه ظلال صفات در میان ذات بحت و عالم

امکان بیش از حجابی بجمعی معلوم نمیشود و همچنین قدرت و ارادت میان افعال اختیاریه
عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامله الهی بل شایه بیش از حجابی مدک نشکود
و اینجا سلسله جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطیش و حرکت ارتعاش که
بدیست مبنی است بر وجود قدرت بنده که حق تعالی در وی افزیده حجاب قدرت کامله
خود ساخته است نه بر انتفاء آن پس مذهب جبر پائل شد و چون قدرت ناقصه بنده بیش از حجاب
بجمله نیست نسبت قدریه باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستفاد قوله تعالی
خلفه که ما اعمولون است ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب بجمعی مع الفعل ثابت
میکند و پیش از فعل ترددشان تو هم قدرتست نه حقیقت قدرت -

سوال اینجا از تفسیر سابق واضح شده است که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام
داره هست پس مع الفعل قدرت حقیقی پیش از فعل قدرت و می چه معنی دارد -

جواب بنا عالم بر همه متغیر است لهذا از قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم بود هم
غیر متغیر است لهذا از تو هم قدرت گویند -

سوال مناسط تکلیف باتفاق علما تو هم قدرتست نه حقیقت قدرت پس اگر در قدرت که
مناسط تکلیف واقع شده و هم غیر متغیر کایناب لاغوال معتبر باشد تکلیف بالا بطاق جایز باشد
چرا که هم برانا مهمتعات هم جلا نمکاد است در ممکنات بطریق اولی و تو هم قدرت بر حج بیت الحرام
و زیارت بیت المعمور که در آسمان ششم است کیسان است فما الفرق بینهما -

جواب اولاً آنکه تکلیف بالا بطاق جایز است اما مقیض لا واقع نیست کریمه و لا محتملنا اما
طافه لذا به بر جواز عدم وقوع آن لالت دارد ثانیاً آنکه مراد از تو هم قدرت که مناسط
تکلیف است آنست که نظیر جبری علو تا قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و دست یاب
عبید نظیر ظاهر حال تحمل باشد لهذا بر جبری عاوج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت
بیت المعمور من نشد اما اگر کسی زیارت کرد و بیت المعمور قسم خورد و نزد ابی جعفر علیه السلام

نظر بر امکان حقیقی چنین مستعد شود خلافاً صاحب نظر بر اشباع حاوی فی الفوجانست کرد
 و کفار لازم آید و نیز نظر ظاهر بر حال ایمان آوردن بر او جمل واجب گشت و تبرک آن کافر
 شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مستعد نبود و اگر ایمان می آورد انقلاب علم جمل لازم می آمد
 پس ایمان آوردنش باین محاسبه محال بود و الله اعلم سبحانه ربك رب العزة عما یصفون
 و سلام علی المرسلین الحمد لله رب العالمین سوال و رایة نور کمشکوۃ فیها
 مصباح راسخه راسخه انه بقوۃ فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمی تسبح
 له فیها بالعدۃ و الاصال رجال لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقامه صلوة
 و ایتاء الزکوة یخافون یوما تغلب فیها القلوب و الاصل الیهم الله حسن عملوا و
 یرزقهم من فضله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب و چه تفصیل چه باشد و نیز بعد از این آیه فرموده
 و الذین کفر من الاعمالهم کسلب بقتیلة بحبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یحید شدة
 و وجد الله عند فوقه حساب و الله سیرام الحساب او کلمات فی بحر می بخشد موج
 من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یدیه لم
 یکدیر بها من لم یجعل الله له نوراً فله من نور و چه تعلق این آیت با سبق چه باشد
 جواب الله اعلم انچه بر تفسیر ظاهر میشود و آنست قوله تعالی فی بیوت اذن الله الخ
 فیه کمشکوۃ فیها مصباح نیست بلکه ظرف متعلق است بقوله تعالی یرزقهم من فضله
 لیساء یعنی با وجود سرائر نور الهی از عرش تا فرش و بودن او تعالی و جود ما سمیات
 و قیوم اشیا و ایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص مستبحراً
 دیده بصارت کرامت فرماید و هدایتش خواهند و آن و ایت منحصر است و اتباع مشیت
 و التزام مساجد که بیوت واجب تعظیم و ساکن اهل الله اند لیسیم له فیها بالعدۃ و الاصال
 الایه اول است بر نیکه عده ترین مصول معرفت مصاحبت مراد فی است که بدوام ذکر و کعبی
 موقوفند رجال لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله عبارت از دوام الگایی شانت و انیما

اشارت است باینکه تجانی عن ارغور و اجتناب از فضول مباحات مثل تجارت و مانند آن از
 اوصاف حمیده است هر چند از نیجانبی از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم غیش شود بلکه بیان آنست
 که تجارت و بیع انهار از یاد حق خالص نمیکند قوله تعالی لیجعلنهم الله احسن فاعملوا و عده نعمه
 بهشت است قوله تعالی ویزیلهم من فضله اشارت است باعمال حق با و دستهای خود
 قوله تعالی فالذین کفر با اعمالهم کسری یفتیده الیه بیان هست این مدعا را که ریاضت
 کفار و اعمال شان شمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست والذین کفروا لایحسبهم الله لنعمه
 و بیان آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که به ظاهر در آن حسن معلوم میشود مثل
 صدقات و صدقارحام و کف نفس از این اطلاق عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شش
 قبول اعمال است لکن اعمال انقسم اعمال شان مانند سیر است که از دو ریشه را امیدوار کند که سیر
 کند چون نزدیک بوی بسد بخیر است و ندهد و ناخراید و قسمی ظاهر رقیع است مثل بت پرستی
 ظلم و مانند آن حال انقسم اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را
 پوشیده است و ظلمت موجی دیگر مالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضی فوق بعضی
 اشارت بچهار در و ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر
 عالم خلق است و بصاحت شان در لطایف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت ریاست
 دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قباچ اعمال این هر دو ظلمت از آنها ظلمت اول ناگفته
 چنانچه اصول از دریا چپ از ظلمت موانع خارجی و مصاحبان بد که در آخرت و دوری آرند
 کنند و گویند یا لیتنی لیه اتخذ فلا ناخلیلا یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فلیس

القرین این بشابه ابر است که بالای آن سایه کرده و الله اعلم
 مکتوب و م نیز حضرت شاه ظلام علی صاحب تحقیق مقامات مجددیه بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله و اصحابه اجمعین مولو یصاحب شفق مهربان من
 سلامت بقعه سامی چند روز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه بر نم رسیده بود و چون فقیه

بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود و از نجات بواب آن سپرد و اخته بودم سعادت از اند
 اکنون متواتر دو ورقه دیگر رسیدند با چارایچه معلومات فقیر بود و بسبب عقل و دانش خود تر نیم
 نمودم اگر خطای رفت باشد اصلاح فرمایند ما کان من صوابا فمن الله ومن شایخی و ما کان من خطا
 ففی و المسؤل من الله العفو والعفوان محققان هر لحقی چنان گفته اند که انسان مرکب است
 از دو لطیفه پنج از عالم خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی است لطیف ساری و در جسم
 که در هر عضو عضو ساریت دارد و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود حرارت است
 پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک است و بسبب مقابله و مغایرت آنینه زجاجی آفتاب در آینه
 منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آینه پدیدار میگردد و حال آنکه آفتاب از اوج خود
 بهبوط کرده و همچنین از لطایف عالم امر قلب روح و سر و حتی و حتی که مقرر آنها فوق العزمت
 کریمه قل الروح من امر ربه و ما اوتینهم من العلم الا قلیلا در شان آنهاست درین آینه
 نفس منعکس شده و آثار آنها توسط نفس و بدن انسانی بویا شده و آنچه در احادیث وارد
 شده که ملائکه الموت روح انسانی را از بدن ترویج میکنند و حله های از بهشت می پوشانند با مروج
 از دوزخ می پوشانند اینهمه از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن الهامی و ان
 جسم مشهور نمیباید و نسبت که لطایف عشره انسانی فکر و صفاتش و لایق تجلیات
 روحانی نمیدانند پس در طریق دیگر و ابتدا به ترکیه لطایف عالم خلق می پردازند بر ریاضات و
 مجاہرات و جذب شیخ کامل ممل تصفیه لطایف بهم میرسد و لطایف عالم امر بنویز مکنه و ظلال
 پس تصفیه انما در خواب معامله بشیرین خود آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمر ناقص
 یا تمام و شمس مانند آن از اسیر فانی میگویند بعد از آن سیر النفس میکنند و به ترکیه عالم امر می
 پردازند و در طریق نقشبندی که اقرب طرق است اول به ترکیه عالم امر می پردازند و انوار شان در
 قلب روح بوسه خود و خودی بیند و از اسیر النفس میگویند و صف در وطن نیز گویند که سیر
 سیر بهم ایاتنانی الا فاق و فی النفسهم ترو صوفیه کنایه ازین دو سیر است قدما نقشبندی

آفتاب که سیر انسانی است در دوزخ

بعد از آنکه بطایف امر تصنیف یعنی غنا صری پر افشند و بعد و به با هم خلط نمودند و محققان گفته اند
که در خارج ذات حق تعالی موجود است و سوای او تعالی هیچ چیز موجود نیست و
بقول حضرت مجدد در صفات ثانیة حقیقیة نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود
اند یعنی آنکه مشاء استماع شان در خارج موجود است و صوفیه وجودیه صفات زاید بر ذات
نیگویند و در خارج سوای ذات هیچ چیز انبثات وجود میکنند و گفته اند که حق تعالی چون
ذات و صفات خود را اجمالا دانسته مرتبه اجمال علی را وحدت میگویند و چون تفصیل را میخواهند
تفصیل علی را احدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعیین و
تعیین مثالی و تعیین بسدی گویند و این اثرات خمسة و حضرات خمسة و چون عکوس و
ظلال را تعیین فی ظل گویند که آن صفات اند و صفات از اید بر ذات ندانند تعیین ذات وند
لذا افعال مبدء دست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند اکامعیان
ما شئت را ائمة الوجود اما حضرت مجدد در ضمن و اشارات ایشان که بصیرت قویه دارند میگویند که
صفات عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر فرضاً
صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سر انجام می شد پس ذات من حیث از کار علم میکنند
از ایشان العلم میگویند که ایشان الحیوه و القدره و السمع و البصر و الارادة و الکلام و التکلیف
صفات گویند شروع شیونات اند و عکوس آنها عکس اعتبارات سمع و بصر و غیره که در
ذات اند از اشتیونات میگویند و صفات زاید را عکوس و فسرع شان حکما و صومیه
و بعد و به همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفا میگویند و صفات زاید را
نیکنند و اعتبارات و شیونات با هم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود
تغایر صفات از ذات ممکنات را که صدر شرف قیام اند عکوس صفات نیگویند و تجاشی میکنند
از آنکه کائنات حسیس را حاکی صفات مقدسات گویند که جماعه مصوین اعنی انبیاء و ملائکه را امرایا
صفات علیات میدانند و لذا اجمعت خاصیت آنهاست و دیگران باین ولت شریف

صفات و اعتبارات

تعیین مثالی و تعیین بسدی

تعیین مثالی و تعیین بسدی

صفات و اعتبارات

بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اتمها و صفات که در هر یک علم موجودند
و بحسب تقابل ضدیت با نوا بر صفات منور شده اند از ظلال مراتب و مساوی تعلقات
ممکنات اند و خارج حقیقی نزد حضرت مجدد و مساوات صفات ثانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن
در خارج که ظل خارج حقیقی است حق تعالی عکوس ظلال را بر او وظلی موجود ساخته و نشان
احکام آثار قدرت کمال خود گردانیده درین صورت همه اوست گفتن محض خطاست همه
از دست باید گفت چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس
شیئونات و شیئونات منج و ذات ذات حق تعالی از ذات ممکن ممکن تدریج تدریج
و هم از صفات که حضرت مجدد در غم فرموده و اند که هر چند احد المتغایرین از متغایرانی اقرب نبیند
شد و عقل اقربیت بین المتغایر تصور نمیتواند کرد لیکن نظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظن
از ذات ظل تدریج تر است و اصل الاصل نسبت بظن از نفس ظل از اصل و اقرب تر است
و که اصل اصل الاصل اقرب است نسبت بظن از اصل و اصل اصل او و اگر خواهی که مدعی را
مستعمل سازی میتوان ساخت باین تقریر که برای حمل ایجابی و جو موضوع شرط است پس در
وقت عدم موضوع حمل اولی هم صحیح نیست سلب بسیط صحیح است در وقت عدم زید زید زید
صادق نیست زید زید صدق است پس اول باید که زید را از علت خود نسبت به هم رسد
که شمر وجود او باشد زید زید کفایت صادق است پس نسبت ممکن تعلقت او مقدم است
بر حمل ذات وی بروی پس تعلقت اقرب بعد از ذات و این همه تقریرات برای اطمینان
قلب شکست اگر نه که میباید سخن اقرب الیه من اجل الودیل برای ایان بالغیب است
ای برادر با وجود اقربیت واجب نسبت ممکن از ذات و ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میباید
واجب ممکن غفلت است از واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب علم حصولیت که به غیر عالم
دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد است که قول رسول الله صلی الله علیه
و سلم حب به النور کنایه باشد از علم که علم نور تغییر میکند و قوله صلی الله علیه و سلم

بسیار است که از دست

ان الله تعالى سبعون الف حجابا من نور وظلمة كناية باشد از مهر و نور و حجاب که حجاب
 غفلت ظلماتی است و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دایره طلال باشد
 که طلال اسم الهادی نورانی و طلال اسم المفضل ظلماتی باشد حق تعالی را انبیا را فرستاد
 و اولیا را نائب شان گماشت تا حجب از میان بردارند و اشیای محبت در و لمای سالکان
 افزونند بیت عشق آن شده است کان چون بر فروخت به هر چه جز عشق بود کلی بسوخت
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الم من احب و چون محبت همچون است و پیوسته را
 بگذر آفتاب بهر سده و این قرب که دست و پد مراتب غیر متناهی دارد و کلا یزال عیب که بگذرد
 الی بالذکر از آن خبر میدهد پس هر گاه بنده را قرب همچون بهر سده و طلال او را در عالم
 بصورت دایره طسپا بر شود و خود را در عالم مثال بیند که بقوت سیر میکند تا بجهت که بدایره طلال
 رسیده خود را و اصل بدان دایره پست متلون بدون طلال پست مضمحل و فانی در آن
 و باقی بمقدار آن بیند و همچنین بنده خود را که سیر میکند در اصول آن تا انتها و اثره طلال
 بقدر وصله خود و ماکتب له و اگر نه آن دایره فی نفسها بلکه بسیج دایره نهایت ندارد و
 چشمت غایتی دارد نه سعدی را سخن پلایه به سیر و نشسته و در پیاپی همان باقی به فنا
 قلب روح و سر و رخی و اخفی در طلال اسما و صفات الهی در چمن جاد دست میدهد که رخی را
 بالاتر همه رسانای است پست و طی دایره طلال که مبادی تعینات ممکنات است غیر انبیا و ملائکه
 سیر و اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که مبادی تعینات انبیا است علیهم السلام
 و چون بدان بالا و انحصار انبیا است علیهم السلام و دیگر از اصل نشود و مکرور است و طفیل و طفیل
 این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند و مبادی تعینات انبیا است و مبادی تعینات انبیا است
 اعتبار است که قیام بذات آن و نسبت از بطون و چون در مکرور است و مبادی تعینات انبیا است
 و از آنکه میگویند پس اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات انبیا اند و حصول بدان مقام لایت کرد و لایت انبیا
 نام دارد و در فمافس این مکرور میشود و چنانچه مکرور است طلال لایت صغری و ولایت اولیا

مکرور
 طلال
 لایت
 صغری

نام دارد و اسما و صفات با هست با رطلون مبادی تعینات ملاکه اند و حصول بدان ولایت
علیا و ولایت ملا اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات محبت است و اول
بدان مقام بالاصالة تعلق دارد و منصب نبوت انبیا که ارام سبب وصول آن مقام فضل اند
از ملاکه اگر نه ولایت ملاک فوق ولایت انبیا است و کمال من از استان بهم سبب کمال است
انبیا بدان وجه و اصل میشود مثله من الا ولین یلیکم فی الدنیا و الاخرین مقام است از باب کمالات
ولایت اصحاب بعد از انبیا مثله من الا ولین یلیکم فی الدنیا و الاخرین و از باب کمالات نبوت مقربین اند ثلثه
من الا ولین یعنی من الانبیا و قبل من الاخرین یعنی من ائمه محمد صلی الله علیه و سلم
و هم الصحابة و کثیر من التابعین و جماعه من الساجدین و جماعه فی آخر الدنیا بعد بقدر
الدین بعد الف ستمه من الهجرة و کمالات نبوت تجلی ذاتی و ابی است بی پرده اسما و صفات
و کمالات سالت کمالات اولو العزم موحی است از دریای کمالات نبوت این سیرت و
بایم مثل ابره و هاست سیرت مثل مرکز و محیط نوعی با هم تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الالباب
ظاهر میشود کمالات ثلثه انچه در کتب قدسی آیات حضرت مجدد فرم حضرت ایشان
عروة الوثقی و از رساله شواهد التجدید حضرت دلیل الله الصمد عبد الاحد فرم ظاهر میشود و جمود
مقام سلوک از خباب حضرت ایشان شنیده فرم استفاد نموده شد دوراه پیش می آیند
در تقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دوراه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی را حقیقت
کعبه ربانی که از اسرافات عظمت کبریا و نور صرف بچون تغییر میفرمایند بالاتر از آن حقیقت
فرانیت که از انبیا و معیت بچون تغییر فرموده اند و بالاتر از آن مقام محبوبیت صرف
گفته اند و گفته اند که انجاسیر انجاشین نیست آنجا فقط سیر نظری است اگر سیر شود و محضر
بالبودی اگر انیم نمودی چه دسیر قدمگاه حقیقت صلوة است که نشای مقام عابدیت است
میفرمایند وقف یا الحمد لله فان الله یصلی اشاره بدانست که فوق حقیقت صلوة جلاگاه نیست آن
صلوة است که از خرافات و جویب ای مرتبه تریه صرف حاصل میشود و او دوم بعد کمالات ثلثه

در حقیقت کمال نبوت و کمال انبیا

دائرة محبت است که خلعت محیط آن دائرة است و امبدالیقین ابراهیم است علیه السلام
 از او ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسید و میشود آن مرکز را در
 ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت است که امبدالیقین موسی کلیم است علیه السلام آنرا
 ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوسیت است چون بدان مرکز رسید و میشود آن مرکز را هم
 دایره ظاهر میشود که محیط آن محبوسیت متبرج است که از احقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند
 و آن مری و امبدالیقین جدی سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم با اعتبار نام پاک و محمد
 و مرکز آن محبوسیت صرف است که از احقیقت ولایت احمدی گویند و امبدالیقین وحی آن
 سرور است با اعتبار نام پاک و احمد صلی الله علیه و سلم و مرکز آن محبت است چون با حلال
 ملاحظه خلعت محبت و محبوسیت صوفی متوجه میشود کسیر در یقین جی کرده باشد کسیر در یقین
 وجودی هم درین اثنا واقع میشود و بالا از این مقامات مبادی حقایق تعینات انبیاء مقام
 لا یقین است که انجا سرور می انگیزد غیبت اگر میسر شود کسیر نفیری میسر شود و آن را انجمن
 سرور میسر نیست صلی الله علیه و سلم می هم الله وقت کالیست غیبه ملک مقرب لابی قریب
 اشارت بمن مقام گفته اند و بعضی صاحب ولتان دلش خواران سرور را اظہار علیه السلام
 ازین جوان نعمت اولش عطا گشته بعیت اگر بادش بر در پیرزن و بایا دی ای و از او جمل
 غفلت سرور انبیا از اینجا ظاهر میشود که از دلش خواران او مابین ولت مشغول میشود و حقیقت
 صوم در پیلوی حقیقت قرآن دائرة سیف قاطع در پیلوی ولایت کبری فرمود و از ظاهر
 سیف قاطع عبوسیت از اسما و صفات ایزد لایت کبر جمعی از انبیا الهام انجا است میرد بدان نام
 او سیف قاطع شد و الله علم و اینجا و کوشیه بخاطر می خط که کل آن از مکاتیب حضرات بیست
 نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد و را و اجدادی حقیقت محمدی صفة العلم ظاهر شده چنانچه
 در مکاتبات طریقه و غیر آن بیان نموده اند پسرشان العلم ظاهر شده پس حقیقت با صفا
 ظاهر شده و در تطبیق دین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد که کل شیء بصورت معل

ولایت ابراهیمی
 موسوی
 محبوسیت
 ولایت احمدی

د

ظاهر شود و پست چون باصل میرسد نگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود غلط بود
اصل نیست و لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون نشان العلم که مری
صفت العلم است رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی اینست پست چون نشان جامع رسیدم
که نشان العلم جزو است از اجزای او دریافت شد که حقیقت الحقایق تعین اول حقیقت محمد
اینست و در آخر کتبوبات ظاهر شده که تعین اول تعین وجود است و پست از آن ظاهر شده که تعین
اول تعین می است و شاید این معانی سروده اند حدیث قدسی گفت که انما اختلفنا
فاحببت و ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر بر زد
که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیم و موسوی و محمدی و در دایره حب تعضیل
صدر بیان سروده اند پس ازین لازم می آید که نشان العلم باسودن تعین می باشد که سابق
بصورت اصل خود را اندوده بود و این و انباشته که صفت العلم از صفات حقیقیه است نشان العلم
عین ذات است بتغایر اعتباری صفت احب از صفات اضافیه بحالت که اصل نشان العلم باصطفا
باشد و شبهه و ممانعت که کمالات نبوت عبارت است از تجلی ذات بحت بی چهره اسما و
صفات بعد قطع مراحل سیر و ولایت کبری و علیا که سیر و صفات است اصولی از اصول
اصول آن در شیون اعتبارات من حیث الظهور و البطون پس بعد قطع مراحل صفات است
تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات تری از این مقام چه معنی دارد پس راه العبادان در حقیقت
کعبه عبارت از سرادقات عظمت کبریا است این اضافت بیانیه است یعنی عظمت کبریا
که سرادقات اند سوال عظمت کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر از اطلاق
سرادات بران از چهره راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبر یاد دانه و اعظمه
ازادی فمن ناذهنی فیما احطه فی نادی از او در و انچه سائر بدان ناستند
همچنین صفت عظمت کبریا الهی مانع اند از ظهور کمال بصاحت قائل لا بد که الا لبار
لهذا اطلاق سرادات صحیح گشته اند بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت کبریا است

و حقیقت قرآن صلوات و دست چون است که مصدر اسم الواسع است و آن نیز صفت است و حقیقت
صوم عبارت از صفات سلبیست که حاصل کلا یا کل و لا بشریب و لا یلد و لا یولد
و لکن له کفوا احد و محبت محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات انصافیه فوق
آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بخت است چه معنی دارد مگر صوفی و انجالت جوع و تفر
میکنند و این شبه ثمالی بنیاب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت
محمدی و حقیقت احمدی از دایره صفات از ولایت کبری لیکن شاید که حصول بعضی تفاهیل
موقوف بود بر تحقیق کمالات نبولند حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد لیکن
در حل این سرد و شبیه آنچه بخاطر فقیه گذشته و از آنجا دست حضرت ایشان شبیه هم عرض کرده
بودم و جناب حضرت صاحب ایشان از شنیده سلیم فرمودند و گفتند شاید همچو باشد که
است که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود است صفات ثمانیه او تعالی نیز در خارج موجود
اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلویه و اضافیه هم در خارج موجود اند بدین طور که فضا و انتزاع آنها در
خارج موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که زیر موجود است و آن موطن ابوت نیز هم در
هم موجود است پس یعنی که فضا و انتزاع آن در آن موطن موجود است پس عقلی محض نیست اگر
فرض کرده شود که عقل عاقل جهان نباشد زید را با عمر و نسبتی است که اگر عاقل موجود شود
حکم کنند با بوث پر عمر در حاصل آنکه ذات صفات حق سبحانه تعالی در خارج موجود اند و بوث
ایشان هیچ چیز در آن موطن موجود نیست پس علم حق سبحانه ذات و صفات ادا جملا و
تفصیلا متعلق شده پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود است هم صفات حقیقیه
صفات ثبوتیه و سلویه و اضافیه و تقاضی صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از آن اهره ظلال نا
گشته و از دایره ظلال دایره اسکا در مرتبه علم پدید آمده و در خارج ظلی بوجو ظلی نمودار گشته
و ازین کثرت روح و مدت حقیقی که در خارج است خلل یافته ازین تقریر ظاهر گشته که ممکنات
سوائی مرتبه علم و بوجو ظلی و دومی در خارج حقیقی گنجایش نیست ذات و صفات الهی او و مونس

یکی موطن خلق حقیقی و دوم مرتبه علم و اجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست که از حقیقت باوج سیر و دو یا انقلاب ماهیت است که ممکن واجب شود که این محال بلکه عبارت است از آن که مجذوب انبیا و اولیا محبت بهم میرسد که بدان محبت بکرم

بنده را باطلال سما و صفات ذات واجب معینی چون حاصل میشود و ترقی در آن معینه در عالم مثال بصورت سیر مکانی منتهی میشود و کمال آن معیت بصورت حصول صفا و انقیاد میشود و چون بصورت چون نظر کشنی دیده میشود و چنانچه یوسف علیه السلام بقدرت سابل این خط نبیر فرموده بود رسول کرم سلی الله علیه و سلم حتی بدینه را بصورتش در سیاه فام دید و در عالم مثال بصورت چون دیده میشود اکنون باید دانست که در غلال که از اولاد صغری میگویند از دو جو نیست مگر در مرتبه علم و اجبی اول صوفی بدان اصل میشود که حاصل است و در آن صفات که از اولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارت است از صفات

واجبی که در مرتبه علم و اوتعالی موجود اند آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت رسالت و اولی العزم عبارت است از تجلیات ذات بی پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجود است در خارج اول صوفی را معتبر باطلال بهم میرسد پیر با صفاتی که در مرتبه علم موجود اند پیر ذات محبت که بهم در مرتبه علم موجود است آن منصب انقیاد است چون از انجا صوفی را مطهرین غیر علی اسلام ترقی کنند و اصبحت بهم میرسد با صفات اضافیه و کماله در خارج موجود اند از تجلیات نفس وجود و تعین چنانچه محبوسیت که صفات انبیاء و از انجمله است سر و قات عظمت کبریا و وسعت پیران که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلویه که تعقیق صیام اند لیکن با معنویت صبر که انهم

از دایره صفات کمال محبت بهم نتوان رسید لکن فایزین العابدیه و المعبودیه با محبت به عابدیت و معبودیت معیت بهم میرسد که از اسیر نظری توان گفت بالاتر از مقام صفات اضافیه و سلویه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیست که آن تشبیهات او تعالی تشبیه لایعین و لایق نیست و بالاتر از آن مرتبه ذات که در خارج موجود است و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود است

فصل پنجم در بیان صفات صوفی
در بیان صفات صوفی که در مرتبه علم و اجبی است و در بیان صفات صوفی که در مرتبه علم و اجبی است و در بیان صفات صوفی که در مرتبه علم و اجبی است

فصل ششم در بیان صفات صوفی
در بیان صفات صوفی که در مرتبه علم و اجبی است و در بیان صفات صوفی که در مرتبه علم و اجبی است و در بیان صفات صوفی که در مرتبه علم و اجبی است

فصل هفتم در بیان صفات صوفی
در بیان صفات صوفی که در مرتبه علم و اجبی است و در بیان صفات صوفی که در مرتبه علم و اجبی است و در بیان صفات صوفی که در مرتبه علم و اجبی است

از امر تبار تعین گویند تا اینجا بحکس را جلالتگاه نیست که معنی منسج محبت است محبت فرخنده
 و واجب بر ترست از آنکه علم مخلوق بوی تعلق گیر و سبحان من که اعلم ما هو الا هو مگر سر
 پیغمبر این صلی الله علیه و سلم و بعضی اولش خواران و در اسیر نظری در ان مقام است استواری است
 محال بالاخر اعلی اعنی اعلی شواهد الامکان ثم دنی ابجارد الفرة فتدلی مکان قابضین
 ان ادلت انکارم که نگام سر نظری صفات حقیقه قابضین و بهنگام سیر نظری ذات
 مقام اولونی است چرا که در مقام نظریات مطروقوس و جوی است لاغیر و در مقام نظم الصفا
 از مکان باقیست لاحتیاج الصفات الی الذات من غیر علیس باین تصریح و در مشتمل مشکوکه مجموع
 صوفی فقری لازم نمی آید و فرعیات شان العلم و شان الجامع از تعین جوی نیز دست می آید که آن
 شان العلم و شان جامع در مرتبه علم متحقق است و حق آن در مرتبه علم منسج حب است که خارج موجود
 گشت کنز الحفایا فاجبت ان يعرف بران شاید است الله اعلم اصل طلب در اثره ظلال است اصل
 آن قبل که مرئی قلب است در مقام صفاتست و مرئی آدم است چون فنا طلب اصل و صوفی اصل
 حاصل شود آن صوفی صاحب لایت آدم علیه السلام باشد و چون هم در اصل خود فانی شود
 و اصل در حقیق ابراهیم و نوح علیهما السلام است از میان صوفی را صاحب ولایت گویند یا
 آدمی و ولایت لغوی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود که شقیق موسی است علیه
 السلام صاحب لایت موسوی هم باشد و چون نوحی هم در اصل خود فانی شود که شقیق عیسی است
 علیه السلام صاحب لایت چهارگانه شود و ولایت عیسوی هم او را باشد و چون نوحی هم در اصل خود فانی
 شود آن صوفی صاحب لایت پنجگانه باشد اخفی زیر قدم انحضرت اصل اخفی شقیق اوست علیه
 الصلوٰه و السلام ضمنیه تا مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارتست از آنکه یکدلی در ضمن گیری
 باشد پس هر یک که ضمنیت و زن فاعل را هم رسد بی اختیار تنصیف و زن مفعول بران شریک باشد
 چنانچه بای کلان باغی در درگاه گیر و هر جا که بای کلان گیرند بای خود هم بی اختیار دران به
 شریک باشد پس ضمنیت یکدل لگزدلی بیک را دست هزار ضمنیت صغری گویند و هر که را

۱۱۸

۱۱۸

۱۱۸

بارسول اکرم دست به اورا ضحیت کبری گویند ابو بکر رضی الله عنه را ضحیت کبری بود و لهذا رسول
الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما صلب الله فی صدری اکام صلیة فی صدری ابی بکر
در رسول فرمود که من ابو بکر و سواریم در مسافت اسب من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد
کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه را را ضحیت کبری و بشارت داده بودند و ضحیت
کبری لیکن چون آن حضرت ضحیت کبری داشتند و ایشان شهید و حسن و شان بودند و ضحیت کبری
توسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را ضحیت خود و بشارت داده بودند و السلام
بحقیقه الحال و المنقول من حسن العاقبة -

مکتوب سوم تیر شاه غلام علی صاحب حل اشکال دارد در بعض مقام طرق قریب بیان میگوید
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سوله محمد و آله و اصحابه اجمعین
حضرت مجد و الف ثانی و مکتوبات طریقه سیر یانید نصف ساحل این اثره یعنی ولایت کبری
اسماء و صفات آید است نصف عالی آن مشتمل بر شیون اعتبار است از تیر بعد از آن اگر بعضی فصل
الهی از مقام صفات شیونات تیری واقع شود سیر در اثره اصول بنما خواهد بود و از گذشت این اثره
اصول آن اصول است و بعد از طی آن اثره قومی ظاهر خواهد شد و از آن اثره غیه از قومی ظاهر نشد
این اصول سه گانه اسماء و صفات که مذکور شد اعتبارات اند و حضرت ذات که مبادی صفات
شیونات گشته اینهمه تفصیل اسم الظاهر بود که یک بازوی طیر است و اسم الباطن بنور در پیش
سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است فی آنکه در ضمن این ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز هر چند
در اسماء و صفات اما در ضمن اینها ذات ملحوظ است و صفه العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و اسم العلم
ملحوظ است در پیش ده صفت زیرا که علم ذاتیست که مراد از علم است فالسیر فی العلم سیر
فی الاسم الظاهر و السیر فی العلم سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا اسماء و الصفات
و این اسماء و صفات که با اسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیاست و ولایت ملا علی و قلیک و
علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نبوده اند اندک خیال نکنی حکم قطره دارد نسبت

برای محیط گفت نزدیک است در حصول دور در اثبات این سیر واقع نموند که گویا برای دیگر
 و از بسیاری فرشتان مانده شده هم بعد طی مسافت بسیار فضای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
 ظاهر شد که این شهر از تعیین است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات شیون اعتبار است نیز
 جامع است مراتب اصول این مراتب اصول اینها را و غنمای اعتبارات ثانیه است در آن مقام علامت
 نموده آمد که ای این تعیین اول حقیقت محمدی است باین معلوم شد که حقیقت محمدی نهایت
 که بالا ذکر یافته و آن ظل این تعیین است پس کبر فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت
 خواهد بود این عبارت از مکتوب طریقه دوست و مستقیم از جلد اول انتخاب است این کلام غریب
 الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت است چرا که اگر صفته از صفات
 زائده اند پس باعتبار وجود لا انفسها و نصف سافل اثره اولی از ولایت کبری است اگر از صفات
 غیر زائده اند که امتیاز خارجی از ذات دارند و آن صفات استیون اعتبارات گویند نصف عالی اثره اولی
 از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه ثانیه که حیات و علم و قد
 و از او تو سمع و بصر و کلام و تکوین اند این همه افضل صفات زائده است اصول اینهمه در اثره ثانی
 و اصول اصول آن در اثره ثالث اصول اینهمه در قوس اند و آنهمه صفات باعتبار وجود و بالذات
 المقدسه در اثره ولایت علیاست بلکه ذات که در پس ده صفاتی از صفات است هم در ولایت
 علیاست چنانچه شرح آن تفرقه العلم و العظیم بالا گذشت پس باقی مانند برای توفیق این مقام
 مگر در مرتبه ذات بحت پس کمالات نبوت تجلی ذات بحت است لا غیر پس فرقی کمالات
 نبوت رسالت اولی الزم حقیقت که عبارت از سر اوقات غلظت کبریاست حقیقت قرآن
 و حقیقت صلوة که معنی ذات پیچون است معبودیت صرفه و طاعت و محبت و محبوبیت تعیین وجودی
 گفته اند و اینهمه افضل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقه که پایانی تر
 از صفات حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه یلوه از هست صفت مذکور که کسی نگفته بلکه صفت تکوین صفت مستقیم
 است و اشعری از صفات نیست صفات حقیقیه تر و او گفت است پس از پیچون معنی تفرقی لازم

می آید و اصل اشکال منحصر در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت اصول این مسیر بشود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری و علیا گذشت ته لیکن استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق اصول آن در اصول اصول آن از این باقی نماند و اینها را با هم می کند و آنچه آن مهربان از طرف خود در اصل آن نوشته اند که وسعت و محبت و تقسیم یکی اضافی و مضافی و همچنین محبت و تعالی یکی بذات و تعلق دارد دوم بغیر و همچنین محبت این تقریر هیچ فایده نمی کند چرا که هم اقسام صفات داخل آن دایره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن ناسه مرتبه دیگر در سه دایره دیگر از ولایت کبری اند و پس از این مجموع شئی و نیز آنچه تقریر حضرت فیض الدین در تقسیم صفات نوشته اند آنهم اصل اشکال این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و اتم و باقی از ذات اند و دوم گنجایش زیاده ای ندارند لیکن قسم اول ناسه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود و بالانفها دوم مرتبه وجود و بالذات المقدسه سوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چرا که صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافای زیاده ای است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجود و بالانفها و وجود و بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست مانند اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و مسمی بشیوانات اند و در دایره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود و بالانفها و در دایره علیاست من حیث وجود و بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت محمد و رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ صفتی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خطا در جواب خطا آنهم را بنفقیر همین تقریر که از اتم ایه مطالع که از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض اصحاب حضرت ایشان عرّه الوتقی در جواب ایشان معروض داشته اند و دو کتب آنجا در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معاله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه حقیقت قرآنی بر آن چه صورت دارد محمد و ما از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد و از تقریر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره و الا قدس معلوم است

آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت مدگاه نیست پس عبور از اسما و صفات و شیون اعتبارات
 و تنزیهات تقدیمات است بعد از ترقی از هر اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوب بیان طریقه
 تفصیل مذکور است لیکن در ذات محبت بودن آن سخن است چگونه این معامله نباتات صرف متعلق باشد
 و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه اکبر عبارت از سرادقات عظمت است فوق
 کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند
 آنجا که گارش برموده اند که ذات الله را این وجود و عدم است گیر مکتوب آنجانب باین عبارت
 صادر شده سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون اعتبارات است پس تفوق
 کعبه و اشغال آن که اعتبار سجودیت جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بمعنی است وجود
 این نوشتن تفصیل سخنان را بنقد بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون اعتبارات
 که در ولایت کبری علیها ثابت اند مشفق من این مکتوب جناب عروه الوثقی ارضی الله
 عن اسلامه و اخلافه نیز محل شکل نشود چرا که بعد انقراض جمیع اسما و صفات بعد تمام شیون اعتبارات
 ذاتیه که همان است بلا حظه بدایت صفات بعد ترقی از تنزیهات تقدیمات نیست مگر مرتبه محبت
 و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات محبت از آن مرتبه علیه همین محل اشکالست مغایرت
 اعتبار سجودیت و محبت و محبوبیت و محبت بچون مانند آن از اعتبارات شیونات که سابق در ولایت
 کبری علیها پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بند و بهر حال جوابی که از نیمه اشکالات تقدیمی باشد
 فقیر بدان بلم شده خواه از الهم غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که محبت سامی معروض
 داشته بودم اگر آن حق و صوابست من الله بجاه بفضل و احسانه و اگر خطاست من نفسی المظلمه
 السخا طیه و حقاً و کردن صاحبان بران واجب نیست فقیر معی کمال نیست مجادله و مکاره منظوم نیست
 و کلام و آنچه شایسته این از کلام حضرت محمد و علی بود و اگر شایسته این در کلام آنحضرت اعلی منزل میبود
 این جواب انبست بخود دیگر و هم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم مهربان من در صورت
 انما و موطن تغار در میان شیون اعتبارات اسفند از کمالات نبوت متاخره صورت نمی است

و باین تقریر که صفات شیوانات اعتبارات که در مرتبه علم تقرر دارند در ولایت تجلی میشوند و ذات بخت
هم در مرتبه حضرت علم تقرر دارد در کمالات نبوت تجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بخت تعلق
دارد اینهم صحیح است اگر نفی کرده شود گفته شود که بذات بخت تعلق ندارد و در ذات بخت بودن آن
سخنیست چنانچه حضرت عروه الوثقی و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرمودند که این ماجرا در توهم نیستی که
عقدا در شکار آمد و سیرغ بام افتاد و بوسجانه بعد و راه الوار غم و راه الوار غم و راه الوار ذات الله
در وجود و عدم است اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بخت نیست بلکه
صفت العلم است که بذات بخت تعلق گرفته و از آن حاکی است بوجه حصول کمالات نبوت سیرت که
واقع میشود در مراتب صفات خارجی واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجی مثل محبت و محبت و محبت
و تعین و جوی جوی مانند آن صفات ثانییه حقیقیه خارجی و اصل دایره لائقین انما بخارجیه قدمی را گنجانید
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بخت هنوز در راه الوار است که در وجود و عدم است
و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه و را اینهمه است العجز عن الادراک او را که
او را که لا غیر انچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرماید که در رأیت نه باعتبار احب است که محب
تماما مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت غفلت و کبر یا است معنی این عبارت در عقل ناقص چنان
سیکندر که حق تعالی از بنده اقرب من جبل الوریث و حجاب او دریا نیست از و جنس است که
رسول میفرماید صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمه حجابها
ظلمانی حجاب غفلت است که ناشی است از که ورت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی غفلت و
کبر یا است تعالی و تقدس چون لطائف عشره را سبع لطائف اربع میکنند بچگونه عالم امر و قالب
نفس پس و هزار حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعه است فنا نفس و ولایت کبری فی فناء لطائف
عالم امر در ولایت صغری کمال آن در دایره اولی از ولایت کبری و فنا نفس و ولایت کبری
و کمال آن در مقام کمالات نبوت تطهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک کمالات
نبوت تعلق دارد و چون سالک تا بانجام رسیده تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر ادراک

عظمت و جلال را در او کبریا حضرت مجدد و رضی الله عنه میفرماید بعضی از محل مردان باشند که در وقت
 سرافقت عظمت و کبریا طفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جدا و نه قبول سهم با عول سهم ای فرزند
 این معامله مخصوص بهیئت و حدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است و ملک
 درین موطن بیشتر برین عنصر خاک است تشفق برین سیر فاتی و برین نفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت
 جذبه نقشبندیه و مجذوب سالک سالک مجذوب است نفسا و جسمی و بدو دند تشفقا چون انسان
 مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است هر یک از آن سبب که ورت از مولای خود
 با وجود اقریت بعید و مجرگشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین رطبه بیرون کند
 و این عوارض که ورت از آنها دور سازد لهذا انبیا را فرستاد که مرآت شان و صفات
 الهی اند که داخل عظمت و ورت بدان شان تواند رسید چنانچه سبب آفتاب نمازی و مربی
 او باشد عظمت و در مقابل آفتاب چه یار لهذا انبیا بدو جدا که ورت انسانی کرد و یکی آنکه
 اعمال صاحب آنوقت چون اعمال بیشتر بخواص و عناصر تعلق دارند لهذا از ایشان اعمال صاحب
 تصفیه نفس و عناصر دست میدهند این را سلوک میگویند که سعی بنده در آن داخل دارد و دوم آنکه انبیا
 مرایای صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیر می داده است که از محبت و مصاحبت ایشان
 بی اختیار از لطائف مجانب مصاحبان شان که ورت و حجب بر طرف میشوند چنانچه در مقابل
 آفتاب بی اختیار حرارت نور دست میدهند و چون که ورت و حجب بر طرف میشوند چون در
 این جذب میگویند بار مصاحبه کرام چون کمالات ظاهری و باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند
 در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم نمودند و از صاحب این
 علوم و انوار قرنا بعد قرن باستان بواسطه میرسد پس سلوک عبارتست از اتیان بیاضات موافق
 ارشاد چه کامل مکل که او را بواسطه از رسول کریم بایواسطه رسید و این نتیجه تزکیه لطائف عالم
 امر است در طرق صوفیه چشتیه و قادریه غیر هم سلوک ابر جذب مقدم میکنند و مریدان و بیاضات
 اربعینات امثال آن دلالت میفرماید تاثیر صحبت پیر کامل هم مرید بیاضات شان میباشد اگر فقط

بعضی جذب سلوک

ریاضت چه کار میکند بمرتکبان یا ضلالت نفس و عناصر مرید را مصفا میکند و مرید طهارت
 نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا هلال یا ماه ناقص
 یا بدر که با شمس از دیدن انوار سپید مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر میدهد این سلوک است
 و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعد هر کامل یک توجیه کار او سپرد
 که در آن مرید را هیچ عمل نمی باید بمرتکب توجیه و لطائف عالم امر او و احضیر حق کرده در اصول
 خود با فانی میشود و تزکیه لطائف عالم امر و قوار هر یک از آن در اصول شان مست میدهد این را
 سیر نفسی میگویند و این جذب است مرید که اینچنین تربیت کرده شود و از اسالک مجدد میگردد
 و درین سیر جنبی آنچه مریدی میدهد استاره و ترقی و وصول حاصل فایده در لطائف خود و خود
 می بیند لهذا این اسیر نفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند رضی الله عنہ از جناب الهی طلب کردند که راه
 عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته وصول باشد لهذا حق تعالی حضرت خواجہ رضی الله عنہ را
 بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده و چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنہ در مکتوب بیان طریق فرموده
 که در طریق نقشبندی ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امرست بخلاف سایر طرق مشایخ کرام که در
 در تزکیه نفس مینایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امر می درآیند و الهی مایشاء الله تعالی
 خروج می نمایند از نجاست که نهایت یکران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است این
 طریق اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان ابو جاسن میسر شده است
 مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اصناف دانسته اند و یکبار می شمرده اند
 بلکه ضرر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که سالکان طرق دیگر تقدیم تزکیه بر ریاضات
 شاقه و مجاهدات شدید و قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده چون شش و هجده سیر عالم امر فرمایند
 و در انجذاب قلبی التذافر روحی افتند بسات که باین انجذاب قناعت کنند و بچون آن عالم
 از چوین حقیقی باز دارد و در مقام سالکی گفته که سی سال روح را بخدای پرستیدم بخلاف بزرگان
 این طریق علیه که شروع از مقام جذب مینمایند و بعد التذافر ترقیات میفرمایند التذافر و حق تعالی

سیر آفاقی و جنبی
 سیر نفسی

در رنگ ریاضات مجاهد است لکن آنکه کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب سلوک مقدم میکنند
مجدوب سالک میگویند بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجده که اینها جذب سلوک با هم خلط
کرده اند اینجاست آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجده به با هم خلط کرده اند
و الله اعلم باینچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس و ذکر اسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تکلیفات قرآن
و نماز نافله در مقام کمالات در حق اینجماعت سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجدوب
سالک اند که جذب اگر عبارتست از بر گماشتن پیر رحمت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که
عبارتست از ریاضات فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تنقیف نفس دیگر نیست در عالم امر سلوک را
تا شریعت و صوفیان بر این طریق سالک مجدوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب فائده جذب بر
مرید است اینحضرت ارکان الطائف عالم امر در اصول خودانی شوند و اذن ترقی کرده با حصول آن
اصول اصول آن سیر عالم خلق که بسبب مربوط است میراث نیست سیر عالم امر که جذب تعلیق
سیر نفسی است سیر صوفی را اینحضرت ارکان تا دایره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر بیکر و دایره
ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند و اما سیر که در عروج است چون نزول میکند آنرا سیر من الله باشد
میگویند و عروج عبارتست از استعراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیاات انقطاع از خلق و
نزول عبارتست از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجده و سیر مانند که اکثری گمان برد دارند
که در ولایت و حق است در نبوت و مخلوق و از اینجا توهم کرده اند که ولایت فضل است از نبوت و حق نیست
که هر که امر را از ولایت نبوت عروجیت و هویتی در عروج هر دو را و بحق است در مربوط هر دو را
و بحق غایتی مافی الباب مرتبه مربوط نبوت بکماله و بحق است در مربوط ولایت بکماله و بحق نیست
باطن حق نیست ظاهرش بخلق سرش نیست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام کرده نزول
کرده است لاجرم نگرانی فوق دانسته اوست صاحب مقام عروج را تمام کرده مربوط فرموده است
لذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق است بحق حل و علاقه فم فنان بده المعرفه الشریقه عالم حکم بحسب
تألف نفس در طرق دیگر شایع سلوک ریاضات پیش از تقابل حاصل میکنند و در طریقه قدما نقشبندیه

مجدوب سالک

سیر الی الله و سیر من الله

بعد فناء قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب است از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود
که انچه از سلوک ریاضات است مید بر صورت فنا نفس است حقیقت فنا نفس در ولایت کبری
کمال آن فنا غایب در کمالات نبوت است

مکتوب چهارم بشیخ محمد تاضی کرانه در بیان علم حصولی و حصولی و

فوائد دیگر بمحمد الرحمن الرحیم رحمه الله والصلوة والسلام علی رسولہ محمد وآله وصحابة وعلیهم
السلام وفضلیت پناه مهربان وستان سلوک بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط ساری
درست فصار چند سطره رسید جواب آن انچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغافرمانید که علم دو قسم است
علم حصولی و علم حصولی علم حصولی عبارتست از حصول صورته الشی فی العقل یا صورت حاصله بنا
این علم و فناء آن بر مشاعر و حواس است نفس ناطقه محسوسات اتوسط حواس ادراک میکند از جزئیات
کلیات استماع میناید قضا یا بعد میناید از صغری کبری شایع بر می آرد پس فناء این علم
بر مشاعر و حواس است انچه علم بغیبات توسط صبح حاصل میشود و بیشتر از ان مبنی بر قیاس است
بر غائب است مثلاً عمارات و اشخاص که و بغداد را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشاهده
و کیفیاتیکه مشاهده است در میابد و حکم بحسن و قبح آن میکند و لهذا احق تعالی در دنیا
لذات آلام هر سید و نمود لذات آلام اخیره گردد اند تا از مشاهده حاضر قیاس کرد و جهنت
نار را در یابند و خوف و طمع بهم رسانیده اقتال و امر و انهما از نهای بجای آزند حاصل این کلام آنکه
علم حصولی منفرست است انچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منفرع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح ذاک از کمالات و مخلوقاتست علم حصولی نتوان ریافت قال الله تعالی و یسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی ما اوتیتکم من العلم الا قلیلا اری علم حصولی روح
متعلق میشود پس بد نیست که چون علم حصولی روح را بالکلیه درنی یابد ذات صفات باطنیه
چگونه در یابد که بچگونگی نیست بی شبه و بی نمون هر چند اسما و صفات الکی از قرآن حدیثیه
میشود و لیکن گفته آن هرگز نتوان ریافت چرا که کسب مخلوقات عبارتست از توحید تعالی در صواب میسر اند

نفس ناطقه بدان قوت استماع میبکشد چنانچه تصور از خروج خطوط شعاعی از چشم وصول آن بر بدن چنانچه
 صفات و صفات اکبری را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی شاکر نمیست و مشابیهی در سبب
 حقیقت فی سبب خیا پنجه متعالی سبحانه را ذات همچون مثل است چنانچه صفات و همچون مثل اندکی
 کمترین شیء لافی الذات لافی الصفا و لهذا در اسماء الکی توقیف شرط است بر اسم و صفت که حق تعالی
 خود را وصف کرده و تسمیه فرموده و سوا آن اسم اگر چه در لغت معنی همان اسم باشد اطلاق بر او نیست
 ازین بیان واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول حصول
 وقتی ممکن باشد که آن شیء را صورت باشد و لیس نیست معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا علم
 که فوق علم حضوری باشد جائز بلکه واقع است حق تعالی بعلم حضوری بدرک مشهودا و ادراک آن بدرک
 علم حصولی نیست لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجب علی ادراك و چون بدرک
 آن ادراک نباشد تقریر و بحث از آن محالست و منجم و لهذا علی مرتضی فرموده البحث عن سلب الذات
 اشراک آبی برادر بدانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن حدیث و آن علم
 و احکام از عبادات و معاملات و علم است بعد از معاد و علم توحید باری تعالی و اتصاف و بصفتها
 و تشبیه و انقراض و زوال و چونکه علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست در تحقیق علم خداوند
 و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات من ام الكتاب اخر متشابهات فاما الذین فی
 قلوبهم زنج فیتبعوا تشابه منه ابتغوا الفتنة و ابتغوا تاولیه و ما یعلم تاویل الا الله و الا رسوله
 فی العلم یقولون امانا به کل من عند ربنا حصه راسخان فی العلم در نیقیام همین قدر است که گویند که
 آنچه را و خداست حق است و در آن گفتگو نکنند حق تعالی خبر داده الرحمن علی العرش استقر و ید الله
 فوق ما ید بصر و ایهما قولو فم وجه الله باید دانست که مراد خدا حق است گو معنی استوار و یزد
 بر ما واضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حق تعالی و علم و کلام و غیر ما بر ما واضح نیست ایمان باید آورد
 و حکم در کینه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن حدیث بران مطلق است از عذاب قبر و وزن اعمال
 صراط و غیره که عقل ناگنجایش کند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید

نه هر جای مرکب آن ناخشن که جا بسپر باید انداختن فرقه بار باطله مجسمه قدر دیگر
 چون پیروی عقل پیروی مشاهات کردند در وسط ضلالت فرستند از قرآن ثابت است نکته
 خلطکم و ما تعلمون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست با وجود آن اسناد عمل بندگان
 فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت که جبر و کفایت بل امر بین امرین جبریه و قدرت
 پیروی عقل کرده در وسط ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفتن اکنون علم باطن صلیت بیان
 کرده میشود آتی برادر متعالی سیر نماید که میهن اقبالیه من جبل الوردین سخن اقبالیه من
 آیات دلالت دارد که متعالی از مخلوقات قریب است از آنها با ناپس ایمان باید آورد که متعالی
 اقرب است با خلق و اقربیت با خلق از اقربیت مکانی است که مستلزم جسم است بلکه اقربیت بی کیف
 که عقل ابدان از نیست این اقربیت عامست موسی و کافران شریک اند و یک قریب دیگر
 که مخصوص است بخواص بندگان خدا قال سبحانه ان رحمة الله قریب من المحسنین و قد
 سمع قدسی آمده که یزالی عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت معه
 الذی یسمع به و بصیرة الذی یبصر به الحقائق این اقربیت درجات غیر تنهایی است چنانچه از ایزال
 بران دلالت دارد قال سبحانه فان الله مع المحسنین و قال موسی ان معی وسیعته
 و قال محمد صلی الله علیه و سلم لا تحزن ان الله معنا این معیت اقربیت در اصطلاح ولایت خوانند
 این دلالت که عبارت از اقربیت بی کیف است مستلزم علم حضور است که بذات صفات الهی متعلق
 باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و با تسلیم آنکه چون شخص با ذات خود علم حضور
 که محتاج حصول صورت نیست و بیگاه در آن غفلت از راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و
 غفلت از لوازم اوست پس سخن تعالی و صفات و که قریب انداز وی بوی التبع علم حصولی متعلق باشد
 سوال اگر اقربیت مستلزم علم حصولی باشد پس گفتار هم در اقربیت عامه شریک اند و از اقربیت
 خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حصولی باشد جواب رنگ شرک و مصادی مانع علم حصولی
 اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید است متعالی سیر نماید بعد القوم

الطالین مولوی روم میفرماید روتوزنگار از رخ دل پاک کن بعد از آن که
 ادراک کن سوال اسباب حصول ولایت علم لدنی چیست جواب ولایت که عبارت
 از قرب و محبت است ثمره محبت است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب تنفق علیه
 و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اقتدا که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی محبت کشش از
 جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل کمال اعنی پیروی و متابعت
 باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یجتبی الیه من یشاء
 و یشاء الیه من یشاء دلیل است بر دو طریق جذب سلوک و فضل صحابه بر سایر امت دلیل است
 بر آنکه صحبت شیخ کامل کمال اقوی طرق و صولست بحق قوله صلی الله علیه وسلم اتبعوا لی حبیبکم الله
 و قوله تعالی لا یزال حبکم حتی تقربالی بالنفاق حتی احببه دلیل است بر آنکه اتباع رسول نور
 موجب محبت است و سببه قرب غرض که از تاثیر صحبت محبت است شیخ کامل کمال اعمال صالحه موافق
 شیخ حصول ولایت شود سوال فائده که مرتب بر حصول ولایت علم لدنی باشد چیست جواب
 قرب الی و تعلق علم حضوی فی الحقیقه بر ارباب صفات اعلیٰ فواید است دیگر فائده آنست که اعمال
 صالحه اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکرهات شرعی بالطبع مکره و طبیعت
 گردد و کلفت تکلیفات شرعی از وساطت گردد حق تعالی در حق صحابه میفرماید و لکن الله حبیب الیکم
 الا یمان و زینة فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولیک هم الابرار
 فضل من الله و نعمة رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم لایومن احدکم حتی یکون هواه
 تبعاً لما احسن به و دیگر فائده آنست که ثواب اعمال روزیاده باشد و رکعت نماز او بهتر از هر
 رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق صحابه لو ان احدکم اتفق مثل
 ذهب ما بلغ من احدکم الا نصفه یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرج نمایند و رسد ثواب
 یک سیر یا نیم سیر غلکه کسی از اصحاب راه خدا داده باشد ازین بیان اضح شد که در ظاهر شریعت و
 باطن تقاضای لازم است هر قدر که شخص در استقامت بر شریعت کوشش نماید در مراتب قرب علم

اقتضا اینست که
 انبیا را در این
 باب اولی است

افزاید و هر قدر که در مراتب قریب فراید زیادت استقامت بشریعت حاصل آید پس معلوم شد که
 آنچه مجال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاءه الا المتقون و لیکن
 اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حصولیت بیان تقریری است
 آن فی سبیل علم حصولیت حالت در قیل و قال نمی آید بیت این معیان در لفظش عجیب است و آنرا
 که خبر شد خبرش باز نیاید پس حالت اولیاء را بعد که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب
 و قرب و نو و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند این اشعار است
جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیت متضمنی و بنابر این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از
 مطالعه عالم مثال بدان ای برادر که مثل دیگر است مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک
 باشند و این در بار تعالی و صفات و محالست مثال عبارتست از آنچه بیان مراد کند بادی مثالی
 چنانکه گفته شود که باد شاه مثل آفتاب است که عالم از وی روشن میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند
 پس باید دانست که در عالم مثال از واجب نامکن مادی مجرد هر یک متمثل میشود دیوسف علیه السلام
 سالهای خشکی مسالهای بارش شخصی اگر صورت گاوها و فریب نجواب دیده نشان داده بود و در
 کریم حمی مدینه را بصوت فی سیاه رود دیده که از مدینه بجهنم رفته و رمضان بصوت مردی
 خوشه رودیده پرسش میکند که حق تعالی میخواهد که مرتبه قرب ترقی در آن هر یکی از دوستان خود و کشف نماید
 او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات نماید و صوفی می بیند
 که صورت مثالی از جای خود میریزد تا وقتی که از دایره امکان خالی شده بدایره ظلال صفات
 میرسد و خود را بظلال از ظلال سیدی بیند که در آن ظل داخل شد بعد از آن می بیند که هر
 آن ظل میشود و خود را در آن فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد از آن ظل ترقی میکند و در آن
 میرسد و در آن فانی و باقی میشود و چنین در ظلال های بسیار و صفات اسرار بسیار فنا و بقا حاصل میکند
 ازین حال معلومی و م خبر رسید هر بیت هفت صد هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بار بار دیدم
 در چنین حال صوفی را تخمیل میشود که وجود مری و وجود سایر ممکنات خیال محض بود هفت موجود عظیمی است

ذات حق تعالی است پس سبک ازین جماعت و غلبه سکر و شنی است میگوید انا الحق و سبحانی
 با عظم شانی و هر که ازین جماعت با وجود غلبه محبت از سعه حوصله مثل پیغمبران در محسوس است میداند که
 بنده بنده است خداوند است آنچه می بینیم صورت شالی است که عالم خیال می بینیم مصرعه خواب است
 مگر روشی شتر شد به فرق اول اصحاب حدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب حدت شد و کسی از بزرگ
 پرسید که منصوب صلاح انا الحق گفته و بایزید بطامی سبحانی با عظم شانی گفته و سید سلیمان ما عبدناك حق
 عبداك ذلك فرموده این تفاوت را بحجاست آن بزرگ ابدا که حوصله منصور و بایزید مثل کوزه بود و
 اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انباشت دریای محیط بود با وجود و فو را ب در مقام عبودیت ممکن بود و
 من مزید گویند طالب مزید علم شد بنی دینی علماء سوال از کمال ولیا الله اکثر کلمات مرزده که ظاهر
 شرع مخالف است در حق آن کلمات در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد جواب اگر ممکن باشد آن
 کلمات اتاویل کرده بر محل محسوس فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است
 او را بعد و باید داشت کلام السکاری یطوی و لا یزکو مولوی میفرماید **مشو چون** پری بپوش
 شود بر آدمی به سیر از مرد و صنف مردی به در پری این حال این بود به پیش می اگر کار چنان بود
 و اگر صاحب مقال از اهل محسوست بقصو فم و کل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول تشابهاتند
 همچنین در کلام ولیا الله هم تشابهاتند که عقل از ادراک آن قاصر است چون اثر عبارت تنگ است
 و الفاظ در مقابل معانی که در اذهان عوام میتوان گنجیده موضوع گشته و آن معنی که بر او لیا مکتوف میشوند
 آنها الفاظ موضوع نمینند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قراین در دست عوام نمینند ناچار
 بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از ان معنی آشنائی دارد و بر آدن پی می برد حاصل کند انکار و لیا الله
 نباید کرد و از غیرت آئی که در حق دوستان دست باید رسید که در حدیث قدسی آمده من عادی لی
 ولیا فقد باذنی بالحق آدبه دشمنی با اولیا دشمنی کرد نیست با خدا لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع
 باشد اعتقاد نباید کرد و حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری براتی قدس سره میفرماید آئی اولیا
 خود را چا فریدی که ظاهر شان سم قاتل است باطن شان تریاق نافع هر که بر ظاهر شان چسبیده است

اگر قرار شد هر که باطن نشان پی بردهیات ابدی یافت آنگاه اولیای خود را چه آفریدی که هر که آنها را
 شناخت تر یافت هر که آنها را شناخت تر یافت مولوی و مومنان باید بفهمی کار پاکان را قیاس از خود
 کرد چه ماند در روشن بشیر در نایب جان بخت بیچشم پس سخن کو تا صاید و سلام
 حضرت فیوم ربانی قطب محمدانی مجید الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین علی
 قس سره فرمود که منکر شیخ در خط است و معتد کلمات شیطیه شیخ نیز در خط شیخ از اکابر اولیای اهد
 باید دانست و کلمات شیطیه شیخ را بر ظاهر آن نباید آورد و طریق مسلم نیست نوشتن و
 که در تفسیر قوله تعالی ثم دنا فتدلی فكان قاب قوسین أو أدنى است جماعت اختلاف است
 صوفیه بر مقتضای حل میکنند و بشیر از آن قرب جبریل می فهمند جبریل هم حکم تحقیق این امر نیست صحت
 باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار عریضت قرب مقتضای ازین آیه فیدن نزول غیر از جبریل است
 حدیث پس نبوی و غیره مفسران اصحاب حدیث و ایت میکنند اناس بن مالک ابن عباس که در تفسیر است
 و از غیرشان من السلف قالوا دنا اجد رب العزّة قدلی حتی کان منه مصلی السد علیہ وسلم قاب قوسین أو أدنى
 اگر چه دانسته رضی الله عنهما و بعضی مفسران این آیه را حل میکنند بر قرب جبریل و فشار قول انجا نیست که استبعاد
 و نود تدلی است و از ذات حق سبحانه تعالی که این چیز را از خواص جسم است این استبعاد و مجابست بقوله
 منه آیات محکمات من ام الكتاب اخر متشابهات در قرآن همچنین متشابهات بسیار اند از این
 علی العرش استوی و یقی وجهه سرمد و ید الله فوق ید یم و یا یم الله و یطلل من العواجم پس چرا
 این آیه را هم از آن قبیل میدانند که تبا و یلات لیکه قائل میشود و اما من جهت العربیه است که تبا و یلات
 کلام است که مقتضای بهیله و مایه نطق عن الهوا ان هو الا وحی یوحی علیه شد ید الله و مایه
 فاستوی و هو بالا فوق الا علیه ثم دنا فتدلی فكان قاب قوسین أو أدنى فادنی فادنی ال علیه ما او
 جمله علیه شد ید القوی صفت است بعد صفت وحی او هر چه می بود جبریل نیست بلکه بعضی تفسیر جبریل
 بود و بعضی تفسیر جبریل پس اگر از شد ید القوی جبریل مراد باشد بر هر سه وحی شد ید القوی و صافی
 نیاید و نیز قوله تعالی فادنی ال علیه ما او صریحست که مراد از شد ید القوی حق سبحانه است جبریل

الا انشأوا لهم آية وان در کلام فصحا مستنکرست نیز و تنلی جبریل موجب کمال رسول کریم
 نیست و که پیغمبر از جبریل افضل بود و نیز هر کس که از دو و تنلی جبریل را دوستی پس گوید این آیه نزد
 حکایت از ان واقع است که رسول کریم جبریل را بر صورت اصلی او شمس و در پیش جبریل عزات
 دیده بود و ان واقع حالیت بحکم ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد و حال آنکه علمه شعر دنی گفت که علمه
 بر جمله علمه شدید القوا سبب عطف صفت محی نیتواندست پس ظاهر شد که مراد از دو و تنلی
 قرب حق است و یوحی و میفرماید اتصالی فی تکلیف بی قیاس هست بالناس با جانان
 نوشته بود و مذکور بود اخذ از لزل الا و ص بالوالعازا بر نفس انسان سر و می آرند که
 صم بکرمی فصح لا یرجعون والیوم نختتم علی افواههم و نکلمنا ایدیم و تشهدا حلیم جمعا کما
 یکسبون در حق نهیان بگویند حال آنکه در حق کفارت صاحب من این گفتگو از حق اعتبار است
 تفسیر آن تفسیر قرآن همانست که مفسران گفته اند بر فن اقتدار اعتراض نیست فرو شده خیا
 از عرب گفت انما عشرة در هم صوفی شنید و از پویش فت چون بهوش آمد و مردم از و پرسیدند
 گفت از دکان انما عشرة در هم تکلیف الشرا و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صم بکرم
 صمی من الحق فهم لا یرجعون عنی باطلهم نهیان از غیر حق صم بکرم می اندهم لا یرجعون عنه تنلی
 الی غیره چنانچه اعضاء کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود و اعضاء مؤمنان
 برای آنها شهادت خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که هیچ دلیل بعد انال
 بخوانید فائز سؤالات مستنقظات یوم القیامة نوشته بود و مذکور شد که ان بگویند که ایمان لا یزید
 و لا ینقص و در حدیث وارد شده که ایمان تسع و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله
 و ادانها انما طاعة الادی عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم
 ایمان تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و
 تؤمن بالقدر بخیره و شرة و نیز از احادیث بتواتر اجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست یعنی
 آنکه اگر شخصی ایمان را در اعمال صانع ندارد و مرکب کبارست انجام او بر پشت است لهذا ابو حنیفه

ایمان لا یزید و لا ینقص

گفته که ایمان کاذب و کلامی مقصود یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد و جازم
 بقلب این یادوت و نقصان تصور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک است ایمان نیست و اگر
 ریب و شک نیست خبرست ایمان است پس این خبر و درست بر النبی و الاثبات پس این یادوت و نقصان
 گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن یادوت ایمان و نقصان مفهوم میشود
 الله تعالی الذین آمنوا زادهم ایماناً و زادوا ایماناً مع ایمانهم فان الله لا یضیع ایمانکم
 و نحو ذلك لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند که ایمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری هم
 در صحیح خود باباً ایمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد فقیر کن نزاع گو یا زاعی است لفظی چرا که فقط اقرار
 باللسان تصدیق بالقلب نزد فقیهین مانع است از خلوف فی النار و سبب دخول جنت است و او بعد
 التعذیب و یادوت نورانیت ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مرتب شدن بران باتفاق از ایمان
 او امر و اعتقاد سنایی است پس نزاع لفظی شد مضافه میگویند که ایمان اصولست و حقیقت
 صورت ایمان همین است راست تصدیق بالقلب علیه و افعال صالحه است اعتقاد مکرر و
 شرعی و از فضول مباحات حقیقت ایمان تصدیق ایمان اطمینان نفس است دلیل بر تصدیق طریقی
 نفس آنست که مقتضای طبیعت گردد و حسن بصری که سر سلسله صوفیه که راست گفته که اگر شخصی یقین
 باشد که درین سوراخ اثر دماست پس محالست که آن شخص در آن سوراخ انگشت گذارد و اگر شخصی
 انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن دارد آن سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که
 هر گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست هر گاه بر وعیدات شرع یقین نیست کثرت
 ایمان غار دو چون از وجدان دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شراعت و صدق رسول یقین
 قلبی است مع هذا صد و محصیت میشود پس از بخار یافته میشود که جایگاه کفر باقیست آن نفس است که
 اماره است بالسور هر چند حق سبحانه تعالی بفضل عمیم خود اقرار زبان تصدیق قلب ای دخول بهشت
 نجاست و رخ مقرر فرموده و انقدر ایمان متبول بوده لیکن ایمان نفس هم مطلوب است بران مراتب
 متوسط قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا بالله و رسوله انین آیه تستفاد میشود که بعد ایمان باطنی

مطلوبست پس ایمان اول ایمان قلب است ایمان ثانی ایمان نفس قال سبحانه یا ایها الناس اعلموا
 ان الله لا یبک یعنی من غیره و اضیئه یعنی کل ما را در موضعی فاعلی فی عبادی یعنی فی الزین
 قال الله تعالی فهم لا یبکون ان عبادی لیس ملک علیهم سلطان و ادخلی جنتی شاید که مراد
 ازین جنت مبتنی باشد که در حدیث آمده ان و الجنة جنة لیس فیها کس ولا یضربون بها
 دینا مناضحا حکما چون نفس ایمان را و اسلم از شیطان صادق آید زائل نفس از کبر و حد و حد بشر
 و از محاسبه پاک گردد و اگر نه محاسبه بر زائل نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم
 او تخفون محاسبه که به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و حدیث آورده و اجماع است
 بر آنست که معاصی که بخواج تعلیق دارد و از اراده کردن حساب عذاب نشود تا که صدق آن عمل شود
 از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ه چند ثواب یاب پس مراد از تخفون فی انفسکم
 درین آیه زائل نفس است الله اعلم امی برادر ایمان آوردن نفس و در توجیه شیخ کامل کامل
 صورت نه بند و مولوی روم میفرماید بیت نفس انکشد بغیر از ظل سجده دامن آن نفس کش نیست
 نوشته بود و مذکور صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در غایت سودمند خواهد بود
 صاحب من کیکه اگر این معنی گفته باشد که مطلقا سودمند نخواهد شد پس غلط گفته بلکه ازین
 قول کفر لازم آید و اگر با معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سودمند و سودمند اندازین محروم خواهد بود
 پس گنجایش دارد ایمان مجازی برای دخول جنت است ایمان حقیقی برای حصول خالق جنت فایز
 من ذلک لیکن ایمان مجازی هم باطلیه اعمال صاحب اگر در گور برده شود غنیمت است بمیت
 هنیا لا یارب النعم نعمة وللعاشق سکیں ما یفجع شهر آسمان نسبت به برش آمدن فرد
 و ربه من علیت من خاک تو

مکتوب پنجم شیخ محمد قاضی مذکور سلم الله الرحمن الرحیم احمد الله و الصلوة علی رسول
 نوشته بود و مذکور بعضی کلمات صوفیه از شیخ مکتفیه صوفیه میکنند چنانچه مولوی روم میفرماید مکتوب
 چونکه بزرگی سیرنگ شد سویی با سویی و جنگ شد چون به سیرگی سی کان در

[illegible]

و خارج موجود اند و دائره و عکوس آن نیز اصلا متقی و شوقی ندارند و معنی آن دره و عکوس
 دلیل اند بر وجود زید بنا به خلقت خدا باطلا صادق است چرا که عالم را در مرتبه و هم براس
 استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و معنی صوفیه با استدلال کار ندارند حاصل استدلال حصول
 علم حصولیت حضور کسی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق است متعلق استدلال نیست بلکه
 رومی فرماید مشنوی آفتاب آمد دلیل آفتاب اگر دلیل بایست نور و روشن
 پای استدلالیان چوین بود پای چوین خست بی ملکن بود آفرین جواب همه اعتراضها
 متعلق گشته که اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه اوست گفتن خالی از تجوز نیست چرا که چون
 دائره شعله و عکوس آن که در آینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شکل و رایت پس اگر
 آنرا با همان زمین بگفته شود و همین شعله گفته شود و هم گنجایش دارد و اگر گفته شود هم گنجایش دارد
 که آن موجود است این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود متعلق نباشد و لهذا ازان تماشای
 می نماید و معنی قائل شده اند و گرنه مراد آنها آن عینیت نیست که مستلزم کفر باشد و با همه اینها پس
 بیت مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد چگونه مراد مولوی جامی رحمه الله علیه آن باشد که گفته
 فخریده است حالا که خود مولوی میگوید فی بعض ذات او و بی جوهر هر چه بندگی خصال
 ازان برتر به و معنی بیت مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که صفات حق است
 یا صفت او چون از بیرنگی خود سیرنگ شد یعنی در مرتبه و هم کثرت تعلق گرفت موسی با موسی
 در رنگ شد یعنی از یک نوع غنی او متعدد و متکثره برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
 یک جنس اند و هر یک نشان دهنده و باین احکام و احوال مختلفه دارند مراد و جنگ شدن
 همین متکثر اختلاف است بیت چون به بیرنگی می کان و شیخ موسی و سید عیسی و زید
 یعنی چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق شده و وجود حقیقی میشود و در آن وقت موسی و سید عیسی
 هر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و متکثره نظر او نمیشود ازان وقت خبر میدهند که موسی و سید عیسی
 دارند آشتی و از همین حالت مولوی دم قدس سره خبر میدهند علم حق با علم صوفی گم نشود

این سخن که باور مردم شود یعنی وقتی که صوفی متوجه ذات محبت میشود در آن وقت صفات
 هم مد نظر نباشد پس صادق آنکه علم حق که صفتی از صفات تحقیق حق است انکار او از ذات محبت
 در آن وقت در علم صوفی آنهم مطرح نباشد پس در علم صوفی کم شدن و نفس الامر سوال ازین تقریر
 امکان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست جواب این جماعه برین دعوی
 هر چند استدلالات مذکور کرده اند و در آن کتب رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف
 لا غیر صوفیه شود و بیگویند که این جماعه که همه اوست بیگویند در غلط افتاده اند و نشان غلط ایشان
 و چیز است یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و در
 که می بیند صورت معشوق که در خیال او مستقرست مشهور میگردد و در عشق مجازی هم انصاف
 ظاهر میشود و دوم آنکه وجود ممکن در مقابل وجود واجب بمنزله لاشی است لهذا عقل موجود در کمال
 شکاک بیگونه عقل میگوید للممكن فنفسه ليس له من علته ليس رسول كريم سفير ايد
 اصدق القول قول المبيد **مصرعه** كل شئ ما خلا الله باطل یعنی خدا
 ذاتی اوست و وجود او استعارست از حق جل و علا پس وقتی که کلمه تعالی ان توؤد و الا
 اهلها انسان تصور کند و یقین باند که وجود ممکنات ذاتی شان نیست استعارست در وقت غلبه
 این تصور ممکن البتة از وجود عالی خواهد یافت خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود
 و پارچه عاریت پوشیده است اگر آن پارچه را بغیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید
 خود را برهنه خواهد دانست چنانچه شخصی نظره در آفتاب و خورشید البتة روشنی چراغ و نظاره
 تاریک خواهد بود و این را اقرب بصواب اوفق بکتاب سنت اجماع است سوال
 فرقی ثانی صوفیه که قابل حدت شود و اند میگویند که در خارج تحقیق غیر از واحد حقیقی هیچ موجود نیست
 ممکنات در خارج ظنی بوجو و ظنی بوجو و اند این چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم را بطل و عکس
 تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز انچه ایشان را در آثای سیر سلوک میشود و میشود در حالت سکران
 حکایت میکنند و چون منتهای کار میرسد نماز ان تماشایی نمایند و سیر نمایند که محمد صلی الله علیه و سلم را

غل نبود خالق محمد را چنانکه مطلق باشد نسبتی که در میان وجود واجب و وجود ممکن متحقق است لفظی حقیقی بر آن
 آن موضوع نیست ناچار بالمجاز برای اظهار قوت تضعیف اولویت و اولیة وضدان اصل و ظل تعبیر میکنند
 و میگویند که آنچه در بر تو و شهود تو گذرد آن غیر حق است از تحت لای نفی باید کرد و مقصود در آن
 آن باید حجت است عکس و آئینه یا نایده مرده و در میان بارگاه است به غیر از این بی نظیر است
 که هست به مالترباب رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فایده و فایده نشود
 باید دانست که کشف کونیه و کرامت داخل مابیت ولایت است نه از لوازم آن مابیت ولایت
 همان خصوص کیف است لوازم آن اتباع شریعت خرق عادات که بر ریاضت تریب است از جوهر
 بهم نظر می آید آری کشف الهی که عبارتست از دیدن صور مثالیة قرب چون غیره مراتب است
 صفات و آئینه خیال خاصه اولیاء است مولوی و ممیفر باید است آن خبیالاتیکه دامن ولایت
 عکس مبر و بیان بتان حضرت لیکن خاصه شامله نیست اکثر اولیاء کشف الهی باشد و بعضی کشف
 تفصیله باشد بعضی را احوالی تسابولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدگیری چهره
 صواب کرام که با جماع اشرف و افضل اولیاء باشد بود که ولایت شان مخصوص قطعی ثابت گشته که از انانیت
 کشف الهی حکم کرده الانا در او اندک علم

مکتوب ششم نیز پیش محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم و بحمد و الصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحبه شریعت و فضیلت پناه
 هرمان در میان سلامت بعد از سلامت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال فرستاده شده بود
 جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه بهال میگویند
 که در میان شریعت و طریقت و ایشریعت حقیقت تضاد است این از غلط فاهی آنهاست معنی شریعت
 و طریقت و حقیقت نفی شده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا راه عام را شریعت میگویند و
 اصطلاح اهل اسلام شریعت عبارتست از جمیع احادیث و سنن و احادیث و سنن که بر ابیت موصول
 و موصول بحجت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهتدوا

الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم واین اهمیت که حق تعالی همه
 انبیاء را بتسلیم کنان امر فرموده قال استغفر الله لکم من الذین ما وصى به
 نوحا واداکم او عینا الیک ما وصىنا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقبولوا الذین
 ولا تقفوا فیہ کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یختص الیه من یشاء و یتوکل
 الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر علیه
 السلام بان می کرده ایم آن شریعت است که دین است درست کنید و تفرق روا
 ندارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه جز و حده لا شریک له نگردانید آنچه امر کرده است
 اقتضای نماید و آنچه منع کرده از ان اجتناب کنید و در امور مباح هر کاریکه کنید برای خدا کنید
 و با هر که دوستی گزینید برای خدا و با هر که دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بخردی از کسی نکنید
 عن ابن امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب الله و اغضبه الله
 و اعطى الله و منع الله استكمل الايمان رواه ابو داود و عن انس قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احبا الیه من ولده و والدة و
 الناس اجمعین متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاث من
 کن فیہ و جدهن حلاوة ایمان من کان الله و رسوله احب الیه مما احبوا
 و من احب عبدا لا یحب الا لله و من کرم ان یعفو الکفر بعد ان انقذ الله منه
 كما یکرم ان یلقی فانی و متفق علیه و قال استغفر الله لکم ان کان اباؤکم و ابناءؤکم
 و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموالکم فترفقوا بها و تجارکم تخشون کسادها
 مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فترضوا حتی یا
 الله باقره ازین احادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود که غیر خدا دیگری محبوب
 و منظور خاطر او نباشد همین معنی اقبولوا الذین و لا تقفوا فیہ کبر علی المشرکین ما تدعوهم
 الیه هست یعنی اگر آنست بر مشرکان آنچه بسوی آن میخوانی و میخوانند را پس قبله توجه

یکی ساختن بر شرک آن قبیلت پس سیکه غیر خدای پرست از بت پرستان آتش پرستان کنها
 شرک علی دارند و سیکه با وجود ایمان توحید قبله توبه او واحد نیست و نیز خالی از شرک خفی نیست
 و او را موسی کامل نتوان گفت الله یحیی الیه من یشاء ویسق الیه من یشاء یعنی
 هر که ارضا میخواهد آتیا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیای واسطه انبیا و انبان شان درایت میکند خدای
 که رجوع می آرد بسوی او یعنی بحدب سلوک این دولت ایمان حقیقی میسر نشود ازین تقریر واضح میشود که بشریت
 محیی که همان شریعت سابقه است همانست که آنرا فخر طلب میکنند و حال میسازند و آنرا در مصلحت
 حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت است چیزی دیگر که آنرا جهال مندر شریعت میدانند ازین
 سیکه هر که شریعت عبارتست از اجاره النبی صلی الله علیه و سلم و آن چهار خیرست یکی اقرار کردن زبان
 دوم اعتقاد قلب حقیقت آنچه قرآن حدیث بدان ناطق است سوم تمسک اخلاق یعنی از ازاله اخلاق زلیله
 از کبر و حسد و حقد و حسد و حرص و ریاء و سعه و کبر و مانند آن انصاف با خلاق حمید و چون توبه و
 زهد و توکل و قناعت صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال ارجح موافق کتاب سنت کردن از
 امثال او امر و اجتناب مناهی اقرار بر زبان فقط بدون این سه چیز دیگر لاشی محض است این سه دیگر
 که هست هر یک اصورت است و حقیقت حقیقت اعتقاد است که از علم استدلال در هر دو بعلم حصول
 لازمی برسد امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه فرماید که کشف لفظ کما از وید و یقیناً
 و او بود غفاری رضی الله عنه گفته اسهوت لیله و اظلمات نهاری فکان انظر الی عرش
 الرحمن با درنگ تا که در بند استدلال است همیشه بایو نایان و امثال شان در بحث و جدال است گاهی
 گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فمائی نفس دست در و اگر نه دعوی محض است علمای ظاهر اخلاق
 سستی را به میدانند که آیات و احادیث بدان ناطق است اما خود را از ان پاک نمیکنند بگویم معتقدان
 الله ان تقولوا املا لثقلون شخصه از او لیا عرض او علی ابن سینا و مجلس خود گفت که ابن سینا ادب
 ندارد این سخن باین سینا رسید این کتابی از تصانیف خود در بیان اخلاق و ادب نزد آن شیخ و استاد
 و گفت من در باب ادب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من گفته ام که ابن سینا ادب

نداند بلکه گفته که ادب ندارد و دانشش چیزی دیگر است انصاف بدان خبری دیگر و حقیقت اعمال احوال
 آنست که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده ان تعبدوا لکافکات تولا یعنی دوام حضور
 و این بدون قلب میسر شود پس حقیقت یا ان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار بران کردن
 تصدیق بالقلب بدون فرائض بظاهر کما آوردن از محرمات بمقدور برپزیر کردن صورت شریعت
 و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت را بر پایه و صحیح بخاری و امثال شان حاج نیست لیکن
 از خواندن آن بر صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن نیز سه تنقیذ است جماعت که افعال
 العباد مخلوقه لله تعالی را بر این سلسله حق یقین حاصل شود و خوف از غیر خدا در دل نماند
 عقیده اهل سنت چنین است معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
 خدا اند پس مخلوق مخلوق اند و لو بالواسطه عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و ائمه
 ازین نسبت اعتزالی هم در غفلت اند سوال چنان حقیقت حقیقت شریعت است لا غیر پس معنی
 قول صوفیه که میگویند کل حقیقه رحمته الله بعباده فی ذلک چیست جواب
 در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت قرب مکانی تمثیل میشود چنانچه در مکتوب سابق
 نوشته ام و رویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند قبیل و با در نام است
 از آنجا رسول مبروده صلی الله علیه و سلم الی یا الصالحات تجزء من سنته و اربعین
 جزء من النبوة و احیاناً در مرآة خیال سبب بعضی عوارض انکه اری شود لهذا در کشف غلط
 می افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیا الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود آنرا
 بهیاء شرع باید سمجید اگر موافق شرعست قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد
 و زنده باید داشت آنچه شرع از ان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد و با احتمال غلط اند اولیا
 الله کسی امری ننگیرند تا وقتیکه علم ظاهری نیاموزد تا در زنده نیفتد و خلاف شرع اعتقاد
 نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهری بدست نیاید و حقیقت بی صورت بدست
 و حقیقت چون روح و بدست بدن بی روح حاد است روح بی بدن بکار چون حقیقت شریعت

رسیده شود و اولیایک هوالمؤمنون خصالهم درجات عند یوم و مغفقه و زرقه کریم
 یعنی برای آنهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان رزق کریم و جنت نزدیک
 آخرت مذکور شده چون معنی شریعت حقیقت در یافتی معنی طریقت در یاب طریقت در یافت
 نیز راه را گویند و اینجا هم ادراک تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه
 سلم که برای هدایت خلق معیشت شده بود عالم را بسیف شنان زبان جان تا شرفش شریف
 از باطل بسوی حق رهنمون می شد و دیگر میدانک انهدالی صراط مستقیم شریف شده و دیگر
 شخصی سلمان میشد و اول صحبت بقدر استعداد باطن آنکس بنور هدایت کمالات لایت می نمود
 مبادی چند چنانچه در کتاب مذکور میشود و بعد از آن بقدر عرصه و استعداد او از کلام شریف استفاده
 علوم ظاهری می نمود و بعد از آن در صحبت شریف آنحضرت بسبب باطنها از معجزات و احوال
 و احوال عیال جهاد مع الکفار و نبل انفس و احوال قیام لبالی مصیام ایام ترقیات می فرمود
 که این ادبها نأ باللیل و یقوما بالفضاء در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سائر ائمه اول
 آمده بهترین اولیا بر جبهه ادنی از صحابه رسید کسی از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است
 از مجتهدان این کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد العزیز را و پس از او یونس بن عتیق را و بعد از او
 عبد الله بن مسعود را و بعد از او یونس بن عتیق را و بعد از او یونس بن عتیق را و بعد از او یونس بن عتیق را
 عبد الله بن مسعود را و بعد از او یونس بن عتیق را و بعد از او یونس بن عتیق را و بعد از او یونس بن عتیق را
 و تفصیل در بیان صحابه هم زیاده از آنست که تحریر توان کرد و لا یستحق منکم من افق من
 قبل الفتنه و قاتل او انک اعظم درجه من الذین الفقهاء من بعد و قاتلها لا
 یستحق القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرب و المجاهدین فی سبیل الله
 غیر که صحابه کرام تمام جمیع کمالات ظاهری و باطنی بودند و بر توبه بودند که کسی بدان مرتبه نرسد
 رسید حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه می فرمود که در قافله که دست اتم تر رسم این پس که
 رسید زود در بانگ جبرسم بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و بر همان
 پنج استفاده صاحب کمال است از الله و قلوب نفوس شریفه صحابه بودند و همچنین در قرن ثالث

لیکن تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین تا تاثیر صحبت صحابه
 نزد بعد از آن تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین تا تاثیر صحبت صحابه
 و برای استنباط احکام شرعی از قرآن حدیث قواعد عربی از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن بر
 دریافت معانی لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساخته و بین علوم و فواید و فقه گردانده و برخی
 از اکتاف بر این از علوم ظاهر بقدر ضرورت که فرض عین و اکتفا کرده و فرض کفایه بعد از دیگران گذاشته و
 در آن تقلید قبول کرده برای فائده و استفاده و فائز شرعی و محالات باطن که مرتب بتعدد و برای آن توهم
 متعین و در آن از طریق نام نهادند و آنهم مستطاب است از شرع و آن تقلیل طعام و قبل تمام و قبل منقطع
 باعوم و مصاحبت با باب قلوب کیه و نفوس مضیه کثرت ذکر و دوسری افغان و اتباع سنت و ترک عبت
 و اعتنا با رضول مباحات و مشتبهات ترک و الا یعنی قال الله تعالی و اذکر اسم ربک قبل المیه
 بتقلید از به المشرق و المغرب لا اله الا هو فالتحذیر و کیلا و این امر که مذکور شده اند همه از احادیث
 نبوی ثابت اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن اسلام المرء ترک ما لا یجیزه و قال علیه السلام
 احب کلامه من عمل قل کلامه الا فیما یجیزه العزله لخصی من جلیس السوء و الحجاب الصالح
 نیز من العزلة و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخیر مال المسلم الغنم تنبیها شغف الجبال بقر بدلت
 من الفتن و در فضائل ذکر و آثار آن احادیث بسیارند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثروا
 ذکر الله حتی یقولوا محض و چون از خصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین
 نفس و اثبات مروج طرق است خواه بجهت خواسته براهین حدیث و معنی لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 میدارند تا به جو و ماسوی اند که در او همه مستقر شده است از نظر ماقاش و دو وحدت حقیقی جلوه گر گردد
 از باب حدیث شهود لا مقصود الا الله لخواص میدارند تا نفس مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبل تو جه و مقصود
 دیگر در شبهه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است معبود است چرا که عبادت عبارتست از محال نذل و
 هر کس برای حصول مقصود در نذل قاصر نشود پس تا که نفس مقاصد نکند توحید و عبادت صورت نبرد
 نوشتیم بودند که نفس نمی نیرد مولوی و م سیر مایه شعر نفس در است این کی مرده

از غم می آید منتهی است صاحب من این بیت در حق همو فیان نیست رخصی و عیال
 کماست نوشته بود و ندکه در تقدیر صاحبان کمال اندک و ندو در تاخیرین بسیار شد و صاحب
 من این سخن محض قلم است و صاحب کمال و ندو در قرن ثانی غنائات بسیار بعد از این اندک
 مختلط بود و ندقال الله تعالی و السائقون السابقون اولئک الملقون جنات النعیم ثلثه کلام و لکن
 و قلیل من الاخرین و اینهم غلط که درین بانه نسبت برمانه رابق بیشتر اند لکن اصحاب کمال همیشه باشند
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال من امتی امة قائمه باهر الله لا ینقض هو خیر لهم
 لا من خالفهم حتی یاتی امر الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل امتی کمثل الغیت کاید
 اوله اخیر ادم اخرها نوشته بود و ندکه بودی روم سیگوید **س** آتش است این باگ فی نسبت
 مرا دازین چیست و افر و زنده که امت صاحب من امر دازنی صوفی کمال است که از مرآت
 نفس و غایب است باگ فی تاثیرات انقاس شریفه است آتش عشق و محبت الهی است افر و زنده
 خداست جل علا نوشته بود و ندکه سیگوید که جهاد اکبر جهاد بانفس باده است کشتن اوله است و
 کریم که تقتلوا انفسکم منع اقل نفس صاحب من اینچنین سوال ای نوشتن بر شان شما
 بعد است کشتن عبارت است از ازاله زنا اقل نفس متعفف ساختن او بصفات حمیده گو یا آن نفس که
 صفات سبعی و بی می داشت و نفسی دیگر متعفف بصفات علی و رحمانی پیدا آمد پس اینجا لا تقتلوا انفسکم
 چه مناسبت و مخالفت بانفس البته جهاد اکبر است رسول الله صلی الله علیه و سلم چون از غده بود یک یا غده دیگر
 باز آمد و رود و جهاد من الجهاد الا صغیر الجهاد الا که بر قال الله تعالی و جاهدوا الله و
 جهاده را و بین جهاد اکبر است قال الله تعالی و جاهدوا الله و جاهدوا الله و جاهدوا الله
 عدوک انفسک التي بین جنیدک و و حدیث قدسی است عا د نفسک فاعها قامت لمعاد
 نوشته بود و ندو در شارق گرفتن نفس تکلیف است و شرع تکلیف نیست اینهم غلط و شرع تکلیف لا یرطب
 نیست که لا یكلف الله نفسا الا و سعه کمال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الذین اغریرا فیکما
 سبیل و عد نفسک من اصحاب القبول و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الذین یؤمنون و لایفکون

عاقله بر میفرماید یا منتهی ال حد من ذل الشیخ یومین متناهیین حتی قبض نفق علیه سکن
 از بهانیت بپندارید که در بهانیت مسنونه باید که رسول صلی الله علیه و سلم از گرسنگی بگشت شکم می پست
 و پاهای مبارک از قیام الطیل تورم شده بود و در هر دو کف دست یا رسول الله قد غفل الله عنک تقدیر
 من ذنبک و ما تاخر فرموده و افلا اکون عبدا لشکوکا نوشته بود و نه که چون در میان علمای هر
 باطن تطابق و تقاضاست صلب مقصودین القضاة بر او قیام که صاحب من ازین قسم
 خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن با نقای علمای ظاهر و باطن کفر است و
 قتل شبه طایفه در حالت صحیح و یوشیاری گوید حکایت از نفس خود کرده بگوید اگر شخصی در حالت
 سیهوشی اگر از خود خون خمر باشد که حرام قطع نیست این کلمه بگوید کافر نمیشود و قتل و روایت که
 فی الکتاب القصة فلیف ذاکلن السكر باهشتم و عمل باهر مرغوب یعنی حسب سد سحانه پس علمای ظاهر
 که در آن وقت بودند اگر میدانستند که این سخن در سیهوشی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایت میکند
 چنانچه کسی در تلاوت قرآن بخواند انا الله لا اله الا انا و باوجود یعنی قوی القبل و داوود بنابر
 تعصب قوی او ندیش مخالفت آن علمای صوری با علمای باطن و پس بر مخالفت علم ظاهر و باطن است
 و اگر کسی بر علمای ظاهر اصرار مانع شود و دانستند که این سخن با قیادین کس صادر شده است انفسا
 علمای ظاهر هم معذورند و باور که حمایت اسلام کردند و بنا بر آن قاضی الانسینا و او خطا را بعضی کاف
 مثل جدید که بران قوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر برین قوی مهر کنیم عوام خود را
 که قوای علمای ظاهر باطل است و شیخ عین سخن گفتن جائز است از انصورت اسلام کاف نام غلط آید
 و قضاة عظیم فریاد و قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضائقه ندارد و الفتنة شدند من القتل نوشته بودند
 که کدام چیز است که آنرا حصول میکنند یعنی در ایشان فتنه آن چیست بعد درازی کلام در کتب سابق
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست محصول ایشان حقیقت
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله کثرت ثواب و دارا بجز او الله علم چه خوش باری است
 عینی لیتک تحلو الحیوة مريرة و لیتک ترضی و الا نام غصنا لیت الذکیر و یبکی

وینی بین العالمین خراب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جان را چه کند به نوزند و عیال
 خانان بپایند و دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی و دیوانه تو هر دو جهان را بکند به خرق عادت را نزل
 اولیاد السیج قدر و مقدار نیست شل جز و میز لعب طفلان میدانند و از باعث نقصت خود
 عیب بینارند و میگویند لکرامه حیض الحال باعث نقصت آن بود که درین خلقت است و حسب
 شهرت قال رسول الله علیه و سلم حیض من النساء فیها نیک و لیه بکاء صاحب فی
 او دنیا که تحصیل خلقت و دنیا موجب نقصان اجز است آخرت قال الله تعالی اذهبتم طیباتکم فی
 حیاتکم الدنیا رسول الله علیه و سلم بر رویاخته بود و نقش بر یاد بدن مبارک ظاهر شد عمر
 اگر بگفت یا رسول الله قصیر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله یا خالت رسول
 فرمودیم انت یا عمر اولئک هم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من بخواهم که برادران
 خود رسم کرانیا و رسل و زناد آنها همین حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار معجزات مر
 انبیا را ضرورت که بر آنها دعوت کفار واجب است کفار بدون معجزات یان نمی آوردند و انبیا
 دعوت میکنند مومنان برای استقامت بر شریع و تحصیل حقیقت آن انبیا را کرامت نمی باید که کرامت از
 او بیا در بعضی احوال مقتضای حال صادر میشود ولی اعتبار ایشان را شل حیض آن پوشیده سیدانند
 اکثر اولیاد که ظهور کرامت از آنها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کردند که چرا ظهور این کرامت از آنها
 والله اعلم بالصواب

مکتوب مفہم بولوی نعیم اسم براجی تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق
 محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب شفق مہربان من سلامت بعد از سلام سنت الاسلام و امتیاق ملاقات بخت
 آیات اضع رای باد احمد کہ نقیر تا تحریر رقمیہ ہر اخیر و عافیت است احوال مستوجب شکر الکی
 حق سبحانہ تعالی آنشفق و سلامت بر بندار شاو فیض کتر دار فقیر ذات شریف اغیبت پیدا
 دعای خیر میکند کہ ترا الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم بلن مرسولہ نجاست بی بی صاحبہ

حضرت الهام شده و بخدمت صاحبزادی عالی نسب مهدی شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعا کرد و مخصوصاً حضرت صاحبزادی که هرگز توقع این قیوم نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد و بلکه کم کسی از ایشان از احوال ایشان آفت است از غیر بسیار خوش شدند و شکر آبی بجای آوردند **مشفق من** هر چند ایشان صحبت گرامی الد بر گوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت صلوات فرموده بودند همیشه کلام ایشان صاحب کمالات مینمودند و مقامات بشارت علیه داشتند لیکن اثر نطفه پاکست که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر ناچار میسر میشود خدمت ایشان میکند و گریه و جی و اسعاش ندارد حق تعالی در ستا بفراترت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت انداخته الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ نشده باشند بندگان میدارم که از نوازش آنجناب حظ بردارند **مشفق من** صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ است و زنی باین صاحبزادی بی ادبی نمودن بحاکمیت ایشان شیخ ایشان را از بخشودن پیش آدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مرا در پیش گرفته و بر پیشانی من میزد و او را بسیار مهربانی فرمودند **مشفق من** در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوٰه والسلام توجه باشد خوبست و در هر مقام که قوت بجز سدا از نعمت معتبر ترست حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام غلت رفت از نیکو چرخ قوت و انتقام حضرت ابراهیم رحمت ایشان را تحمل میگوید خلیل الله لقب یافتن حق تعالی میفرماید و تلك حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه من فروع درجات من الشاهان بابك حکیم علیو و هبنا له اسحق و یعقوب و هبنا و نوحا هدینا من قبل ابایت نوح علیه السلام را احتمالی نیست برابر ابراهیم شمرده از دنیا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد و حبیب است احسان پدر میتوان شد فضل آبراهیم همین حکم دارد و **مشفق من** اگر در حقیقت احدی متوجه بوده باشد مضائق ندارد و مبارک است که حکم الله فی مدایق قرینا و ذلک علی الله بغير نیاز مقام قبول استغفار فرموده **مشفق من** عالم تمامها ظلال ارضه صفات و تعالی است فظلال وجود و قیامت مگر قبل فخر و قیام عالم اظلال است قیام ظلال بصفت است که اصول ثنائیست قیام صفات ثنائیست قیام شیوات ثنائیست

پس در عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات در ظاهر مختلفه و مراد از آنچه صوفیه میگویند عالم الکبریا
 شصت و هفت فی جیز و لحد بین ست چمن طلال او جو مستقل نیست اندا با عرض تعبیر کرده اند بالجبار و همچنین
 مدحی روی مردم میست برایت او چو جانست جهان چون گایند کالبد از وی کیست آید
 اینجه گفتند از تنگی عبارتست در حدیث و صفات الهی قید السموات الارض من فیهن آمده گشت
 اینجاست قوله تعالی و القوان الحیدر انکارم که رمزی از قیومیت حق تعالی باشد یعنی قیام حق تعالی
 محض است تعالی قسم بقدر آن مجید و کفایت معنی اطلاع دارد که میگردانند و ان جاءهم من عند ربهم
 بلکه از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند از آن سوال از جنس ایشان ای برادر حق تعالی بعضی از کائنات
 خود را که جنس فضل و بطفیل سرور کائنات بمرتبه کمالات نبوت میرساند و او را از ذات بحت ربانیت
 میبخشد و تعلیقات الهی بر وی فیضان نمایند از زمان او را ذاتی موجود به عطا میفرماید که قیام وجود و توحید
 وجود این کس بآیات موجود باشد و قیام ذات موجودیش بذات اسباب الوجود و مرکبات کمالات نبوت
 رسالت است مرکبات کمالات مالت کمالات مرکبات کمالات دلی الغرم قیام قیومیت است با تمام کمالات
 همسانی نیست الا ما شاء الله پس اگر شخصی را حق تعالی بآید و دست سرفراز فرماید در آنوقت قیام تمام عالم
 که علم از حق تعالی در ذرات موجود و میاشد و قیام ذات او بذات حق جل جلاله بر کس را که حق تعالی این دست
 میسر فرماید سنا تا بل السموات الارض گویا همه اجزاء و اعراض حسات او میشوند ذلک فضل الله یقیناً
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مسئله** آنکس که حقیقتش با وجود او بهتر از سه پند و نیا و شد
 آنکه گوید که رفت احمد فلک سرمد گوید فلک با حمد و شد **مسئله** علی الله علیه و سلم
 قللی حسنه موده بود و مذکر چه کلمه و خط و نصیحت باید نوشت **مشفق** من بر چند از روشن معظمت خالست می آید
 و تا زیاده قول تعالی انما من الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تفلون انکم با فلا تعقلون و انما
 تعالی یا ایها المؤمنون تعقلون ما لا تعقلون کبر متنا عند الله ان تقولوا اما لا تعقلون ان ان
 باز میدارد و لیکن نظر بریکه مقصود از این آیات منع از امر معروف و نهی منکر است بنا بر امثال امر متناهی و نهی
 منکر که از رسیدن تم تو شایسته بر کسم الله الرحمن الرحیم ای برادر پادشاه و فقیر و عطار و کناس همه بنی آدم

از یک عیس تنه با وجو این گرا بدشاهی عظیم الشان کثیر العطا یا و الاحسان بسبع القهر مان فقیری را
 بسوی خود بخواند و او را متوقع انعام و احسان و قرب منزلت رفیع شان فرماید فقیر از آن بادشاه و گرد و آس
 سمیت کناسی بخش اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور چنین پادشاه اگر بسوی
 او پشت داده بکناس اختلاط نماید کبر و قهرمان سلطانیه البته متعقی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد
 که رب العالمین آنجفاقت جلال و جلال عظمیت و کبریا بنده را بسوی خود بخواند و میفرماید من بقرب التسلط
 اقرب الیه ذمرا و محب و در برابر سالت فرستاده او را بسوی خود بخواند و منتهای برکت و سرجه نعمتها
 دیدار خود متوقع میازد و به خط عذاب و دوزخ و زقوم و عید میکند و این ناکس از قرب منزلت دور گردانند
 بدینار دنی و شنوات آن توبه میزند و میداند که او تعالی حاضر و ناظر است بیگناهی و بیچیز بر وی مخفی نیست
 بیهیائی و دیر و قیست نقل است که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فرماید که شوهر من فی دیگر سخا به او را
 از آن باز دارم قاضی گفت که او را از آن منع نمیرسد حق تعالی میفرماید فاعطوا اطالبکم من النساء
 هفتی و ثلاث و رایع آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عیبت و حجاب چنانچه نبودی حسن جمال خود را
 بر تو ظاهر میکردم و انصاف میخواستم که شخصی که مثل من به صاحب لر با میسر شد از من و بگرداند و بدین
 پر دازد او را چگونه روا باشد اتفاقا در آن مجلس صاحب لی نشسته بود و غره ز و دیوش شد و اتفاقا در آن
 بعد ویر با فافت آمد حالش رسید گفت و فقیه که این زن سخن گفته هاتف ندا داد که این ضعیف یاس حسنی که دارد
 چنین میگویی یا اگر حجاب عیبت و کبریا مانع بودی جمال خود را هر کرده انصاف میخواستیم که کسی را که مصابت
 مثل من ممکن باشد از آن در گذشته بکسان نالائق و امور لاطال مشغول شود و را چه باید گفت **بلیت**
 و من مثل این بکون مثل و لیس یکون فاطلین تعبدن انسان اگر حق تعالی را تصفیه بفرست
 از عیبت و جلال جمال اندوختن کند که حق تعالی هیچ و بصیر و علیم است این پیر بردی غالب دستولی شود و بفرست
 که خوف و خفیت بردی غالب شود و بفرست که از نام و فضیلت او احترام نماید و در طاعت او بکوشد و چون دانند
 که حق تعالی مطیعان او دست میارزد و او را با خدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او تسکند و شود و حکم المثل
 مع من احب میت در ایام و از میت اقرب میت بدات بخت سدا لهذا حضرت شیخ زکریا بیان مینماید

مراقبه تریب ارشاد میفرمودند اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جلال
و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال اعتبار آن که این ملاحظه بروی استولی میشد و حق تعالی با غنمت و کبریا و جلال
و جلال و دال و نمک میگردد و دوم مراقبه آن الله علی کل شیء علیم میفرمودند و چون صوفی شوق
این ملاحظه میکرد و این بر روی استولی میشد بار سوم مراقبه آنه سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق
تعالی حاضر و ناظر است چون این بر روی غالب میشد چهارم مراقبه محبت میفرمودند و هو معکم
اینها گشت که ملاحظه محبت همچون ناید چون این بر روی غالب میشد پنجم مراقبه اقبال است لایزال
لحق اقبال لید من جل الوید چون ملاحظه اقبال بحال سد بار ششم مراقبه محبت ارشاد
میفرمودند حق تعالی میفرمایند محبت و محبتی که بر روی این پیکشت شود که خدا ما را دوست میدارد
بیشک و در محبت با خدا حاصل می شود پس بعد از این سه مراتب و شوق آن سه مراقبات مراقبهات محبت
میفرمودند و در مراقبه اول در دایره ارکانست در اول لایت صغری و بعد فای قلب و لایت صغری
مراقبه محبت است و در دایره اولی از ولایت کبری پیش از فای نفس مراقبه اقبال است و بعد فای نفس
و دایره ولایت کبری و بعد مراقبه محبت است که نفس مطهره رضی و محبت محبوب گشته و در کمال است
ملاحظه صفات الهی نظر ساقط میشود و ذات محبت بطور میا شد آئینه گفتگو برای ارباب علم و بصیرت است این
کلام طویل که تعلیم آمده مستفاد از حضرت شایخ مرتضی رسول کریم صلی الله علیه و سلم و حدیث از جبریل
علیه السلام بیان اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبدوا لی کما تعبدون الله فان لی
فکری تر از آنه یولیکافی مستعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس که نسبت جمعی باشد ملاحظه
خود یولیکافیست یعنی هر کس که این بر روی استولی باشد حق تعالی برین حاضر و ناظر است و همچنین است
از عبادت تملذ و از معصیت محترز خواهد بود و الله اعلم کی از دوستان فقیر نوشته که اکثر اولیاء الله شوق
اعلی مراتب نبشته اند و بسیار حج و ثناء شوق نوشته اند و امام محمد غزالی رح گوید که شوق کرده و حب ابر
عشق در حج داده و بی غیر نگفته اند آلفته نمودن محبت و عشق و شفقت تعریف حب و عشق و تحقیق و آلفته
انچه نزد صاحب باشد بنویسد فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخیر مت سامی هم فرستاده

تعارف محبت

اگر بنده این منظور را بداند بسم الله الرحمن الرحيم از حب و عشق نوشته بود و مناسب من معنی حب
تفسیر قوله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی يحببکم الله ما من شیء الا لله بنوی نوشته که حب المومنین
الله اتباعهم امره و اتباعه طاعت و اتباع و هم رضایه و حب الله المومنین ثوابه علیه و
ثوابه لهما و در حقیقت این تعریف محبت نیست بلکه تعضای محبت است و تفسیر بنیاد و کمال
المحبة میل النفس إلى الشيء بكمال در او فییه محبت محلی علی ما یقر به الیه و در حقیقت این
تعریف محبت صفاتی است تعریف محبت آنی نیست و نیز و فقیر حب با استیلا و استمال قلب محبت
بفیسکیه باز دارد و از او روح بسوی غیر او چاره نباشد و او تو بود و او بسوی او و او بسوی تو
العشق ناز محرق ما نسوا المحبوب یعنی یقطعه عن قلبه التوجه إلى الآخر المحبوب فلیجده لیساً ملساً
کأن لم یکن فالوجهی غیر محبوب به حتی یسقط عن نظره یبصره نفسه کما لا یوری غیبه
این تعریف محبت بنده هست حق تعالی از قلب و استمال قلب بنده هست پس محبت حق تعالی عبارت
از انس با حق که تقشیر باشد جذب بنده را بجانب خود و نگذارد که توجه بسوی غیر او شود پس محبت
فروع محبت خدمت است نه ادق تعالی میفرماید یحبهم و یحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرد و لفظ
عشق در کلام خدا نیامده است در کلام رسول صلی الله علیه و سلم کمتر آمده در کلام الله و الذین آمنوا
بما هدانا لله آمده و الله تجلت عمارت از افراط محبت و عشق هم در لغت از افراط است اما که گفته
القاسموس یارب التبارقوان گفت که در عشق در قرآن آمده است لیکن در رسم تقدیر گردد در فراموش محبت
عقل محال و عقل محاسن بیکار سازد آن فرط محبت عشق گویند محقق فرط محبت پس سکر و مستی
عشق لازم است این از تنگی حوصله است و اگر حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که زیاده تر شود
افراط کند عقل بجای خود باشد و حواس بیکار نشود و لذا بر حق سبحانه تعالی تعظیم صادق می آید و در
از اسرار الهی است که معنی محبت عاشق گفتن بر روی تعالی صادق نمی آید چرا که محال است که محبت
صفات الهی را بیکار سازد و لا یغنیه شأن عن شأن میانه انبیا و صحاب کرام و انما این است و بن
اولیا است که حوصله آنها وسیع و استعدادشان بسبب مالیت محبت آنها اگر باشد و دوستی بیکدیگر

تعارف محبت

حواس آنها را بر هم میازد و مکر و استیلاشان نمیکرد و منعم و پندار از تنگی و محله تنگی گذشت و انانی گذشت بر سر
 عالم صلی الله علیه و سلم غیر از سبب آنکه ماعرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك و ما
 كشوا و الله انبیا علیهم السلام بخدا را بدو نمی دانند و حبیب الله موسی گویند و با عشق الله موسی می شناسند و کمر
 او نیاز الله و ستایش عشق و غیر اینها عشق را بر سر اعلی از حب یکدیگر زیاده است که عشق عبارت از فرستادن
 محبت است و فرستادن محبت الهی از نفس محبت دل و اعلی است و الله اعلمت مولوی در دم میفرماید عشق
 هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق ایامه المین حبیب بود و آنچه امام خواجه الاسلام محمد غزالی
 رحمه الله علیه بیان کرده عشق آن نگارنده و گویند و خواه مقوله مفهوم میگردد و در ان مقام نظر ابرو بر سر است که
 از لوازم عشق است از تنگی و محله خرسیده و فقط محبت خدا را سر مودع و محو دست لیکن اگر با محو باشد
 از عشق بهتر باشد مشفق در راه خدا جمله ادب باید بود تا جان باقیست طلب باید بود
 در یاد ریا اگر کجاست ریزند کم باید کرد و خشک لب باید بود مقتضای فقط محبت آنست که
 امتثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بخوبی در عالم انزلی از رسیدن جبر و ایت کرده که
 حق تعالی را در قیامت باز دارد و دوزخ اندازد و کفار را فراید که اینها محبوب و معبود شما بودند شما همراه
 شایع دوزخ برید و آنها از بتان میزای ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبول کنند آنرا حق تعالی موعود
 کامل انصاف باید که بان شاد و دوزخ خود را بیندازد آنها بجز و حکم خود را در دوزخ اندازد و دوزخ بر آنها برود
 اسلام باشد و منادی آواز کند و الذین امنوا اشد جاهله و کافران با کراه در دوزخ انداخته شود لیکن
 اگر از شرط محبت سکر و مستی باشد خوف و ذاب طمع ثواب در میان نیاند و لهذا منقول است که را بعد بصری
 وستی آب در دوزخ آتش گرفته میرفت پرسیدش که کجا میری گفت بخوابم که دوزخ را ازین آب هر دو کنم
 بهشت ازین آتش سوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف و دوزخ طمع بهشت کنند بلکه فالصا صبر عبادت
 کنند و جناب انبیا علیهم السلام آنچه فقط محبت استند را به پیچ راه از آن بی شنیده بودند و با آن همه براه که رسید
 صلی الله علیه و سلم و قرأت قرآن برایت عذاب گذشتی تو میفرمودی هرگاه برایت محبت و مدح میرسد
 سوال میگرد و حق تعالی از مسلمانان میفرماید که میته تعالی جنو به عن المضاحح یدعون به خوف و

طسعا و ماکرهما ههنا یفعلان پس تفاوت مرتبه زمین در روایت میدین چیست شخصی که سگ را بکشد
باش و ای امثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ عذاب و خاطر او را موش باشد و خائف
چندان شود نیست شخصی هوشیار است عذاب و دوزخ را میداند و عاقبت ترسانست با وجود آن باز
امثال امر خود را در دوزخ اندازد و عذاب کار نیست بقول محمد گوی که مکتب دوزخ که در دوزخ است
بسیاری برین است و هر کس که در دوزخ است و عذاب نام نیز نیست که عذاب است و قوله تعالی قد شغلنا بها
ضمیر در نوع شغل است بسوی و است و جاتا نیست از تشبیه یعنی قد شغلنا بها یعنی شغل است
شغل قلب را دارد و دل را در دوزخ و شغل قلب را دارد و شغل قلب را دارد و شغل قلب را دارد
و تفسیر با لغت است این شغل غرض از مراتب محبت است آن کسی تعلق خاطر را به نام نهاده باشد و شغل
و لا شغل فی الاصل و در حقیقت محبت امر است بسیار است مختصر در پنج نیست -

سنة ۱۰۰۰

مکتوب هشتم بغیر نیری از سادات در باب تجویر لعن بر نیری سید احمد
الحمد لله رب العالمین و صل الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین
در باب لعن بر نیری سادات است و ما قول است امام اعظم علیه السلام و فی فقه کافی رحمة الله علیه
در فقه اکبر از آن منع کرده و امام احمد بن حنبل هم و اکثر متفقیین مثل ابن جوزی از ارجا نکرده و شافعی و مالکی
تقاضای لعن در شرح عقاید شیعی همین قول فقه و جماعتی درین دوزخ نظر بر اوله و فقیهین بگویند و در دوزخ
در لعن البیضا معات وقت اشتغال است بیافانده و در قول حضرت امام اعظم علیه السلام است که ما
احمد علیه السلام بخادی از ابن عمر روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم را شنید که میگفت اللهم العن
فلان و فی روایت عنده اللهم العن اباسفیان اللهم العن الحارث بن هشام اللهم
العن سهیل بن عمرو اللهم العن صفوان بن امیه فقلت ایس لک من الکافر شیء
او یتوب علیهم و بعد بهم فانهم ظلموا قال البخاری فقیب علیهم کلهم و رو
البخاری عن ابی هريرة و بعد استلال الله تعالی فی رسول خود را لعن کفار منع کرده و فرمود
که درین کار سخن گفتن چه فائده است و خداوند است اگر خدا خواهد آنها را اسلام آورند و توبه کنند

قول کند و اگر خواهد گفت منم و اردو آنها را غایب کند بجهت آنکه آنها ظالمان اند و بعضی روایات
 مسلم آمده که هر عاقل و ذکوان اهل چیر و چون از آن سرور غدر کردند و نذر بن عمر و انصاری و غیره
 هفتاد و کس از قرآن مجید یعنی آنکه جمع جمیع قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم را سخت عزم آورد
 و بر آن لعن میکرد و از زبان این آیه نازل گشته و لعن ممنوع شد و مروی است که جبریل علیه السلام نازل
 فرمود و گفته یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله ما بعثک لعنا و لا ساء بالانما بعثک رحمة للعالمین
 لا اله الا الله شقی الاینه یعنی ترا حق تعالی برای لعن سب نفرستاده است برای رحمت فرستاده است
 و هیچ الهی نیست که جمع کتب و انقض است مرویست که چون امیر المومنین از اصحاب خود شنید که این
 شاعر لعنت میکند فرمود ایا که ان تکونوا سباً کاین یعنی من کرده میدارم که شما سب کنید
 باشد چه جوار لعن آنست که جوزی روایت کرده که قاضی ابویعلی در کتاب خود معتد الاصول گفته
 از صلح بن ابی بنیسل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر مردم گمان سپردند که ما مردم یزید را در
 سید ایم احمد روایت گفت که ای سپهر کیهان بخدا و رسول داشته باشد و اودستی یزید چگونه روا باشد
 به چرافعت نگردیده شود بر کسی که ابروی کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا بر یزید لعنت کرده
 است گفت فلی عسیتوان تولیتوان تفسد و افی الارض و تقطعوا ارحامکم اولاد الله
 لعنهم الله فاصحهم و اعمی ابصارهم یعنی قریب است که روگردانی کنید شما ای مردم و فساد کنید
 زمین و قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده یعنی مردان و عبا بیان که در
 خدا و شما کردند و فساد نمودند و قراة امیر المومنین علی رضویان تاویل است که بخوانند ان تولیتهم او
 و او که سلاصتی للفقول یعنی ان تولیتهم یا ایها الناس و لاه جازة خرجهم معهم فی القننه و عادیهم
 اولاد الله الذین لعنهم الله فاصحهم و اعمی ابصارهم یعنی ای مردم و قتی که شما با شما اطمینان
 قریب است که شما همراه شان در فتنه و فساد برآید و دعا می آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها
 باشد که بکنند خدا آنها را از حق و لیل و لیل که حق تعالی در قرآن میفرماید ان الذین یؤذون
 الله و رسوله لعنهم الله فالذینک و الاخرة غامر است که مرا و از این خدا اذیاء اولیاء است

بجای آن مضاف یعنی یوزون اولیا را در ورسوله و درین صورت عطف رسول از قبل عطف خاص است
بر عام برای زیادت اتمام نام عطف جبریل بر ملا که در بیان تاویل است حدیث قدسی که خارج
از حدیث است که قال الله تعالی من عادی الی ولیا فقد اعد الله له عذابی بالحق امره بقیسی هر که با ولی خدا
کرد پیش با خدا برای تنگ بر آید پس ایضا امام حسین علیه السلام که در شتر پیرا ولیا را بدست ایذا رساند است
و نیز ایضا رسول صلی الله علیه و سلم ظاهر است رسول فرموده صلی الله علیه و سلم فاطمة یضعه منی
علاها و یؤذنی ما اذا صافق علی یعنی فاطمه پاره ایست از من بچرخش میکند و از خوش میکند مرا
و از خوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند او را و اخرج احمد بن محمد و الحاکم ان البیضا علیه السلام
قال من احب الحسن بن الحسین فقد احب من البضیه فقد افسدته و شری احمد بن الحاکم فی الاذ
والا کمر و غیره عن یعلی بن محمد بن حسین بنی و انما من حسین احب الله من احب حسینا و یذکر
و غیره از انس بن جابر است که روایت ابن هذیل یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العرب
یقال لها کمر بلا من شهد ذلك مشک فلبسها من اهلها ما ریت ولات ارنه برانگاه ایضا
حسین علیه السلام ایذا آن سرور است صلی الله علیه و سلم و انما بن عباس مرید است که این آیه در حق
عائشه رضی الله عندها و تنبیه منافقان بر روی تهمت کردند و قضیه فاکل زین عم معلوم میشود که سر کار فرج
و اهل بیت غیر بر این بنا کرده ایذا را تغییر کرده و ایذا خدا کرده و مستحق لعن شده و چنین است حکم سید
تغییر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه و سلم الله احب الی الله لا یخذل و هو غرض من الله
فمن احبهم فحبب الله لهم و من البضیه فیض البضیه من اذا هم فذلک اذی من اذانی فذلک اذی الله
فیوم شاک ان یاخذ رواة الترمذی عن عبد الله بن معقل و زندی و حاکم و ابن جریر از حسن بن
علی علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را نمودند سلاطین بنی امیه بر سران
آنحضرت ازین امر ناخوش و خجسته شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را انما اعطاک الکتب ثم
ان ازلناه فلیست القدر لیل القدر حیر من الف شهر لکبای بنی امیه نازل شده فاسم صدیقی گفته بود
استاد کردیم سلطنت بنی امیه هزار راه بودند که در زیاده یعنی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت

اسم او در ملک اسلام فرستاده شد چنانچه حق تعالی بوسیله راجا بنده دین او و همه کرده بود و در حیات دنیا
 و بعد از وفاتش قال الله عز وجل و ما محمد الا نذیر من قبلنا قد جئناکم بالبینة و فی الاسلام و ربه فانی
 بعده یوشع بن نون انبیا شد و فتح شام کرد و بلاد شام و بنی اسرائیل فست کرد و کهنه و عده خدا را کشته
 محمد صلی الله علیه و سلم در وقت خلافت داشتند بنی نجران گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه فانی فانی فانی
 او را و کشته شد و بیکه که اب انیس فنی شام عراق بخیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شد
 چنانچه این امر بطریق متعدد و از علی بن مرویست در فتح البلاطه قول علی رضی الله عنه ان هذا لا یرحم
 یکن یضرب و لا حد و لا بکفر و لا بقتل یضرب الله الذی اطلقه و جده الذی اعز و ایدیه حتی یبلغ ما یلحق
 طلع من حیث ما طلع و من علی موعود من الله حیث قال الله و عدل الله الذین امنوا منکم لا یموت
 فانه یضرب عده و ناصه جندة الی آخره قال رضی الله عنهم بن آیه دلیل است بر صحت نبوت که اخبار
 بنیبت بقیمه که بوقوع آمده پس بخبر است دلیل است بر صحت خلافت خلفا و این اگر از بن آیه مراد باشد
 خلف در وده الهی لازم آید و آن محالست چرا که موعود و موعود یعنی صحابه موانع مانع خلفا را هیچ جمعی
 بود دلیل است بر صحت مذہب سنت جماعت بودن بن شان مرضی خدا و بر بطان مذہب و انصر
 که آنرا میگنید که آیه همیشه خائف مانند و قیبه میکردند و اما در ممدی موعود از خوف اعدا ظاهر
 و آنچه میگنید که بعد از ممدی این عده بخبر خواهد شد که نگردد این قول میگید بغینه علی سوال الله صلی
 علیه و سلم از آن سرور روایت کرده فرمود که خلافت بعد من سی سال باشد پس سلطنت باشد و سی و شش
 بشمار خلافت ابو بکر و سی و شش سال خلافت عمر و سی و شش سال خلافت عثمان و از ده سال خلافت علی شش سال
 یعنی با یام خلافت حسن بن علی بغینه اعتبار کنو کرده و خلافت ابی بکر و سی و شش سال و خلافت عمر
 سی و شش سال و عثمان و از ده سال علی و سی و شش سال و از ده سال حسن و سی و شش سال و از ده سال
 این آیه دلیل است بر کفر زید و امثال او و اتباع او حیث قال و من کفر بعد ذلک فاولئک هم
 الفاسقون امام بنوی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسی که کفران این نصبت کرده قاتل بن عثمان بود
 و تفسیر میگویند که این آیه اشاره است از زید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام را و همراهم را و را

منکست
 لیکن صحت نیست
 منکست بعد از طلاق
 و زنی

ابراهیم بنیه نبوت الهیات کرد و بی حرمت کرد ناموس آن مرور را و لشکر برد نیز فرستاد و غارت کرد
 و مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روضه السیستان را بیاض جنت خراب کرده در واقع حیره چیز را کرد که
 زمان از بیان آن کوتاهی میکند و تحقیق بر بیت اندزد و عبدالمعین بن سیر را که نوامید بود که و پس برین عصبه
 بود کشتن فردی از حسان وایت کرده که چنان کی از غلامان نیز بود کسانی را که در پیش کشته یعنی انصهار
 و تا حسین یک لکه دست نهرا کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که و قید که حاج عبدالمعین بن سیر کشت
 اسما و بنی ابی بکر گفت که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم و تحقیق کند با و میداد فاما الکذب
 قرأیناه و الله البید فلا خالک الا باه نال عبدالمعین عصبه الکذاب و الخیار بن ابی عبیدة البکیر و حاج
 ابن مسعود یعنی ملاک کنند مسلمانان و روایت که یزید روز یک حسین علیه السلام کشتن قیما خواند
 و خبر که مضمون آن تپا آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه و سلم انتقام کرده ام از روز بدر است
 آن ابیات تلین بریت مست سبت و لست من جند ابی القنفذ من بنی احمد ما کان قد فعل
 و خبر را حلال گفت فان حرمت یوم علی دین احمد فعدا علی دین مسیح بن مریم و آل محمد صلی الله علیه
 سلم را بر بنبر با سب میکردند و میان هزار ماه درین گمراهی فرصت یافتند بعد از آن حق تعالی از آنها
 انتقام کرد و چنانچه از قاتلان محیی بن ذکریا انتقام کرده بود آنکه کسی از آنها باقی نماند و روایت که سب
 حضرت امام حسین را پیش یزید بیشتر از نجافه و یصوصه ای فرود آمدند بران صومعه مرقوم بود و بیت
 الرجامة قلت حیث شفاعة جده یوم الحساب از ان اسب پر سید نکلا این است
 که نوشته است گفت از قدیم مرقوم مست نید انم که کلام کس نوشته است غرض که کفر یزید را از روایات
 ثابت میشود پس دوستی لعن است اگر چه درین گفتن فائده نیست لیکن احب الله فی مقتضی است
 والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات میسر آید از
 عظمت باید شمرد و طالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون مانع کمال فساد و سوء عبادت است

زمانه اگر کسی اندک توجه بوی خدا میکند سیف برکات فروز از مدی بنی سیرالایان با ابیاری شکران
 مشغول بقدا بیکره و من شوقی انشاء تعالی براه رست می آرد و خود و بجهت تمام باقی است
 از برکت زما در حیزه سموری اوقات زخیرات و ترک محاسن اغیار و مودظن و نفس و غیره
 در حق سائر اناس استقامت باید فرموده استقامت فوق الکرامه است نهایتش بر ریاست
 تو در ولی نعم این آن که بر وازد بجای جان خود نباشی بجان که پر از الله معکرم این است و کشت
 اشاکم و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و الحمد لله والصلوة علی رسولنا محمد و آله
 اللهم اغفر لی واکفانی فی الدین و فی الدنیا و آتاهم کمال متابعت سید المرسلین و موافقت
 صلی الله علیه و سلم و علی العلیین امین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنا من اصلاص المسلمین ارحام المسلمات و علمنا
 بعثته سلاک نباء و افضل الرسل و الایمان بمن هو الایة الکبری المقرب و من هو النعمه
 العظمی المقتم و صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه ائباعه اجمعین و اشکر علی ما هدانا الله
 و احیاناً علیه و حقاً لا نقاس او اسر علی انه الصالحین و اولیائهم الکاملین حفظه العزیز احمد
 الفاروق النقیض المجدد کافا لثانی السید السند محی الدین عبدالقادر الجیلانی
 غوث الثقلیدیه السیاقا فصل الکامل معین الدین حسن السنجری رضى الله عنه و
 اسلافهم و اخلافهم اجمعین ارجو من فضل تعالی ان یمیت علی اتباعهم و محبتهم و یحقق
 فی دار القرار و ما ذلک علی الله یغفر بعد از مد و صلوة فقیر محمد شاکر الله بستان حق و
 یانی نبی نبویه که عمرین عاصی هشتاد و سال سیده و حقین که عبارت از مرگ است بر سر آمد و فنی نگذاشته که
 چند طریق و صفت برای اولاد و احبابی نویسد که رعایت بعضی از ان برای ذات فقیر غیب و غیره است
 و برخی از ان برای وستان فرزندان ضرر و نفید است اگر نوع اول را رعایت خواهند کرد در دفع
 از امانت و خواهم شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد و اگر در رعایت و انگیزه اتم شد و اگر نوع ثانی را

رعایت خواهنگر و ثمره آن در دنیا و عقبی بیک خواهند دید و گرنه تمهید خواهند دید نوع اول آنست که
 در تمهید و تکلیف و غسل و دفن رعایت سنت کنند و دو چادر زرانی که حضرت ایشان شنیده می باشد بپوشانند
 فرموده بودند در آن تکلیف نمایند و علامه خلاف سنت است و نیست نماز جنازه بجماعت کثیر امام
 صالح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم سلیمان یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه بخوانند و بعد
 مردن من سوگند دینی مثل دهم و ستم و هلم و شمشایی برسی بیج کشند که رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم زیاده از سه روز نادم کردن جائز نداشته اند و امام ساخته اند و از گریه و زاری زبان را منع
 بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها راضی نبود و با اختیار خود کردن از کلمه و در دو ستم
 و آزار استغفار و از مال حلال صدقه بفقرا با تخفایا و فرمایند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 الميت فی القبر کالغریق المغمور یمنظر جموع ما یتلوه عن اب و اح او صدیق بعد مردن این
 در ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف وضع نمک و طلاک تصبیه که در
 ملک خود داشت از ایشنت سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم الله و دو سهام بصفوة از یک
 سهام بفلان و یک سهام بفرزندان فلان و یک بفرزندان فلان و فروخته بلیغ شدن بپسندیده هر یک
 مالک حصه ساخته بود و لیکن تا دم زینت و حصول عجم حصه با و لا و هر دو دختر سید ادم و باقی را
 سید کرده یک حصه برای بیچ خود میداشتیم و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان میدادم بعد مردن
 من هم تا وقتیکه دین من ادا شود و بیچ قیم تقسیم کرده حصه من بفرزندان من میداده باشند و این بلیغ
 میدادیم بفرزندان ادا داده مراد و فرغ از الله ما زاد تفصیل قرضها که در ذمت در بند
 اخرا طاعت و در دنیا نوشته ام و چندیهای مهری من نزد فرزندها است در ادای آن تمام
 نمایند و سید شریف حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بمقدور خود دست کردن لازم چه
 دانست علی الموسی قد لا یكلف الله نفسا الا وسعها فقید در سال تمام ده من گندم و بیج نشین
 در سید نقد بایشان میدادم ازین نقد و نشود و ده بیکه زمین چاه سیدانی و والد و والد و لیل الله از
 طرف خود برای مرزا لادن وصیت کرده بود بایشان میرسد و من از طرف خود سبت بیکه تمام

زمین چاهی فرو ریز از موضع نگه جای ایشان مقرر ننوده بودم لیکن ایشان بران قبضه کرده اند کمین
 گندم و یکه و پیر نقد و راه پاسبان میدهم درین هم قصد نشود و موضع نگه میراث بد پیری جدا
 من نیست محض قصد حق حضرت مرزا صاحب شهادت رضی الله عنه در ادای خدمت ایشان
 تقصیر نماید نو عهد گیر که برای پس ماندگان بقصد است آنست که دنیا را چندان متبذرنه دارند اگر
 در عطی و اکثر و جوانی می نیرند و بعضی به پیری می رسند تمام عمرشان هم در اندک فرصت شلای میسر
 نیند آنند که گرفتار عالم آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر بانه محتالی میفرماید اذ الشماک العطر
 الی قوله علت نفس ما قدمت و آخرت الهی باشد باین لذت قلیل که آنهم سیخ کشی میسر شود
 لذات قوی و الهی را بر باد دهد و بالآلام ابدی گرفتار شود و نگوید باشد تنها پس بایک مصلحت
 و مصلحت دنیوی با هم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم
 میدارد دنیا هم سوانق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود علی الله علیه و سلم من جعل الهوم همما
 واحدا هو اخرته کفی بالله هم دنیا یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصود و مقصد خود را در مقصود
 آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
 گناه باشد که دنیا هم او را دست نهد و چنانچه بیشتر درین مانه همچنین است پس خسر دنیا و الاخرة شود
 اگر دنیا دست دهد و اندک فرصت دال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود فقیر بخشم خود نیز ابرار
 مردم نادیده که بدولت میدهند با نازا نماند اثری نماند و فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر و دست
 قضا مبتلا شدند هر چند آنچه میاید حق این خدمت از ما دانند و مقصود ما ازین فقیر بر تقصیر که بیشتر
 عمر در زمانه فاسد تر یافته از نیت نامدم و مستغفر امام باجول الله تعالی طبع ازین خدمت نگردم
 و از اکثر بنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی ذلک از نیت فضل الهی امید مغفرت دارم
 مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما برکت همین عمل بکلیه مسلمانان بلکه بنود هم هر کس که ملاقات کند
 مغفرت داشته و غنیمت شمرده و اگر نه ملا بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از باطن کسی دیگر از
 چه خبر است این نیست بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی گرفته

نیست و مضر عمید هر یزدان مراد حق پس از سر نمان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند
 طمع و خاطر داری ناحق را دخل دهد و بدوایت مقبره معنی جل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت
 دنیوی آنست که در شاکست دینداری منظور دارد چون درین نامه درین شهر مذکور است انصر
 بسیار شیوع یافته است شرفا بیشتر بر علیه نسب ارفا و معیشت نظر میدارند اول عایت من باید کرد و
 کسی رضی یا شتم بر نفس اگر صاحب دولت عالی نسب باشد نباید واد روز قیامت سوای دین
 تقوی هیچ کار بخواند آمد و نسب انخواهند پرسید عمو درین راه فلان این فلان چیزی نیست و
 و دولت اعتبار ندارد که شوق از تداول است المال غایب و سلیم و دیگر باید دانست که اکمل
 الاکمل از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر کس بر قدر باری
 شایسته بهم رساند در باطن ظاهر و صفات جلی و کسی علم و اعتقاد و عمل و عبادات و عبادات انکس
 همان قدر کامل باید دانست هر کس در شایسته و خیر از آن قاصد است همان قدر در آن قصر
 باید دانست و لذا بحجت کمال اتباع سنت منینه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی ساقی
 برده اند و همین کمال شایسته بحجت کمال متابعت دلیل است بر فضیلت شان اگر مکت قاصد است
 از کمال متابعت انجذاب کوتاهی کند و برادای و اجابت ترک محرمات مکروهات و مشبهات عبادات
 و عبادات و معاملات و خدمت و معاملات قناعت کند انهم بسیار غفیت است گوشت نوافل و اولیای
 مستجاب کمال اشتغال بنین و عبادات و عبادات از و میر نشود رسول فرمود صلی الله علیه و آله
 و سلم من اتقى الشبهات است بالدينه و مرضيه و من وقع في الشبهات وقع في الحرام
 ای حیث فی تصحیح حق تعالی میفرماید ان اولیای الا المتقون نیست و نشان انداز متقین انهم
 عبارت از ادای اجابت ترک محرمات و مشبهات است از کثرت نوافل و ایان مستجابات و تعجب محرمات
 رزائل نفس است از نفاق و عجب کبر و حقد و حسد و طول الی و هر من دنیا و مانند آن
 بعد از آن محرمات که باضال حوائج تعلق دارد و در کتب فقه مبین اند و اگر هست ازین مرتبه کم و بیش
 کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس انچه اتملاف حقوق العباد باشد از آن جهت

باید کرد حق تعالی کریم است پیران عظام شفیع انداخته ایم نفوس مستحق العباد و شمشیر نمی آید
 آیات و احادیث در نیاب بسیار اند این قیمة کل آن تواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون
 من لسانه ویذره و حدیث ان محب للناس محب لنفسك و تذكر الله ما ذكره لنفسك
 و بنما کافیت شعر مباح در پی آزار و بهر چه خواهی کن که در شریعت مانع ازین گناست
 یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و یگانه تصالح که برای دین دنیا مفیدست آنست که از اتباع خود
 و زان فرزند و نوکر و غلام و کنیز که رعیت یا هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را ضعیف
 و دوست دارند و از کثرت اخلاق و مخواری و عدم تکلیف لا یتطاع و رعایتها بجان گردیده باشد
 مگر آنکه بعضی از آنها از حد یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و قبولان خود را از ادب و
 فرمانبرداری و خدمتگذاری رهایی دارند مگر در آنچه بمعصیت او مکنذر رسول فرمود صلی الله علیه و آله
 و سلم لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق و باقران خود را از فریاد و برادران دوستان و
 هم صمیمان و همسایگان با خلاص و محبت و مخواری و تواضع باشند دنیا جای مناسب برای مقام
 دنیوی یا هم تقاطع کنند هیچ خانه بر باد نشده مگر و قنبر که با هم مناخعت و مخالفت کردند و از کسایه
 اندیشه دشمنی باشد آنها را با همتا گویی نرسند و سرنگون باید کرد و بیت آسایش و گنجینه
 این دو حرف است + باد وستان تطف با دشمنان ما را خدا قال الله تعالی ارفع بالکفر
 هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عداوة و لی صمیم و ما یلقی الله الذین صبروا
 و ما یلقی الله الا ذو خطا عظیم اما بنزع عتک من الشیطان ترغ فاستعذ بالله
 هو السميع العال یعنی وضع بدی کن بخصیلتی که نیکوترست یعنی بدی دشمنان به نیکویی گردان
 آنها از خود دفع کن پس نگاه شخصی که در بیان تو او دشمنی است دوست و محب خواهد بود و می کنند
 آنچنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر و سوسه شیطان تو این
 کار مانع شود او خود بخوان و پناه جوی بخدا برستی که جدا صمیم و عظیم است این حکم در حق کسی
 که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که فایده با وی دشمنی باشد که دفع

و خارج و مانند آن از آنها موافقت کند تا که از عقائد فاسد و توبه نکند اگر چه پدر یا پسر باشد قال الله
 تعالی یا ایها الذین آمنوا لا یخفدوا احدی و عدوکم و اولیاء الی قوله لن تنفعکم احیاءکم
 ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم در فاندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که در عصر
 ممتاز بودند از فاندان فقیر احمد این دولت بکسر ساینده بود و خداش بیاورد و رحلت کرد و دلیل
 و صفوة السراهر چند خواستم تحصیل این دولت تن ندانم سرشت اینقدر عبارت فتاوی که نمید
 اعتبار نذار و بایک خود هم درین امر اگر تواند که ششش کند و فرزندان خود را سعی کند که اینده
 لازم کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات است علم غایت است از دانستن حسن عقاید
 و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه تکلف آلت است این علم بدون دریافتن
 اوله از قرآن و حدیث تفسیر و شرح احادیث اصول فقه و دریافتن ذوالالبین خصوصاً آنکه
 از بعد از محمد است و لغت و صرف و نحو صورتی نبند و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل
 نوشته اند و دریافت حال صحیح و قییم سائل بدون این همه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواند
 حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال و دران مثل کمال مطربانست و در علم موسیقی که موسیقی هم
 از فنون حکمت یا فنی مگر سفلون که قادم همه علوم است خواند آن البته مفید است
 فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی رح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول بنام مرزا صاحب - فدای عزوجل آن تیسیم طریق احمدی و احمدی سنت نبوی
 در بنگاه داشته سلیمین استیع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله فی عنه بعد سلام محبت شام گشت
 صنیر منیر باد - میخند مشرف که شون بود انواع الطاف در و در مود و خیر ناده شفقت سای مشیر
 این فقیر و اولاد و تفر نو احمد صد که اهل الین در اندکان میکند این مروت و قها مستم گیر و دو حسن است
 الیکم ذکر که الله تعالی منیند بابت آمدن درانی و نیامدن او اشارتی رفته بود و محمد و ما فخر و توفیق
 و اغیار الکی برای چیزی دارد شود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال بیج و اعیه شده است نظیر و تحفین

بتوان گفت قلمی شده بود که بعضی قالی را بصورت اسود خاتم نوشت ظاهر شتاق آن قالی است
 که زود آن عدو بخر گردد - مولوی شمارانه صاحب کجین اشباع نمودند مستعد کتب سه بلکه عشره و نه
 اندیزین توجیهت سامی توقع است که آئینه منظور رسد و بعد از آن احرام محبت شریف بنده هر قدری که
 وقت شریف گنجایش کند بیاست و کلمه محبت افزای این فقیر نگهسته بال میاید بود و السلام مکتوب دوم
 نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیوم طریق احمد یحیی و صاحب طریقه مودیه بموآدان تمل بانواع
 خضائل و فضائل را درگاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه نام مفتوح گرداناد و مکتوب گرامی فرمود
 بر محبت مزاج شریف همداکلی بجا آورده شدند بعد از آنکه آخری اطلاع بر محبت مزاج یافته باشد که سبب
 سرور خواهد بود این مرد پیغمبر که پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نایم مصرعه بزم برهم خورده و به
 بیجا آمده و آنچه از توبه و تبری از اعدای سوی تقریر بنماید خالق خطرات و مالک نامیه تکلیف این سفر
 فقیر زاده با التماس و ماحرق خویش تبری اند - شاه اهل الله صاحب با نیت اندام و سکین فقیر پرده
 میباشد درین مدت چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت معبیه می آید شتاق ملاقات شریف اند
 و السلام مکتوب سوم نیز به مرزا صاحب - شیخ السید سلیمان با فادات قیوم الطریقه الاحمدیه و روی کائنات
 الطریقه بوجهات الشیخ الاسلام فقیر ولی الله سلام محبت شام میرساند رقیه کریمه درود فرمود
 احمد مدلی سلامت و عافیت از کرام اخلاق مرجع آنست که بدعای ظفر الغیب کرم فرما باشد آنچه در
 خضیلت آت عبدالحی فغان کاشا است قد بودلی الاراس والعین تا حال با شرف انور را و ملا اکرم ابواب
 کتابات مفتوح نیست باینکه ابواب کتابات مفتوحست التبعه مقصود خواهد اند و السلام والا کرام -
 فقیر زادگان هر یکی مدعی دعاست اوقات امانت کرم فرما باشد مکتوب چهارم نیز به مرزا صاحب
 خدای عزوجل آن قیوم طریق احمدیه را درگاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد -
 از فقیر ولی الله مدعی بعد سلام واضح باد که مولوی شاه احمد با رقیه کریمه رسیدند موجب سهرت گردید
 قصد ایجاب سبب بعضی اسباب که شرح آن مطلی خواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجع
 دعای سلامت از اوقات ظاهره و باطنه در حق بنده ضعیف فرزندان و مستحقان بوجهی آمده باشد

Bff 26-10
 ①

②

③

والسلام - برادر میان اهل اسرافیه اند الا قلیل از جرعات باقیست امید داری نیست که
آن نیز بهتر شود و از جانب فقیر که فقیر آنجاست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیحه نوشته اند
مکتوب پنجم بنوام محمد امین و تحقیق محلی از نسبت آنحضرت تعبیر وجود موهوب بیان تقلید آنحضرت
نیمه بی از ندامت فها و آنکه اربعه برادرم خواججه محمد امین اگر مراد شده بوده - چند سوال کرده بود جواب
آن بین اجمال و تفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت فی نسبت کدام طریقه از طرق مشهور
مشابه ترست لقمه در انداختن طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقوی در اتصال
من طریقه نقشبندیه است و نسبت باطنی آید ای من طریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت و هدیه حضرت حق است در مدینه هر آدمی اشارتی با انتخاب آیه است انصورت احاطه
و هدیه حضرت حق است این طایفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و سرفوت که خواهند
از ان اشتغال کنند بحقیقه احتیاج و اصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سرست تا چون مذهب شدند
سرفوت آنرا اعمال کنند معرفت محلی اعظم میسر شود و در سجاوه و غلات بشارت سلف بحال خلف
اقوی نزدیک من طریقه حشینی است اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب سنت اشبه باصول
طریقه نقشبندیه سهروردیه است اگر چه فقیر را سبب باطن بسیارست اما بین چهار چیز این چهار
طریقه استفاده کرده ام جزئی الله اعلم بالخیر از جزا و فائده دیگر را به از جواب میگویم که بعضی اوقات
مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد و مراد آنحضرت عمر رضی الله تعالی عنه چنین هر یکی فوری یافتیم
که آن نور غالب شده است در بابت پیدا کرده جمعی که دو صد کس باشند بازاده و آنرا استوارش
یافتیم با عن حد و آن باصطلاح انقطه بحث است اگر چه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار دیانت
و علم و دیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است سوال دوم آنکه صوفیه فرموده اند
که بعد از فانی بشریت موجود موهوب میبندد **س** موسی اندر درخت آتش دید و سبز رنگ آن درخت را
شربت جسم و صا حیدل و انجبین جان و انجبین انکار یعنی فانی بشریت و در جود موهوب
حبیب لقمه اتفاق مکار و صوفیه واقع شده است که نبی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفسانی

غالب ترست آنکه نفس سبیه از زور آور ترست آنکه نفس لطیفه دقوی ترست پس آدمی می آید که
 حال مغلوب یکی از این نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس پیرا یکی که آن غالب میگردد و چون تو بگویم
 مستحقات شرع را عقل خود جاد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باستی نماند الا بعد
 اجازت شرع چه در باب سید و چه در باب شهو و بشریت و فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
 که یومن احد کحقی یکون هواه تبعاً لما جئت به اشارت همین مقام است چون ازین مقام شرع
 واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توبه با و لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را باستی نماند الا انصاف
 بی کیفیت قبله نماند توبه و انجذاب خاطر او را الایمن معنی در حق و باقی گشت بخت و ایجاد و راه پیش
 یکی راه نور القدس و محراب است آن شاخه ای است بذات محبت دوم راه توحید افعال صفات و
 انضمام الی اشیاء حقیقت واحد و طلوع آن از کوه انار خود و دانه موجودی بعد از ان استقلال آن حقیقت
 واحد و خیال خود بعد از اتمام هر دو راه یا یکی می آید گاه مانند او را با آنکه هر لطیفه یکی دارد و حکم یکی حکم
 دیگری را از محبت میکند و متعاقب آن تفرقی اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار
 او دل یا بواجوب و نفوس شمه کارهای مناسب آن میکنند و بسبب روح حقیقت انقباض مشرف میشود و یا
 بلطفه غفیر معرفت حقیقه داده مشرف میگردد و این او جو و محبوب گویند و این در سبب اشاره است
 سوال سوم آنکه دل در مسائل فقهیه رکدام مذہب است گفتیم بقدر امکان جمیع میگنیم و مذہب
 مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و زعمی واقع میشود که مایل مذہب صحیح دانند و عهد تفسیر
 اجماع بقوی مذہب از روی دلیل موافقت صحیح حدیث علی بن ابی طالب و خدا تعالی الزم و علم داده است که
 فرق در میان قوی و ضعیف کرده شود و در قوی بحال استغنی کار میکنیم نقل هر مذہبی که باشد از این
 مذہب جواب بگویم خدا تعالی بفرمیدی ازین مذہب مشهوره معرفی داده است الحمد لله تعالی -
 مکتوب ششم نیز خواجہ محمد امین در جواب بعضی مسائل بسم الله الرحمن الرحیم معجب زیاده
 خواجہ محمد امین سلام الله تعالی - سوال کرده بود که لطیفه غالب من بین لطائف من کدام لطیفه است
 لازم شد که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک

لطیف است اما وجه و طبقات شش دارد و دومی دارد و چوایح و دومی دارد و مائل بنفس شهویه و دومی دارد
 مائل بنفس معنیه که پنج آن نزد دل صنوبر است و طبقات است از طبقات دل و دومی دارد و پیوسته بروح و نیز
 روح نیست و وجه و طبقات شش دارد و دومی دارد و متصل بقلب و دومی دارد و متصل بنور القدس و دومی دارد
 لطیف و نجی و آنچه از میان لطائف عزیز شارا الیه بقوت و استقلال تیار دارد و دومی هست از وجه که
 بروح نزدیک است و دومی از وجه روح که قلب مائل است پس غالب است و الله اعلم که ظهور و ظهور
 طهارت و عبادت و نسبت او سیئه و یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله و جانش و لغت
 بیشتر و دفع کار این عزیز ازین چیزها و یا ناسب این چیزها باشد انشاء الله تعالی و اگر تمام سیر لطائف
 مقدس است آخر کار رجوع بهین چیزها باشد و استقرار در بهین موطن - مکتوب مفقود هم بخواجه محترم
 در دفع شبهات مکتوب حضرت محمده و قدس سره که در باب غلت حصول این مرتبه غلطی با حضرت
 صلی الله علیه و سلم بواسطه بعضی افراد است نوشته اند و از آن منکر و نفس خود داشته اند -

برادر عزیز القدر و خواص همکاران اگر چه الله تعالی بشهوده و سوال کرده بودند که حضرت شیخ محمد و قدس
 سره تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث غیر آن تصریح کرده اند با آنکه آنحضرت را
 صلی الله علیه و سلم بعد از سال بواسطه بعضی افراد است مقام غلت حاصل شده و مای الله حصول علی
 محمد کما جعلت علی ابی ابراهیم ستیاب گشت با اشاره مفهوم بگیرد و که مراد از آن فرد ذات حضرت محمد
 و این مقدمه بظاهر هر مورد اشکالات کثیره است از آنجمله آنکه توسط فردی از افراد است و حصول مقام غلت
 که از اعلی مقام است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات و التسلیمات حضرت
 محمد و زعم متعدي جواب این اشکال خود شده اند که عظام و علل آنکه برای سولی و مخدوم لباسی فاجسه
 طیار کنسرتی خرنی ایشان لازم نمی آید و فیه مافیه و از آن جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است الا ان
 الله اتخذ فی خلیل کما اتخذ ابراهیم خلیل و این حدیث نص صریح است در اثبات غلت
 مراد حضرت پس قول بعد حصول آنکه بعد از سال مخالف حدیث صحیح صحیح باشد گفته نشود
 که مراد از این غلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت است نه غلت مصطلک فلا اشکال بر آنکه

بخت ابراهیم ازین تاویل را میکنند پس درین سئله آنچه نزو تو تحقیق شده باشد بنویس باین سبب بحال
 رسید که هر چه در حالت ^{اولیه} اشته توفیق تحریر آن باید بنویس باید دانست که کشف ایل الله راست و درست
 ولیکن بعضی اوقات حقیقه الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعضی اوقات تفصیل و در بعضی اوقات مشج
 بشخصی و در بعضی اوقات بغیر حجاب متبعمان کلام صوفیه لاچارند از دانستن اجمال و تفصیل و اغراض نظر از محتا
 که قائل اند در بیان کلام محمل مفصل میباشد پس اثبات داریم که در هر طایفه از زبان فاضلی دیگر نمیکنند و درین
 زبان فاضلی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و التسلیات سبب
 علو مبادی اینان می شود فاضلی که بردست ایشان بر مردمان القا شده است بسبب ظهور و اشتغال و
 بنوری که از حضرت ایشان سر آورده و اسباب آخری انطیاق این محسبات معتاده عنوان
 خطیره القدس و مشج آن رو پوش آن منطنه آن و قشیل مصورت هر چه ازین قبیل متوان گفته شده است هر
 جدید که در عالم پیدا میشود و بنازی بر روی کاری آید ضمیمه خطیره القدس میشود و بسبب اجبار بهت انوش
 بنی آدم که طبعه بعد از طبعه پیدا میشوند ایل بساست که این امر را اجمالاً ادراک کنند و باین لفظه تعبیر نمایند که این
 کلمات بحال انقباض حاصل شده است و تفصیل این کلام و باغای حق آنست که گفته شود که صلیت کلیه
 انقباض کرده است که بعضی شروح و تفصیل و عکوس تجلی اعظم در عصری پیدا شود و نشان آن مجرب است شخصی
 باشد از کمال آن مجرب است بآن نور محمد و بمنزله شعل تجلی اعظم و نشان اعراض آن جوهر انجم گردد و آن ظهور
 خودست بحسب احوار و ادوار ظهور خودست بحسب اشخاص و زمان این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور
 و باین قسم اشکال درین ایت باجمال و آتش حسن و کر در کار شد چشم او در اسر مه ام یا زلف او را شاندم
 چون این مقدمه ممد شد دیگر نیز باید دانست که حقائق اجمالی که بر ایل الله ظاهر میشود چون لغت معرفت
 آن کوزه است این طایفه لفظی از کتاب سنت که بحسب فنی اشاره و اعتبار بر آن عمل توان کرد و گیرند و آنرا
 عنوان آن حقائق اجمالیه فائده بر قلب ایشان میگردد و سخن بر آن مروط میازند و آن معارف فایضه را
 در پرده آن لفظ ادا میفرمایند مفسران از طایفه کنندگان بر الا درست که از خصوصیت این لفظ اغراض نظر
 کنند و در نظر خود بان حقیقت اجمالی و معرفه فایضه سازند پس فیما بین این اقامت لفظ غفلت و استجاب و کمال

اللهم صل على محمد كما صليت على ابراهيم وصوره دائره که مرکز حرف و آنست محیط آن که الایات
 اذات باز صیرور آن مرکز دائره نامه که آن مرکز جو بیت است محیط آن است پنج محیط به مرکز آن
 اشاره و اعتبار است اعراض مثل این مقدمات از پیش و پنا که در صورت دایت اسلام ایچی اعتبار است
 این باب اطفال را سه و یاد بر و ذنب چینی ندارد و چینی است سخن و حقیقت قرآن حقیقت کعبه و حقیقت محمد
 بیان و از او اسبیس خلاصه کلام آنست در بعد از الفتح دوره دیگر شده است که بعضی اعتبارات احوال
 فیوض متقدمه است مثلاً احوال قلب روح و سر و غیر آن همه محمل شد و هیئت جمعیت پیدا کرده و بعضی اعتبارات
 تفصیل فیوض متقدمه است مثلاً مسائل حیرت الالهیه کبری و دین و در مفصل تربیت از ادوار سابقه و در تفصیل
 محتاج این دوره شرحی مطلب که این برق گنجایش آن ندارد و باجماع شیخ محمد دار هاس این دوره اند و با
 معارف مختلفه این دوره که از زبان شیخ بطریق رفرا و با سر زده شیخ قطب ارشاد این دوره است و در
 بسیاری از گرامان با طبعیت بحث خلاصه شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مد و دادار و کون کائنات
 و شکر نعمت شیخ شکر نعمت بیضی است اعظم الله تعالی له الاجور فقیر در اکثر معارف که شیخ زبان فنی دوره آورده
 مصدق است مثل اشاره توحید شهودی اگر چه شیخ از رفرا و یاداران تجاوز کرده و سخن بی پرده آورده
 و مثل قول بقایست علماء اهل سنت و معارف اجمالی که تعلیه انبیا علیهم السلام اند کرده اند و مخالف نبوده
 انما با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقصود است بیان خطیره القدس و علی علم و آن متعین است در نفس
 کلیه بیان صورتشای که در دوره متعین شود از این تعیین اساطیر اولی چند مرسله بر دست ایشان هر یک
 مرتبه خبر سید چند می باشد درست است و در صورتی که صاحب قتل بحد و شاموی اند و توان برادر
 که تعلقات تجدده داشته باشد است بحد نزدیک فقیر در شیخ معارف شیخ محمد متعین شده و اگر تحقیق
 داشته اند در اصل این اشکال و بهم می توانیم گفت که غرض شیخ ثبات اهل فلت است آنحضرت بر صلی الله
 علیه و سلم در اول امر بغیر توسط اثبات توسط خود در فیضان فلت بر بی آدم بآن معنی که توسط او بعد هزار
 سال مروان حصه از آن فلت یافته و در اینجا هیچ خدش آید زیرا که فضا افاضیه مثل مقتدا و منوع غیب
 شدن توسط غفا تحقق شده است همچنین بر عالم که سبب بعضی منتهی شوند و اتباع حضرت قائم انبیا

صلی الله علیه و سلم درست کنند آن عالم واسطه عموم دعوت مقتدا بود و آن حضرت قرآن قوم را خواهد بود و آنکا
 آن مکاره هست که خداوند تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علیه و سلم خیر خلق محمد و آل محمد و سلم تسلیم کشید
 مکتوب ششم نیز خوانده امین در کشف اسرار تفصیل نبوت بر دلالت برادر درم فاجبه امین اگر سر
 بشود و از تفصیل انبیا علیهم السلام برادر لیا بنویس آن علیه هم سوال کرده بودند به اندک تفصیل در حقائق انوار
 بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطی که قبل آثار آنرا نماند بقول نیست مثلاً سبب را بر فیض نهادن یا علو را
 بر حاضرات و استن و بغیر آنکه نسبت این مریض یا نسبت این حال قیاس کنند معقول نیست هر حقیقت
 ذات خویش فواره ایست از دریای وجود چیده نمی توان گفت که یکی از دیگری اعتبار وجود بهتر است
 نمیتوان گفت که این تعیین که وجود خاص شده است از آن تعیین دیگر اعتبار و وضع خصوصیت بهتر است و نمیتوان
 گفت که لازم و آثار هر حقیقتی با اعتبار اشتباک و اقتران آن حقیقت بهتر است که طبع سلیم از تجویز این اطلاعات
 استحاشی میکند پس معنی تفصیل بغیر تصور موطی که قبول آثار هر حقیقتی بکند و آثار یک حقیقت در جای نفع و ملاحظه
 باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطن کنند از قرآن منتهی میشود و ملاحظه
 که ادم موطن کرده اند مثلاً اسپ بر کافیه فی موطن می نهند و طبع نظر آنست که گا و واسپ بر دو آدمی ملائمت
 و آدمی استماع از هر یک میکند پس اعتبار ملائم بودن آدمی و کفایت حاجات و اتمال کردیم پس را دیدیم
 که در کارزار و گیر و دار که کار با دشادمان مجاهدانست سید هر دو گا و را دیدیم که در محل القتال و حرث جوی
 که کار در اقلین و مجاهد است و میرساند و فرقه اهل اعظم و اشهر انداز فرقه ثانیه پس اسپ را گا و ترجیح دادیم
 اگر بعضی مقالات این مقدمات اسطوی گذارد عقل سلیم از اجمال نمیکند و تمیل که بعضی افهام ضعیف بشنود
 عامه لطیفانی پیدا کنند و در طلب ملائمت و منافرتی که سبب اشتباه آنها شده است انقد و لکن فیما
 بعشقون مذاهب و لیکن محبت را در فرقه ایست که ادنا حقائق و الاشیاء کما هی و عار مال میباشند و
 همچنین تریاک بر زهر همان نهادن اعتبار حقیقت نه است نه اعتبار آثار آنها زیرا که زهر نباتی باشد
 حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی حالی را از وجود و حال حقیقه

شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان حیوانی که با انسان ملائمت دارند و آن یک ملافه بود
 باین اجسام و آن یک ملائم استخوان یکی و استقیح دیگری مسلم الکل گشت هیچ آدمی و ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند
 باز این اشیا مفسود و بعضی احیان نسبت بعضی اشخاص انفع میباشند از اشیا را فاضله مانند گا و چون سقیا راضی
 آثار آن شویم ملائم تر میشود و از اسب چون قتل شخصی مودعی محتاج شویم زهر ملائم تر میباشد از تریاک و چون
 با سبب محتاج شویم سنگ ملائم ترست از ذهب و نفع پس ملائمت در اکثر احوال و اشرف احوال اگر مفسد
 از ملائمت و اقل احوال احسن احوال و وضع افرا در نظری آدم فرقی پیدا کرد پس مضطر شده اند ما
 نوع افضل فضل کلی و افضل جزئی چون این مقدمه و سخن گشت ما که تفضیل نیاید اولیا از جهت حقیقت نبوت
 ولایت است نه باعتبار اقتران آثار هر چه می باشد و دل و دل بلکه باعتبار مطهریت که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت
 میشود و آثار یکی ملائم ترست در اینجا باعتبار اشرف و وضع و اگر م احوال آثار آن را بگیریم است معنی فضل کلی و
 آن موطر جمو بری آدم است آن آثار تذبذیب نفوس است معلوم ماخوذه ایشان و وجوب انقیاد ایشان را و در سطح
 علوم ایشان باعتبار ترمانیت لسان قدم و ضرب تشبیه بر ایشان مانند جابر بود و در اصطلاح حقیقت مطلقه
 ایشان را و حقوق خود ایشان را آشکارا کرد و وجه مفاسد دنیوی و اخروی از میان ایشان بر انداختن و انچه بماند
 و در اینجا هیچ شبه نیست که انبیا افضل اند از اولیا جمعی که ولایت را بر نبوت فضل نماده اند اما با اجمال اعتبار این موطر
 نموده اند و حقیقت کار را نشانده اند و برین بحث قیاس باید کرد و فی فضل شریف حضرت رضی رضوان الله علیه که
 با اعتبار ترقی شیع و واقفست حقوق خلافت کثرت وقوع اسلام و جمع کلیه نبی آدم در طاعت شریع و الطفا فی
 نازده نفا ساینست ایشان در مخالفا شریع و مانند آن پس کسی که در انگلیک کرده است بلاخطه قوت و رات
 یا شهادت شجاعت مانند آن معجز سخن پی نبرده است السلام مکتوب هم نیز بخواجه محمد ابن جرسه قدیم بود و
 قرآن حمید زول می بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن استغاضه حضرت ایشان از ان حقیقت بغیر و ساطت
 برادر محمد ابن اگر الله تعالی بشو ده سوال کردند که سر قیام بودن قرآن چیست فرد آمدن می از کجاست
 و حقیقت قرآن چه معنی دارد - بماند که چون در از ان پیش از زمان تجلی عظم در سطح حقیقه مطلقه متعین شد حکما
 از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضو و جسم آفتاب آن کمال تدریس نفوس انسانی است معلوم من

از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون طلوع یک صورت از ان آفرینند تا می کنند در عالم
خود با مقتضای اولی بدون شیطا اشتغال با سبب کشف یا مقدمات دل و عقلیه و مانند آن در این کمال است
و امتیازی پیدا کرده است یک حدی جامع و مانع بهر سائیده بعد از ان در عکس تجلی عظمی که در اینجا
ستعین شده است صورتی دیگر گرفت و علم بخامنه شدند تا کمال را در عالم و با یام الله و با زاده اله و با
و تعین احکام در عبادات تالیف مندرج تالیف ثنی و دائره کشاده تر شد بعد از ان چون حضرت پیغمبر صلی
علیه و سلم بعثت شدند آن علوم بهر نبی که از صلب خلیفه القدر منجاست بهر علم اعلی بعد از تعین بود
جبریل مقدم ایشانست درین تعین در طیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت و اسلوب شیخ سوره
آیات پوشیده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر دامن سائیدند و در تبلیغ آن جاریه شدند و از جوارح الهی و تقوی
غیبی آن کار را سر انجام دادند پس از ان هزار انواع ملاک علم شدند بحجت آن حفظ الفاظ آن بنی آدم
بعد قرن آنرا تلاوت کردند و آن تقرب نمودند بخدای عز اسمه و در جمیع اعمال ایشان کتب شد پس در طریقی
از عالم مثال که متوسط است در عالم علوی و فعلی و برکات ارض بر دو دریا جامع میشود و صورت گرفته و
و هستی پیدا کرد پس بدان قدسیت باطل خود و محدثت باعتبار نزول عر بیت کلام حضرت حق سبح
منزل بواسطه ملک کریم و متلو بر السعاده و مکتوب در مصاحف و تفسیر ایشان در ملا و فرشتگان واجب العظیم
و شیر البرکات تلاوت کن مؤثر در جرات بنی آدم که القرآن بلا فنی که تعیین در ارا اعلی و عالم مثال من
بعد از تعالی است فیض ازین حقیقت متعینه در عالم مثال بواسطه **بلیت** و لوان لی فی کل منبت شعرة
لساننا لما استوفیت فالحجب حجة الاسلام مکتوب هم تحقیق معنی بعضی آیات تنوی مولوی درم تذکر
سره - آیات اینست **شکوین** بخوان استیاس الرسل ای مگو تا بظنوا انهم قد کذبو
این قرأت خوان که تخفیف کذب این بود که خویش بنده محبت در گمان لغت و جان انبیا
از اتفاق منکری شکیا **جواب** احمد صمد صحابه در آیه حتی اذا استأذناک الرسول فقلنا انهم قد کذبوا
مختلف اند حضرت هاشم رضی الله تعالی عنهما که بواشندید و ال میخواند و که بوا تخفیف نمیخواند و تخفیف است
من انکاشتند براه که در صورت تشدید یعنی است و فقیه که تا امید شد نه بیامیزان گمان کردند پیغمبران که بدین

۱۰

نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمیع کسان آورده بود و خطه آرد و خاطر ایشان گذشت و نسبت مرد و نسبت انبیا
خطو ایشان شده و اگر که بواسطه خاندن شود معنی چنان باشد که گمان کرد و پنداشد بر آن که در وقت نشاندن ایشان
یعنی خدا تعالی و حق در حق فرستاد ایشان این بخان مخالف عصمت انبیا است خارج البقا و تحریر و تعین
عائشه و آلت و هو نیامد و قول الله عز وجل حتی اذا استیأس الرسل قال قلت اکرئوا ام
اکرئوا قالت عائشه کذیوا فقلت فقد استیقنوا انهم کذبوا هم فاما هو بالظن قالت اجل امر
لقد استیقنوا بذلك فقلت لها و ظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلك
برها قلت فما بال هذه الایة قالت هو اتباع الرسل الذین امنوا به و هم صدقوه و طال علیهم البلاد
و استأخروا عنهم النصیر حتی اذا استیأس الرسل فمن کذبهم من قومهم و طست الرسل اتباعهم قد
کذبوا هم جاءهم نصر الله عز وجل و عبد الله بن عباس کذبوا و تخفیف بخواند و میگفت خدای تعالی
جای دیگر میفرماید و از حق بیقول الرسول الذین امنوا معه من نصر الله و جای دیگر میفرماید اول
تومن قال بلی و لکن یطمئن قلبی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند من احق بالشک من اهل ایم
و خطبه گفت تا من خطبه پس شک فلان انجامی است یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد
مانند اضطراب شک کننده در حقیقت حق یا مانند مضطربان کننده کذب می و این شباهت تشابهات
تر است مثل بل بدله مبسوطان که معنی جواد آمده است فی الکشاف عن ابن عباس و ظنوا حین
ضعفوا و غلبوا انهم قد اخلفوا ما وعده الله من النصر و قال کانوا یشترون تلافی و من از حق بیقول
الرسول الذین امنوا معه من نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یحظر بالبال
و یحسب فی القلب من شبه الیهم و یحسب فی النفس علی ما علی البشریة و اما الظن الذی هو ترجیح
النجاة من علی الاخر فیه جاز علی رجل من مسلمین فما بال رسول الله الذین هو اعرف الناس به و هم
انه متعال عن الخلف فی المیعاد منزله عن کل قبیح و لوی قرأت ابن عباس اخست یا ربکینند و توجیه میفرمایند
که احوال انبیا تلفست و بعضی و تاشق حجاب میشود و احوال بنده رای العین می بینند و بعضی و تاشق
حجاب بشریت میگرد و از حالت ای العین میسر می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت و میسر میگرد

۱۱

حالت احتجاب بطریق مجاز نظر تغییر واقع شد مکتوب یازدهم در ذکر شکر از سقا بای ابو عبد الله محمد بن
 اسمعیل بخاری رحمه الله تعالی حشره واسعه و بیان اشمال کتاب صحیح او بر اوقات مطالعات کثرت علوم و تفسیر احمد بن محمد
 الصلوٰه علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ابید روزی در حدیث لو کان الايمان عند الناس
 لکان رجال اورجل من هؤلاء یعنی اهل فارس منی روایت لئلا رجال من هؤلاء و این اشکاف مذکور
 میکردیم تغییر گفت امام ابوحنیفه درین حکم دانیست که خدا تعالی علم تقدیر در دست می ترازید ساختن جمعی اند
 اهل اسلام با آن مذهب گردانیدند و ضابطه عصر متأخر که دولت همین مذهب است پس در میان طوائف
 انجلیم با دشواریان خفی اند و حصانه و اکثر در سان اکثر عوام خفی امام ابو عبد الله بخاری نیز دانیست که در حدیث
 علم حدیث بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث اشتمل بر علم و اسلام و سواد این مرد و مؤلف که
 صحیح متصل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث بخاری داشت باشد حال اکثر متفق بر اینست که در حدیث
 الصوابین سخن خیرانه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت علم و وی رحمه الله قوی بود و حفظ
 حدیث و ضعیف بود در فقه و منقسم عالی از مخاطبه آن عزیز روی باز کنید مگر فائده نه داشت متوجه بایران
 شدیم و گفتیم که شیخ حاجب متعرب بگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله احکم الدینانی فی فقه الحدیث
 و این سخن نزد یک کسی که مستحق فن حدیث کرده باشد بجز قابل تشکیک نیست بعد از آن چه می توانست
 علیه که نشان آن بخاری بوده است عال لای آن غیب بخاری کسی گیر نبود و بیان کردیم و در این حدیث
 بر وجهی غریب زبان جاری ساختن خواهی که این گفتند آنچه مذکور شد بنایت مفید است ما حافظ انما اثر
 حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن با اختصار و ابجا بقلم مضبوط گردد و موافق استدعای ایشان است متالی آن
 باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والعین باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت رسیده هنوز نشد
 از سینه بنیة نقل نمید بعد از صد سال مدون شدن گرفت صد سال دیگر باید استعظم نمید و نه دانست مرتبه
 می شدند بخاری بعد دو صد سال عال لای حدیث شدند و مرجع عالم درین فن گشتند پس اهل این فن که پیش
 از همه بخاری آنرا سر انجام داد و تیسرست در اعلی اقسام حدیث اند و بعد از آن بعد از آن حدیثی که وی آنرا
 و افضل از حدیث تفصیل این که آنکه بعد از این احادیث چون اسحاق نظر کردند و دیدند که بعضی احادیث

که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم کسی از صحابی که زار روایت کرده است از هر صحابی طریقی مشهور باشد
 و در بر و زمره باشد و این مرتباً علی مراتب حدیث است مطلقاً بعد از آن حدیث مشهور که از حضرت
 پیغامبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این عزیز و طبقه که را تابعین یا اصناف تابعین
 یا کبار تابعین طرق متعدد و پیدا شده اند حدیث انما الاحوال بالنیات که در کتب صحیح از غیر حضرت عمر
 روای نیست غیر طبقه از حضرت عمر روایت کرده است غیر محمد بن ابراهیم از طبقه روایت کرده است غیر
 یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه اصناف تابعین است از وی جماعات از بعد
 و انقیاسی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زمان وین رسیده و آن بر چند
 قسم می باشد زیرا که یا نیست که طرق متعدده دارد و خارج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تابعین باشد
 یا ندارد و یا بطریق متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی تناسک و حدیث حسن است از طبقه
 طرق دارد و همین یک طریق دارد و بس غریب مطلق است باز حسن از بعض طرق و تواترات متصل
 بغیر نکرده و شنود باشد و روایت از علما معروفین بعد از الت مضبوط باشد مخصوص میشود باسم صحیح و آنچه در
 ثقات و روایت اهل علم غیر بالنبین مضبوط باشد لیکن طرق متعدده تناسک دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود
 مطلق حسن تعبیر کرده میشود اینست اصطلاح نزد وی اول کسی است که اسم حسن است و شاهد
 و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی صحیحتر رسیده و نیز حسن و خلصت و قلیل با هم پس بخاری را تا
 خود را برای صحیح و مخصوص گردانید بعضی از آن تفصیل بعضی شهور بعضی صحیح بقبول و درین خلصت اول
 کسی که قدم را بر خورده است بخاریست اگر بخاری را غیر از صحیح انبیا صحیح فضیلتی و اگر نباشد صدق حدیث
 لئلا که رجال من هؤلاء درست می زیارت ایا این بهین فقه است پس تفسیر و سایر فنون حدیث متوفی
 علیه ایمانست لاحواله تکلیف که این خلصت منجور است در خلصت دیگر بازان باید دانست که بخاری بعد از
 ظاهر شده قبل از وی علما در فنون حسنه از علوم و فیه تصانیف ساخته بودند امام الکافی سیاق فی ری در فقه
 تصنیف کرده بودند و ابن حبیب در تفسیر و ابو عبیده در غریب قرآن محمد بن اسحق و موسی بن عقبه و سایر
 عقبه اسد بن سبارک رز در دوا غلط و کسانی در بداهت و فیصل انبیا و یحیی بن عیین و غیره در معرفت احوال

صحابه و تابعین و جمیع دیگر مسائل اشتمد در روایاد و بطلب و شامل اصول حدیث اصول فقه و در بر طریقت
 مثل جمیع بخاری یا نه علوم مد و زراعات و خبریات و کلیات اتفاق و نو پس قدی را از علوم که باشد
 صحیح که بر سر طریقت است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورده است مسلمانیان در امرات
 این علوم مخفی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک اصل نبود محقق دلالت میکند بطریق بدیهه و عقیده کسی خبریات
 و کلیات علمی را نداند اتفاق او و توفیق از احادیث صحیح ثابت شده اند غیر آن میسر نشود نتواند خبریات را اگر کسی بد
 که غلطی تواند عطفیه را که در قانونی که درست اتفاق و نموده است بطریق بدیهه دانسته شود و لا محاله که خبریات کلیات
 قانونی است مختصر ساخته است بمیزانی که خدا تعالی در سینه نهاده هر یکی را جمیده است و همچنین اگر کسی که بدک است
 دیوانی و طریقت اتفاق نموده است بالبدیهه دانسته شود که عرض معیت بطریق انشا و شعر یک روز دیده او
 مسائل آنها استخوان نموده و آنچه کتاب اصدیا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن چه
 ساخته و کفی بکلیک فضیله و فقها و اگر انصاف را که در فراجم بحکیم را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
 تکلم کرده باشد نظام ایشان مختصر بر یک فن است یا در فن غالباً آنچنان است از متقدمین نمی یابیم که در استدلال و اثبات
 حدیث برین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف اگر کار فراجم دانسته شود که کلمات این علوم را از
 احادیث صحیح بر آوردن اتفاق نمودن کاری عظیم است در شریعت محتاج سرعت انتقال فیهن حفظ طریقت حدیث
 و استحضار آن علوم تا آنکه نام احمد یا نه تخریجش گفته است کلامی که حاصل آنست که از اتفاق مدفن که سیر و تفسیر
 و زبده باشد عاجزیم زیرا که اگر آن مرسل و ضعیف نظری آید باز زیاده کرده است بخاری در هر یک از این فنون
 فوائد حلیله از موقوف صحابه و تابعین آنها را و تراجم باب منتشر گردانیده است بطریق استحضار احادیث و استدلال
 متعلقه بآن تعلیم کرده است طریقت استدلال با ثبات خصوص و اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند
 نوع است که تحقیق فقه را از قول نمیکند مانند استدلال هر یکی از دو قول لفظ برای سلسله و لئان و فیما یستحق من
 و یکچنین است که از علما که محل اعتراض در بعضی مواضع شده باشد و نیز در عقد تراجم سو ترتیب تقریر او در بیان آید
 و بیشتر آنست که پیش از وی فن تبویب چندان مبدع نشده بود اهل علم را طبع نظر مطالب علمی میانه تراجم و تراجم
 سه شیوه صاف را باشد که مخالف در دایره دانش دارند و دانشام را این نظمها که مکتوب و وارجم

بیان دینی واضح برای زود تاجیه محمد و السلام علی افضل انبیاء اابعاد و زوی عزیز فاضلی ذکر کرد که بهشت
 توفیق اسلام یافت در پی تعلیم شرع اسلام افتاد و درینو لا شخصی رشتیه با و بر خورد و گفت اسلام طرق متعدد
 دارد و صاحب ترین بهترین بقراط رشتیه امیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادر
 بمایند زینهار ترا متعصبان نواصب گمراه سازند بیا تا من شرع اسلام بطور امامیه ترا تعلیم نمایم
 بعد از آن این عزیز فاضل طافات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق
 اسلام است زینهار این گمراهان ترا گمراه سازند بیا تا مذهب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید اسلام
 و اشکال اند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چند س در تخاصس بود هر یک بجانب خود میکشید
 آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برد و بر ملا و فتیحه اوف ناس جمیع شوند تقریر بدین پیش
 ایشان بکن بهین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک را اظهار عقیده خود در میان ایشان
 خائف و هراسان ست پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی پاکیزه
 گشت و مقارن این حکایت خواجه محمد امین را سوله بخاطر رسید که وجه ترجیحی کاین فاضل را
 اعتماد نمود و امر خطابی بلکه شمرست اعتماد قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تخاصس
 واقع میشد اوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسا بدعات شائعه که عمده ناس پادشاهت
 بودن آزمائی دانند و در سخنان آنها افتاده از و همچنین است کلام در میان مذاهب حقه فیما
 بینهم کما لا یخفی بعد از آن بخاطر ایشان رسید که لطیف الهی متصفی آنست که درین سلسله بحث
 قاطعه بوده باشد که در آن بحث شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت بحقیقت
 امر معنی شد و اگر نفس و شیطان از آن باز داشت الا که شده باشد بعد از موت حجت بوسیله که
 معذور نباشد بعد از آن در نقین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان خلقی پیدا شد از فقیر عقیقه طلب
 گفت آن نمود گفتیم درین سلسله و در سایر مسائل که موقوف علیه شرع باشد لطیف الهی متصفی
 آن شده است که از علوم عامه مخرومه فی الصدود و رحمت قاطعه منصوب فرموده هر چند بعض
 افراد متقی و ترتیب آن علوم مخرومه میسر نمی آید و در بعض افراد سوله نفوس یا الفتن بر سر

بالغ استیلا حجت قاطعه می گردد و هر چند تفهیم آن حاصل باشد پس بعد تفهیم باین جانم
 بحقیقت شریعت عزاد کردن ندادن با حکام قرآن و چنگ زدن بفرمان رحمت ممداء علیه
 و علی آله و اصحابه افضل الصلوات **اول** چیزیست که عقل آنرا بر خودش واجب میگرداند آنست
 که متبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل
 و جوارح باید نمود زیرا که کلام او در شخصیست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را
 با حکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزیست که ما آنرا بگوش خود
 از غیر مصادر شنیده باشیم و در خارج چشم خود ندیده باشیم طریق علم آن شرح روایات ثقات
 نمی تواند بود و ثانیاً بر خود لازم می گرداند که اخبار اهل مل از آنکه خود دو قسم میباشد
 نقل لفظ صاحب ملت و آن چند قسمی باشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن
 و غریب و ضعیف عقل حصری کند اخبار نقلی را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز
 چند قسم می باشد - اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزیست که این دین صاحب ملت است و ما خود
 از ویست و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن سلسله شاذ و نادر و کذب و غیر معتبر باشد و معتبر
 در محل عقد جمعی هستند که قایم باشند ب حفظ و تدوین شریعت و موصوف بوع و اجتماع و پیوسته
 جامعه از سترسین جمله نه جمعی که آنرا گوشش و حفظ و فهم و تدوین شریعت و تبحر در آن از ایشان
 دیده نشد و سترسین آن ملت با ایشان متوجه نشد پس قول این جمیع اهل و احقر است
 از آنکه در محل عقد جمعی هستند که قایم باشند ب حفظ و تدوین شریعت و موصوف بوع و اجتماع و پیوسته
 جامعه از سترسین جمله نه جمعی که آنرا گوشش و حفظ و فهم و تدوین شریعت و تبحر در آن از ایشان
 دیده نشد و سترسین آن ملت با ایشان متوجه نشد پس قول این جمیع اهل و احقر است
 از آنکه در محل عقد جمعی هستند که قایم باشند ب حفظ و تدوین شریعت و موصوف بوع و اجتماع و پیوسته
 جامعه از سترسین جمله نه جمعی که آنرا گوشش و حفظ و فهم و تدوین شریعت و تبحر در آن از ایشان
 دیده نشد و سترسین آن ملت با ایشان متوجه نشد پس قول این جمیع اهل و احقر است

فرق اسلامیة باکید گیر مانند اختلاف فرق سایر ملل باکید گیر و قسم است سبک اختلاف فرق
 نوابت باجموع حمله ملت باکید گیر در استنباط از شرائع یا در تطبیق نفوس شرائع بعضی بعضی
 و عقل هر قسمی را حکمی دیگر می نماید و علامت دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کنند
 الا از حقیقت نابت و غیر نابت تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدا تعالی نفرستاده
 است الا براسه آنکه امر خود بزبان ایشان شائع گردانند و ایشان بهیچ وجه در امتثال امر
 الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شرائع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق
 اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک میکردند پیغامبران متنبه
 می شدند و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شایع بسیار چیزها
 متعلق بالشرع جمهور نرسانیده است یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شایع
 بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و از نظر کردن در منصب رسان و قصد
 حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضاعف می گردید پس از اینجا لازم آمد که طبقه اول را
 از جمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوا و خود باید ساخت و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب
 بود ایشان ادراک کرده اند و غلط و حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات
 پیدا شدند که بهت ایشان اخذ نفوس شایع است از هر طریق معتمدی که باشد و اخذ معانی
 شرع از هر محالی و تابعی که بهت حفظ دین و ورع و روایات متمسک شد و طبقه اولی را پیشوا
 خود ساختند و ایشان را افضل نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم اند نه نوابت و اگر
 حاصل کلام ایشان آن باشد که شایع بسیار است از شرائع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا
 تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند
 بر خطا یا وایت قبول نکنند الا از یک طرف فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از ان غافل
 بودند یا گویند که ایشان حقیقت نفوس شایع را نفهمیدند و آنرا می فهم ایشان نوابت اند پس
 نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی را متهم کنند که بیاهل قابل رد و تشخیص اند و اختلاف

ایشان قابل بردن انداختن است و اختلاف حکم که در تطبیق بعضی نفوس با بعضی آن یا بسبب تشعب و تنبیط
 از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم مثل آن را بپذیرد
 اختلاف مقبول است و راجعاً عقل یقین و کسب که شیعیه از نوایب اند و اهل سنت
 از جمله دین و حکم عقل سلیم در اختلاف شیعیه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعیه کرده شود
 و اختلافی که در عمل اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور و دشمن هر کس است و انقباض
 راستی با اصول و اقرب بهصوص صاحب شریعت و کبرای طایفه اهل و ابنا که گفتیم که شیعیه از
 نوایب اند بحسب آنست که مذاهب ایشان یعنی سنت بدانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
 هر وقت امامی پیدا می شود و که مفروض الطاعه و معصوم و موعی الیه میباشد بر وی ایمان فرض است و در
 زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچکس مفروض الطاعه غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس
 ایشان اجداد عقیده کردند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس از نوایب باشند
 و دیگر شیعیه می گویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی سیصد نفر خلاف حق بودند و روایت هیچکس
 معتبر نیست و انس الارواح الهه خود را و این علامت نوایب است و دیگر اتباع خود قرآن می پند
 را مشروط می گردانند بآنکه الله ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نوایب است
 و دیگر شیعیه هدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنیابت ننگ داشته اند که هیچکس هدایت
 ایشان هستی نشده مگر آنکه از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند
 پس رحمت الهی چه کار کرد و قائم پیغمبران چه هدایت نمود و تقال
 از یک زوایه چشم بزدویه دیگر را هدایت نتوان گفت بچنانکه هذا جهتان خطییم
 و همچنین متذکر از نوایب اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بیان است افتخار آنست
 که بر طبقه اول را قبول نکنند یا بنا و یالات بعیده از ظاهر هر طرف نمایند و همچنین جماعه ثانی
 از موقوفه که در زمان پدید آمده اند تکلیف شرایع را سهل گرفته اند و بعضی نفوس را بر تقاضا
 فاسده خود حمل نموده اند و می گویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف شریع برای مفسد است

فصل
در نوایب

در بیان عقاید شیعیه

فصل
در عقاید اهل نوایب

در بیان عقاید اهل نوایب

فهرست
تجدید از اخبار است

از نو است اندک باشد به زیر که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته نفوس صاحب نصرت
را و اخبار طبقه اولی را قائل نماید هیچ جا ازین مقصد بوسه استنشام نکند سجا ملک بدست آن عظیم
و همچنین زیدیه از نو است اندک قائل اند و چون اطلاق و وجوب بذل سعی در نصرت عالم
فاطمی که بسبب خروج کند زیر که بے شبه قول محدث است و محال می نماید که شایع بوجوب نصرت
این جماعه فرماید و تا دامن قیامت دولت پیکس انین جماعه مستقر نشود و سجا ملک بنا بهستان عظیم
و علمای حدیث که جامع اند هم خود را بر طبق احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از هر طریقی معتوی
که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با اصالة بلکه براس آن که این اخبار ترجیح
و تقاضی کلام آنحضرت باشد و لهذا بارای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که مقتضای
بشریت جو شیه و ایشان در آن ارا یک حکم ضرورت اختلاف امر به مختلف شده اند متوجه گذشته
اند زیرا که مقصد اصل تفصیل شریعت بوده است و این چیز را با شریعت چه کار این علما هر چند نظایر
با یکدیگر اختلاف داشته باشند در فرم آن خلاف کلا خلاف است و آن خلاف در نوده خلاف است و در
حقیقت با اتفاق این جماعه بے شبه از جمله ملت اند احسن الله تعالى الیهم و کثرهم و نصرتهم و
خداوند اعدایهم و آینه گفتیم از هر طریقی مقصدی که باشد روایت می کنند کلامیست بمجاهد تفصیل است
که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافق و مخالف عقل تمام مضبوط وافر و حفظ عظیم داشت الا
اینکه خلاف از ایشان چگونه منظم میشد و در روایت حدیث اهتمام عظیم داشت و بر منبر تهریر آن
می کرد و هیچ کس از جهانی که در خطب او حاضر می شدند انکاری نمود بر خلاف آراء خاصه او که در آن
علم و دانش در آن آراء متسع بود که لا ینحی بعد از آن جماعی حفظ آن اخبار نمودند و تا بلقاء محمدین
مضبوط اند و ایشان آنهارا تدوین کردند با ظریقه دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجه اتفاق
موافق و مخالف عقل تمام حفظ عظیم و فهم ثاقب و مضبوط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص عام
شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در ایام خلافت خود بر تقریری فرمود و از هیچ احدی ترجیح
در آن اخبار نبطور نه بپوست بر خلاف حال آراء خاصه او که در دار و گیر لم ولا تسلیم افتاده بود و کلامی

جامعه حفظ آن اخبار بودند تا آنکه در دین و دنیا چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق داد و بعضی
 را مشایخ بعضی یافتیم و اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته شد اللهم الا اختلافی سیر که از قول
 تعدد روایات است که الانحنی و یحیی بن عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت
 عائشه و ابو هریره و ابو موسی و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس بن مالک و جابر و سلم و ابی اسلمه
 سائر انصاریه آنها حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان
 ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی تطبیق یافتیم الا اختلاف بسیار پس جمعی که این اخبار را مستقیم انداز
 جمله دین اند و واسطه معتدلت و دین محل باید دانست که این قسم تفرقه بر است کسی است که در اول
 فرق ملت استقرار بنهلم کرده باشد و الا عوام را نصب آنست که بر وجهی از وجه توحی و اجتهاد
 حمل ملت را از روایات بشناسند و تابع حملت شوند تا آنکه استقراء ایشان کامل گردد و پیروان
 روی کار انداخت شود و این است علمیکه خدا تعالی تکلیف را بر آن دایره ساخته است و در ادیان
 ایشان اصل را امر کرده نموده هر وجه اجمال هر چه تفصیل آن در قسمی ظاهر شد و الحمد لله و لا احوال
 و ظاهرا و باطنا مکتوب سیر و درهم بحجاب عرض داشت حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد نسیا
 بن سید محمد بن ابی الدین سید اسادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمه الله علیه جمیع
 سیادت و محاببت مآب حقانی و معارف آگاه عزیز الله در میر ابو سعید سلمه الله تعالی از تقریر
 ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت الترام مطالع نماید احمد الله علی العافیه نامه مشکین شامه شکر
 خیر و سلامت رسیده احمد الله قلمی شده بود که حقیقت و حدائیت که باجواب از وی حقایق موجودات و صفات
 آن صادر می شود مشهود می گردد احمد الله این کشف حقیقی است در نفس الامر هر که کشف او غیر تبیه
 فوقانی میرسد محض ایجاب می بیند باز چون تحقیقی که جامع احکام مدوّن و قدیم است و نام آن
 حقیقت بعرف با تدلی کل است فرد می آید الا داده متجده می بیند هر دو مشهود می است از جهت قصور
 نفس ناطقه می را دغته واحد نمی بیند دیگر از بیج و شرعی جوانی که از ذرات الهی میگردد و بغیر
 شرع تقسیم می شود سوال نموده بودند قصه مختصر در نفوس جایز نیست چون در هر جایی حقوق تمام

شکر موجود است بسبب تقسیم هر یک از منق و دیگری متناهی گردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه یکی
 دعوی نکرده است فسخ هیچ نمیشود و بسبب عدم دعوی مدعی زیادتر این توان گفت و اسلام نسبت
 هر آئینه این مقبوض احوال ظاهر و باطن خود نوشته باشند که خاطر گران جانب ایشان بماند
 مکتوب چهارم نیز جواب در ممانعت شاه ابو سعید رحم سیادت آب حقایق و معارف نگاه
 سلمه الله تعالی نوشته بود که اولاً مشهود میشود که ذات مبدأ اثر را دارد و آنست که اثر
 او ضرورت فرق انتقار که ذات مبداء صفات کامله غیر تنهایی دارد و لهذا سبب ظهور مراتب غیر
 متناهی می تواند بود و آنست که همه یک اثر دارد که ضرورت سیادت آبا حاصل این مشهود ظهور
 استعدادات و جوهریه است و ظاهر امکانیه و اطلاعات بر عدم تنهایی آن استعدادات جمیع صوفیه
 چه قائل بوحده وجود و چه قائل بوحده مشهود و همه بر آن متفق اند باز نوشته اند که مشهود می شود که
 وجود واحد است و قوال مختلف و بسبب اختلاف قوال امتیاز ممکنات پیدا شد ظهور مصلح و خالف
 یک طریقت چون اسماق قوال مختلف است اگر آئینه اسنخ و سبزه و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا
 شود سیادت آبا این معرفت بوحده وجود سیکند باز نوشته اند و چیزی مشهود می شود ذات
 که نور و قیست و صفات در زبد و فرس و حجر و غیره مشهود می شود و در آن میان بنظر قوی
 ذات هم مشهود می گردد و سیادت آبا آن نیز از شعبهای وحده وجود است که حقیقت وجود در
 رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجود است در همه مشهود و ظاهر است سیادت آبا آنچه
 بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات صوفیه محققین است و علی افتخار شده و این همه سیر
 لطیفه خفیه است در علوت گفته شده بود که در سیر لطیفه خفیه این چنین مکاشفات پیش خواهد آمد و یاد
 داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید فرید باید داشت سیر این اطراف
 بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که مجرور استغفار تمام شود طول و عرضی دارد و با همه
 بخاطر جمع دین سیر و ساوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
 آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا بر شریعت بر مغایره خالق یا مخلوق است

و چون مراتب و جویبه و مراتب امکانیه متنازعه شد بجز بقهر و غرور دیگر بمقبوریت و فل نصف شد
 احکام شریعت را است آمد و السلام مکتوب یا نزد هم نیز بحجاب عرض داشت شاه ابوسعید
 حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت و مستگاه میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله
 عفی عنه بعد سلام محبت التزم مطاعه نماید احمد لید علی العافیة مدنی که نشانه احوال خیریت آن آن بزرگوار
 نشیند بوم احمد لید که نامه نامی ایشان بوسیله موجب نکین خاطر فائز نشست مبدء را اجمال و عظم
 تفصیل نوشته بودند و اندیشه این صورت الن سرور و از استقلال فقره و حزن میخیزد این به
 موافق قاعده است را بیکه سلف رفته اند همین راه است پنج ترو و خاطر راه ندهند باقی ماندن
 آن موقوف بر استعدا است و بر بردن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود بر نشود و رتی
 نمی شود مکتوب یا نزد هم نیز بحجاب عرض داشت شاه ابوسعید حقایق و معارف آگاه
 سیادت و نجابت و مستگاه غزیر الق در میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از
 سلام مطاعه نماید احمد لید علی العافیة و عافیت آن غزیر الق در با اطفال مسئول نامه مشکین
 شمله باحوال باطنه مطاعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه جمالا اشیاء را در
 مبدء می بیند و مبدء را تفصیلا در اشیاء همان کیفیت است که موجدین بدین حق در خلق و دیدن خلق
 در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی انوار فتوح فرید گرداند فقیر جمیع طاهر و جل
 ایشان و بر اسب صحت مزاج و کثایش رزق داعی است خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید
 مکتوب یا نزد هم نیز بحجاب عرض داشت شاه ابوسعید در سیادت و نقابت مرتب خلاصه
 دو دو آن نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزم مطاعه
 نماید احمد لید علی العافیة مکتوب بهجت اسلوب تفسیر معارف محققه بلطیفه خفیه رسید خاطر را سرور
 و میباید گردانید آنچه نوشته بودند بر قاعده است ترو در جای ندهند نوشته بودند که رجوع
 کل بجانب سید ابراهیم و میشود پس تطبیق خلوص اهل ناز و در تار و منور اهل بهشت در بهشت
 باین مکاشفه به صورت بند و صاحب بن این رجوع کل که عارف را مشهور و دیگر در رجوع

۱۵۸

۱۶۷

۱۶۸

زمان آینده نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او اینست
 که نیست و باعتبار وجود نیست که هست و عارف میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود یا پیدا
 و نوع ازینجا واقع است کی آنکه از مبدأ برآید و دیگر آنکه بمبدأ بازگشت بالفعل او را باعتبار مبدأ
 هر دو حیثیت ثابت است چنانکه ده را با یک دور بطریق واقع است کی آنکه یک را چند بار گردش
 دوم و گشت دیگر آنکه چون ده نام شد یک گشت از عشرات احوال همین قدر یا فیه ثانی احوال
 مبدأ و هر چه بود دیگر و نسخ خواهد شد و اسلام مکتوب بهیر و هم نیز سبواب عرصد داشت شاه
 ابوسعید رحیم الله الرحمن الرحیم حقان و معارف آگاه سیادت و نجابت و سنگاه سلالة الاکابر
 میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله تعالی بعد سلام محبت التبرام مطالعة نمایند
 الحمد لله رب العالمین علی عافیة الطریقین نامه شکنین شمامه متضمن بعضی مشاهدات متعلقة بطبیفة
 خضیه و اخفی رسید در برابر آن شکر الکی بجا آورده شد این راه که میر و ند جان صراط مستقیم است که
 اکابر اربع فالان رفته اند هیچ و غده ظاهر ایشان را مشوش نسا زد و در حالت اولی صفی و صفات
 مبدأ و لازمی از لوازم ذات او بمنزله صور به نسبت آفتاب که بر نگهای مختلفه برآمده و ثنائی
 ذات مبدأ را بغیر بلا حفظ صفات دیدند که در مظاهیر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
 به بطبیفة تحقیقی می کند اما حالت ثانیة یلیند درست از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان آنکه
 میل می کند بجانب مبدأ و آنجا شل جاب و آری تسلای شده پیش این فقیر از حالت ثانیست اند
 صبر نسبت بالمجمله آنچه خدا تعالی عطا کرده است نعمتیست عظیمه بآن از زبان و دل شکر کنند و توقع
 مزید باشند و آنچه از نور محمد علی صاحب الصلوة و التسلیمات دیده اند نایش است از نسبت او به
 سابق آن روزی این نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد بواسطه خفقان خواندن یا حمید فید
 خواب بود خواه متفرق در اوقات معلوّه خمس خواه یک جا تراز بار و در باب وجه معاش و آسودگی
 ایشان متفکر نباشند هر چه میگذرد همه ملک حق است و انصاف نسبت شما هر چه بالفعل و بعد فیهست
 او معلوم نباشد این بعد روشن خواهد شد و اسلام فقیر را و او والده ایشان سلام میرسانند و توقع دعا می

هستند که دعائے سخن بر است برادر غائب مستجاب است - مکتوب نور و هم نیز بحجاب عرض شد
 سیادت و نقابت پناه حقان و معارف آگاه سلاله الا کا بر میر سید ابوسعید سلیمان اله تعالیٰ از فقیر
 ولی الله عقی عنه بعد سلام تحیت التیام مظالم نماید الحمد لله علی العافیة و المستول من فضل ان یمیم
 العافیة لنا و کرم بعد انتظام بار قریه کریمه متعین بعض معارف و بعض اسرار ضریه رسید چنان شعر
 العافیة و سلامت ایشان بود و بعد از اولاد و اشیاء موجب کمال سرور و باعث حلاوتی شد نوشته بودند
 که ذات متعین عالی از هیچ قیود مشهود می شود و گشت که مواضعی اشاره باوست بعد از ان انوار و صفات
 که مبدأ افعال است نظری آید فاجابت ان اعرف رزمی است آن بعد از ان تاثیر آن معانی
 در خارج بحیثیت آن صفات مری می گردد و خلقت الخلق تلخیص است بآن این همه معارف حقیقت
 شکر و تبارک و تعالیٰ بر آن بایکد و آنچه طلب جواب آن نموده ائست که بمقتضای اظهار غلبه قدرت
 ربوبیت ائست که مثل امواج دریا اعلام و ایجاد همیشه باشد و تعطیل صفات بوجود نیامد و درین صفت
 غلو و جنت و از معارفه میکند و تطبیق بآن میسر نمی آید مگر بتبادل بعد صاحب ان این سخن را بتبادل
 در میان متعینی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شیء واقع شود قدرت الهیه
 واسع است عالمی را بیرون از جهات و محدود ایجاد میکند و اعدام می نماید اگر بشت و دورتر معدوم
 چه بک بازانچه در حدیث صحیح معلوم می شود ائست که در بشت و دورتر ایجاد و اعدام است بشتی
 سیوه می خورد و سیوه دیگر بجای آید و پدید می شود و دورتری پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تبدیل
 میکند کما الفیجیت جلود هم بدل لنا هم جلود اخیری روح شخص در بشت در یک صورت در می آید
 باز شکل دیگر مینماید باز باید ائست که تجرد و اشغال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی
 نمی طلبند بچنانچه یک نفسی گل کرده ماه باقیست و به یک نفسی بیج گل تا یک روزی اندر همچنان
 این ایجاد و مرتبه است شخص در هیچ احوال باقیست و مثل در حالت موجود و معدوم می شود و با جمله
 باین فکر ظاهر خود را مشغول مکنند همان مشهود خود را محکم گیرند و اسلام -

مكتوب مدني .

مكتوب بسم ودر تحقيق وحدت وجود وشهود وجميع بين القولين بسم الله الرحمن الرحيم
 من العبد الضعيف احمد المدعولي الشهد بن عبد الرحيم دهلوي عفا الله تعالى عنه ووفق له لما يحبه
 ويرضاه الى افندي اسمعيل بن عبد الله الرومي ثم المديني او صلى الله تعالى الي ما يرجوه وتيسره
 اما بعد فاني احمد اليكم السلام الذي لا اله الا هو والصلو والسلام على نبيه المصطفى وآله واصحابه اجمعين
 قد وصل الي كتابكم الذي سالتوني فيه عن وحدة الوجود على ما ذكره الشيخ الاكبر واتباعه عن
 وحدة الشهود على ما ذكره الشيخ المجتهد وهل يمكن التطبيق بينهما رضي الله تعالى عن الجميع وافضاهم
 فاعلموا خواني رحمتي ان لكل زمان وكل قرن علما اصحابهم في تقاسيم رحمة الله عز وجل ان
 تأمنهم حال ادامل هذه الامة المرحومة حين لم تدون علوم الشريعة ولا فنون الادب ولا دونه
 عنها كثيرة بحيث وان لم ينزل الهام الحق سير في صدورهم علما بعد علم على حسب حكمته في كل دورة
 لم يخف عليكم في المعنى وان تصديها في هذه الدرة من تقاسيم رحمة الله ان يفتح في صدورنا
 علوم علماء هذه الامة معقولها ومنقولها وينطبق بعضها على البعد ويصعب الخلاف بينها وبين
 كل قول في مفرقة هذا الاصل منسحب على فنون العلم من الفقه والكلام والتصوف وغير ما يحمد الله
 وتوفيقه واعلموا ان معرفة الحق على اقله انخفض عليه السلام كبحر لحي لا مبداء ولا مهدي له وان التكليم
 بها كالبهر المعنوية فيه لم ينقص من البحر شيئا او كالعصا في شرب منه حاجتها ثم ينفذ فكلوا
 احمد لا يخبر الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا جهلا دون جمال ولا يفتن الا بصفية
 بشي الرزان وفيه المربويع وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستترون فرقان من عرف سقط
 اشارة كل واحد والموضع الذي اجتمع فيه كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن بالاختلاف
 الغباريات وتوقع الاشارات ولم يقدر على التخلص منها الى خير الاختلاف هناك بقي في حيرة
 مثل ذلك كمثل اناس عيان اكتفوا الشجرة يتسوتها ويذوقونها فوجد بعضهم وراقوا

وبعضهم اعضاها وبعضهم ازاها وبعضهم ثمارها ثم يفرد وتجذون فقال بعضهم ان اشجرة
 احسامهم قال الاخر انما هي اعداد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر
 في غاية الخشونة والصلابة وقال الآخر في غاية الخلاوة وقال الآخر في غاية الملوحة والخصوة
 وقال الآخر انما لا يطعم لها اصلا وقال بعضهم لها راسية طيبة وقال الآخر لا راسية لها فلما اختلفت
 افاد عليهم جعل بعضهم كيدبا بعضا وجعل بعضهم سيبا بعضا فجاء رجل آخر متميز منهم بالابصار وكان
 وولهم في كثير من الاوصاف التي يدرح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش فكان
 السبع والدوق واللبن فقال كلامكم جميعكم صحيح في الاصل خطا باعتبار الصغر ثم انه ارجح كل قول
 الى مرجحه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجاهلين بين العلم الظاهر والباطن
 قد يكون كشفهم صحيحا وليحقق بعض الخطا في توجيه كلام القدامى وتعيين مرادهم وهذا الخطا لا يقع
 في معرفتهم بالله ولا يفسد كما لهم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد
 والسخري الذين يشاركون فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود
 لفظتان تطلقان في موضعين فتارة تستعملان في مباحث السيرة الى الله عز وجل فقال
 هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود ومعنى وحدة الوجود ههنا الا
 استقرار في معرفة الحقيقة الجامعة التي يغني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتميز
 التي معرفة الخيرات مثبتة عليها والشرع والعقل فجران عنها مبنيان لها انهم بيان وادنى
 اخبار وهذا مقام كل فيما بعض السالكين حتى يخلصه المدغم من معنى وحدة الشهود والجمع
 بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء واحدة بوجدان الوجود كثيرة لوجه آخر
 وهذا المقام اتم وارفح من الامل وهذا المصطلح اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم النبوي
 قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فطراني وجه ارتباط
 الحديث بالتقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة
 الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متوارفات على الشمع والطبيعة اشتمعية باقية في جميع

الاحالات لكن الشئ لا يسمى باسمه التام بل بالاشكال الصور المتواردة عليه بل تلك الصور في الحقيقة
 هي التماثل لكن لا وجود لها الا بغير صفة هي الشئ ووقع عند اخرون ان العالم عكوس الاسمار
 والصفات الضبطت في مرابا الاعداد المقابلة لتلك الاسمار والصفات كما ان القدرة تقابلها
 عدم وهو العجز فلما انعكس صور القدرة في مرارة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس
 سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمنزب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة
 الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى
 لم يقل به الشيخ العربي سهوب بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان مفصل
 هذا القول بعد التمييز وتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم وان
 الحقائق الامكانية اضعفت والنقص والحقيقة الوجودية اتم واغنى بحيث يمكن ان يقال للحقائق
 الامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات والانقار ان هذا القول يتفق عليه وهذا الذي لا يوافي
 عنه يحتاج الى تفصيل فاستعملنا ما يلي عليكم باذان داعية اعلو ارحمكم الله ان اول ما يفهم المسلم
 بخلص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل تخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود حقيقي
 مثل سائر الموجودات الملائكة قديم موثر في العالم فان لم يراق اياهم وهذا العلم هو الذي يحبه
 في صدره كل مائل قبل ان يارس رياسته نفسانية او معن في المعقول وهو الذي كلف به
 الشرع الناس والشرع الاكبر لم يكلف الناس الا بما اوعد الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة
 النوعية سواء كان ذلك الشئ المكلف به علما او عملا ولم يتجشع الشرع عليهم الا بما يهدي اليه
 فطرتهم وهو مستمكن فهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة واثارة
 صادقة مرجها تنجلي من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرحاني قبل ان يتحقق الزمان
 ويحدث حديث المحدث وذلك لان النفوس البشرية لما انجذبا اليه مثل انجذاب الحديد الى
 المغناطيس سبلا اليه مثل سبل النار الى جهة العوق وسبل الارض الى جهة التحت ما اصدق ما قل

بعضهم قد صرفت مقاديرها فقلوبنا يد سجد بك اياها اليك تبتل في فسي الحق عز وجل
الوصول الى هذا التجلي بعد الموت ببقائه الله وحبل كل ما عين الانسان على هذا الوصول يتبع
صدره عنده طاعة ويعمل كل ما يحبه عنه وتعلق قلبه عنده انما والى هذا المعنى اشار النبي صلى
الله عليه وسلم حيث قال سترن ركبهم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تغامون في رؤيته
فان استطلعتم ان لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي هو ميراث
الخير والشر كما اشارنا اليه وهذا التجلي هو الذي يطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والسبعون
وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان
في عمار ما فوقه هواء وهو الذي اخبر عنه الصوفية بقوله ان الوجود ظن في مظن مظن واجب
له التأثير والاعتماد والافعال والاثاث وقال الشيخ محي الدين ابن عربي ذوق الانبياء
والاولياء يريد على ان هناك اربعة متجذرة انتهى فمن اثبت هذا التجلي كما هو اصاب انفطرة
التي فطر الله تعالى الناس عليها وذاق الانبياء والاولياء في معرفتهم بربههم من مشيئة
اخطاء انفطرة وما بين الانبياء والاولياء في معرفتهم بربههم وصاروا زنديقا دهريا وكذلك
كل من انكر على اودعه الحق في جذر فطرة الانسان وادار عليه تكليف فهو الزنديق وكذلك
من العلوم ان الغفيرة التي يكون منكره زنديقا حقيق الاشياء ووجدات فاضلة يدور عليها
خواصها كالنار يحرق والماء يطفئ والزخم يبرأ والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم
يقبل بذلك قامت عليه الحجة من نفسه على نفسه وكذلك الدلائل من نفسه على نفسه ووقع هذا
من شافت الاقوال والاداء وقاد عرفنا من سنة الشايع عليه الصلوة والسلام انه نفع تعالى
من طور انفطرة ونهي عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفون النبي انما جرى على
العقل وعلى الصورة الانسانية فلوان انسانا استعمال في ذلك عقلا وفاض في ذلك عقله
وخاص في ذلك بما هو انسان كان منهيعة لكنهم يخونون بطور وراة بطور والعقل وياهم
من البشر واما جملة فقد خاض الناس بعد احكامهم في الاصل الذي جعلوا عليه في علم آخر

وهو ان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي به تفارق هذه الاشياء
المعدوم فانها قد تصور المثلث وتعمل انه ليس بوجوده وقد تصوروه وتعمل انه موجود
الابدان المقصور الثاني يفارق المقصور الاول والذي به تفارقه هو الوجود وهو الذي يكون
مبدأ المقابلة والفاعلية في هذه الاشياء وتمازج في الماهيات وهي الخصوصيات الزائدة
على الوجود والامور التي بها يسمى النفس والانسان والجماد والبعض بهذه الاسماء والتي بها
في انفسها لكل منها من الاحكام والاثار ثم خلقوا في حقيقة هذا الوجود وكيفية انفسها فعمل
الوجود امر مشترك في تصف به الماهيات والجمال لم يجعل الماهية ماهية ولا الوجود وجودا
لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود
فيه باعتبار ذكره في بحث الوجود الحقيقي فانا نذكر لاحالة امر انشراحها تسمية بالوجود
ونقصت به الماهيات والانعكاس به اثر من اثار جعل الجمال جعل الماهية واصدر ما من نفسه
ولجاء مصدرها نظر الناظر وان الى بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية ونحو ذلك فانهم
في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ
باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فانا نذكر قطعاً اموراً تمازج في الخارج تسميها بالاسماء المختلفة
ولا جرم انها اثار الجمال الحق ان هناك وجودات خاصة تسميها بالماهيات مخفية
وجودين آخرين احدهم الوجود الوحداني المبسط على هياكل الموجودات وهو مقدم على الوجودات
الخاصة والوجودات الخاصة نهرات وتعينات لبعض عمومها حاصلة من ارتباط معلوم لا شيء
مجهول الكيفية بنية وبين الماهيات التي هي شيون هذا الوجود المبسط وصورة العلمانية و
تأنيها الوجود المستتر من ملاحظة الوجودات الخاصة اجمالاً فكل واحد من هذين العالمين
اهم بالحق وخطا في الاكتفاء بالاشيئي عليل ولا لطف غليلا وقالت الصوفية انك
بوحدة الوجود الذي يكون في الخلق ويترتب عليه الاثار الخارجية لا يخلو من ان يكون
في حصوله في الخارج وفي ترتيب الاثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم ضميمة ولا يكون محتاجا

الى فهم ضمنية فالاول هو الممكن الثاني هو الواجب وقد ادر كنا بذوقنا ان هذه الضمنية هو الوجود
 المنبسط على سائر الوجودات وهو شئ قائم بذاته مقوم بغيره وليس متعينا في نفسه منقسما بغير
 من الآثار المعلومة عند الناس لكن له تنزلات علمية وعينية تلك التنزلات مصادر متعينة
 منقسما بآثار خاصة واول مراتب تنزله تجلية بنفسه بشان كل لا يخرج عنه شان البتة ثم تنزله
 الى التفاصيل تلك الشان الكلي في المصمم دون العين ثم تنزله في تلك التفاصيل في العين
 كما كان في العلم خاتين الممكنات عندهم هي صور تلك الذات المتكثرة بتكليس الشبان و
 الاعتبار فانما علم نفسه متلبا بهذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن واذا علم نفسه متلبا
 بذلك الشان كان حقيقة الممكن آخر ووجودات الممكنات هي ظهور الوجود في تلك الحقائق فاذا
 اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدث له نسبة خاصة مجهولة الكيفية معلومة
 الانبئية بذلك الوجود فصدرت الوجودات منقسمة بتلك الحقيقة واقضى الوجود اياها بواسطة
 تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين وتظهر في مظهر خاص فمعنى ظهور
 تميزه وتعيينه واقضائه نوع من الآثار دون غيرها ومظهر الشئ وصورة المحملة التي تعين بها
 وتكليسها بحكما ما دامنا اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان التحقق في معركه
 القتال ليس الاجسام فوالقاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو الراكب وهو المركوب وهو السرج
 وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو المارم وهو المنزوم وهو العصا
 وهو المصول عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص
 واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن افتراءنا بالجسم كما كانت معدومة وتظهر
 منها آثارها اذا انقسم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها والجسم محل تلك الكيفيات
 والحامل لها استعداد تلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون تلك الآثار
 عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام مخفية ان لوحظ اليها مع قطع النظر عن الجسم
 لم يكن لما تحقق وكانت موهومة وان لوحظ بفهم ضمنية وهي الجسم كانت موجودة فاذا

سائر الجسمين بقا آخرة ورجحا آخرى فقد افضى به الاسباب اعنى التجار والمجاد والمخشب والمجدي
والنار والكبر والمغن والقعود والمشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم والموجود الذي هو
الفرق وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الاينية مجهولة الكيفية بها النصف وذلك
المعدوم بالوجود ومعنى وجوده سيف والفرق ح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يقع الاشتغال
الزمن من الوجود وكان الجسم مائلا نحو كثرة فاذا صار سيفا وليس باحكام السيفية
من القطع وغيره فقد قلعتين تبين خاص من رزنى بعض صورة التامة يقال عند ذلك ظرى منظر خاص
هو سيف كان ذلك كله كما ما يحيا لا يمكن من انكاره فاقبل التمام المناقشات لقطعية ترجع الى
الموضع المعروف لا عبرة بها عنه فاذا اتممت هذا القدر فكمهم فالوجود اولى بهذا ثم الموجود وسماه
بالنصف بالوجود والوجود لا شك انه نصفه استزاعية فلنجش عن هذه النصفه الانشراحية بل ما
منشرا استزاع في الخارج اوى بمنزلة اتياب الاحوال لا اشتبه ان بدنية العقل يسكن
بالاول يمنع الاحتمال الثانى فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذى هو منشأ
الاستزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم هو ثابت متعين مخصوص باحكامه
واثاره فان المحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يشئ في ذلك على قانون طبيعية ثابتة في نفسها
يعلم ذلك بدنية فلواراد ان يحيل الفرق فردا والعدد و ما لم يكن له ذلك ولما اراد ان يقدم شيئا
من مرتبة اى يوزن لم يستطع وهذا هو الثبوت الذى نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجى للحالة
وغير الوجود الذاتى ان اراد به التحقق الذى يحيل لم يتعقل عاقل وان اراد به غير ذلك فيجمل ان
يكون هو هو كما ذكرنا في مراتب الاعداد فكل ذلك فى احكام كل فرع وليس فانما نفهم للاحالة ان نختل
ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان كيفها كذا وكذا او سيرة ان وجدت فان ورقها كذا
وكذا افتقا ثبتنا كل فرع احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج اولا كما ان الملازمة في قلنا
ولم يشار الله لم يتحقق الحق صحة وان لم يتحقق هذه الصورة فظاهر فلهذا الاسباب وهذه الملازمة
واقع في نفس الامر قبل الوجود الخارجى وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت الثبة والمنتهى ليس

بنائها وكذا لك مخترعات النفس مما ينقطع بالقطع الاختراع وليس له امام شئ ذي عقل
 في ظهوره ذلك ليس لما ثبت وبالحجة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثاني فيجعله موجودا
 ولنبحث عن هذا الثبوت وعن هذا الوجود اى شئ يتبعها فالذى وقع عندنا ان الوجود متبعه
 مصدره الوجود انبسط على بسا كل الموجودات او النفس الزمانى او النفس الكلية اياما شئت تقول
 ع عبارتنا شئ وحسبك واحد في كل الى ذاك انما لا شئ به وهو صادر من الذات الالهية
 وان الثبوت متبعه اقتضار الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي وهو الذى تسميه
 الصورية بالنزول العلى لا يريدون بالعلم اتسام صور الاشياء لكنهم يريدون مصدر الاشياء منه
 مرة واحدة في المرتبة العقلية قائمة بالواجب لانفسها ولبنين ذلك مثال اذا وضعت
 الخاتم على اسمة انعشش فيها الحروف المكتوبة في الخاتم فالحروف الظاهرة في السمة انما
 كانت بعلته فاعلمة وهو الخاتم وعلته قالبة وهى السمة وانما وجدت عند اجتماعها وانطباق احدها
 على الاخر لكن الخاتم مستعد وقام به منذ كان الخاتم انه وانطبق عليه شئ سوار كان شعرا
 او طينا فافهم منه على ذلك شئ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابتا قبله في
 نفس الامر فانما الخاتم فلكل كل ما وجد من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من
 حيث الثبوت ومن حيث انه كمال للواجب ومقتضاه وهذا هو الذى تسميه الصورية بالنفس
 الاقدس والحكماء بالعقل والحج ان العقل مستوعب جميع الوجودات الخاصة الا ان الحكماء لم ينظروا
 الا بقول الافلاك وليس هناك الا اربعة اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس
 الكلية الصادرة منه الفيا بشرط العقل بواسطة واليهولى الصادر منه بشرط النفس الكلية
 كما قال مولينا عبد الرحمن البهامي في بعض كلامه ذات مع المصادر الاول علة تامة ان يوجد
 كدر مرتبة ثمانية ظاهرة شؤ ومخمين ذات مع مصادر اول وثاني علة تامة امرى ثالث است
 انتهى وكلما يشاهد بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من انكساح الحاصل من السيولى النفس
 فمن ذلك ما هو قريب من النفس قد ظهر فيه احكام السيولى اكثر وليس السيولى الا انشخص فلما جازر

صدور هذا الاشياء وتمت عليها جزا الوجود على حسب الاستعدادات الثابتة من قبل القائمة
 بالذات الالائية فغيرنا عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود فحكم ظهر باطن الوجود وانه وقعت
 بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة الالائية مجبولة الكيفية وقالوا الاعيان باسمت رتبة
 الوجود ويريدون ان الذي يصدر منه الارنا هو الوجود فقط لكنه ظهر على قانون باطن الوجود فهذا
 القدر من وحدة الوجود ثابت قطا وكشفا وقد حارم حوله جميع الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان
 الذات متحدة في الذاتية مختلفة في الاوصاف انما اراد هذا المعنى ومن قال بان العالم متعين في
 الميولي الاول والعورة العامة بحسبته لم يجد من هذه القاعدة كل البعد وقد اعترف بهذا
 هذه القاعدة من حيث يدري ولا يدري وقد اشترنا سابقا الى القول بان وجود اشئ ملين
 حقيقة لا ليعادهم هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود صفة انتزعية لا ليعادها وكل قول
 محتمل ينطبق عليه بقى ههنا سئلة مشككة قد صعبت على الفرق القائمة بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود
 عين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداع ولا بد من تحرير محل النزاع لان كلام القوم
 من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيحاط الغولان فاقول لا شبهة ان حال الانسان
 بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرط لا وبشرط اشئ ولا بشرط اشئ غير حاله بالنسبة
 الى افزده فانما لانك ان الاحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية والاحال الاولى
 لا يخرج من كونه كليا واحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقر امرنا بتبني الوجود في
 مظاهره وتعيينه في بعض محملاته وحدنا ما على منتهى اثنين احدهما المنزلة التي يعبر عنها بالصدور
 والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري ولبعد هذا القول اختلف القوام
 في الوجود المنبسط على هياكل الموجودات فقال الشيخ صدر الدين العنقوي في اهل كتاب مفتاح الغيب
 انه صادر من الذات الالائية وقال مولانا عبد الرحمن الجامي بان الفرق بين الذات الالائية و
 الصادر الاول اعتباري هي شرح للمعات بعد ايراد سؤال في جواب في هذا المعنى تحقيق كنت
 كفيض بيان ذات مفيض است اما باعتبار نسبت عموم وانباط برحقا فيمكن ان واثبت

از امور اعتباریهست پس ذات مأخوذ باین نسبت از امور اعتباریه باشد و فی نفسها از امور حقیقی
 انتفی. و الحق عندی هو المذهب الاول کیف و تمايز الوجودات الخاصة فی الاحکام و ثبوتها فی
 انفسها من اجلی البیہینات فالتمنزل الذی به یحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية لا
 محالة و ان كان اسم التمنزل العین شیملة و الاسم یکن بین الافراد و بین نوعها الا الفرق الاول
 المنقطع بانقطاع الاعتبار و كذلك بین کل خاص عام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالہیة
 لا یقال الصوفیة یمیزون ان الحق الیق الامکانیة اعتبارات و اضافات لاحقة بالوجود لانها
 نقول الصوفیة یقولون بان الناریة الباریة و بها غیر الموار و ان الانسان غیر الفرس و ان كان الوجود
 یشتملها کلها فلا یجزم انهم ارادوا بالاعتبارات و الاضافات معنی لا یرجم به تغایر الذی یكون
 منشأ الاختلاف الاحکام و هذا المعنی هو الذی اکثره حقيقة الواحدة اعتباریة اذ المعنی حقيقة
 اکثره التمايز الاحکام و اختلاف الآثار و تغایر الحقائق الی الوجودات الخاصة باختلافها
 فی اصل الوجود و عدم رجوعها کلها الی الوجود الواحد المبسط علی ہیاكل الموجودات کما نقول ہم ہا
 اثبات للتمنزل و الظهور لاثبات بمنزلة دون منزلة من منزلة التمنزل الصوفیة حیث قالوا
 العالم من الحق ارادوا فی الوجودات الخاصة الحاصلة من تمنزل الوجود الی مراتب شتی بل
 ارادوا افادة معنی التمنزل و الظهور فلما ان المعقول یقول زید و عمر و امد یعنی بہ التمايز فی النوع
 لا الاتحاد من کل وجه و یقول الانسان و الفرس و امد یعنی الاشتراك فی الحيوانیة و یقول الشجاع
 و الاسب و امد یعنی المشابهة فی الشجاعة فکذا لک الصوفیة یقولون العالم عین الحق یعنون تعینہ
 کلمة فی الوجود المبسط و قیام الوجود بالحق الاول استجده لانفی التمايز بالکلیة قال فاکملهم
 ہر مرتبة از وجود مکمل دارد و اگر حفظ مراتب نجی زنیقی و حیث قالوا بالتمنزل ارادوا معنی
 یسم المنزلة لثین لا یقال ہب انک اثبت الحق الاول و الصادر منه فلا بد ان الوجود و الحق یشتملها
 اذ لا یصح ان یقال انہ لہذا انہ لیس موجود و لا لذلک انہ غیر موجود و اذا كان الوجود و شتملها
 فاکلام جاری فی هذا الوجود و لا بد ان الاول و انہ فی المرتبتین جمیعاً لاننا نقول ہذا الوجود مفرد و من

قدرة العقل ولا ثبت له في نفس الامر بمنزلة ان باب الاحوال وان نقشت تحت النقش
وحيت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين الحادث والقديم ليس الا المنزلة الثانية لها
بالتعين الاعتباري هي التي تروى بالقطرة السليمة المحولة على الصديق تحقيق تميزا فيما بينهما
ولا تروى بالقطرة مطلق التميز الصادق بالصدور والابرار وغير ذلك بل يعطى اليه صير
بذه الاصول اعني العقل والنفس الميولي كل واحد منهما بين الآخرين درجة فالعقل عين نفسنا
وجسدا صورنا في استعداد نفوس الخاتم القايم بالخاتم والنقوش المنطبعة في اشعة القامية
بها وكذلك النفس عين الميولي من وجه ونفوذ ذلك مثلا ايضا اذا قصورت في نفسك كلياً
الكنهية الكليات حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئي
فانفرد بين نفس الميولي كالحرق بين الكل الذي يحكم العقل بانه مخمّر في فرد واحد بين
الفرد الجزئي وليس للميولي عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في صورة الشخص والتعين في
مع هذا البرور ميويل فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل ما يسمي الفرق الاربعة
وبالحكمة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجيد قال في كتابه الصفات الثمانية
موجودة في الخارج فلا بد منها متبينة من الذات الواجبة في الخارج وكل صفة عدم تقابلها
فلا علم عدم تقابلها وهو اهل وللقدرة عدم تقابلها وهو العجز وتلك عدايات لما تميز في علم حق
فصارت بذلك التميز ما بالاسماء والصفات ومجالي النوار في محققات الممكنات هي كل
الاسماء والصفات المنطبعة في الاعداد المقابلة لها فالاعداد بمنزلة المادة وتلك المميزات
في كل من الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالية في المادة فتعاقب الممكنات عند الشيخ ابن
العربي تلك الاسماء والصفات متبينة في العلم وعند الشيخ المجيد وانما هي عدايات انعكست فيها
انوار الاسماء والصفات وتلك العدايات وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الغافل
المتعادل مع محبه اذا اشار ان يوجها من الماهيات في الخارج جعلنا بالوجود انطلق فصار
وجوده في الخارج بالوجود انطلق وتختلف اقواله في العالم فقال مرة هو موجود انطاليا وقال

اخرى هو موجود في الوهم الا ان الله تعالى اتقته في تلك المرتبة فنصارى هو ما متقنا قول علم
 ان لفظ حقائق الممكنات تطلق على معان احدها الوجودات الخاصة بطلان ان حقيقة والحق
 وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات ما يتعقله العاقل في نفسه عند اطلاق
 هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل نخرج قولهم وحقائق الاشياء ثابتة وثانيها الامور الثابتة التي
 ليست بوجوده في حد ذاتها ولا مع وجوده فاذا انشئت بضميتها هي الوجود صارت موجودة ولا كانت
 مع وجوده وحقائق بهذا المعنى هي التي يسميها العقول بالمسايات الا ان العقول عقل انفس
 امور ليست بوجوده ولا مع وجوده والاشياء التي هي في الوجود لا يدري ولا يعلم العقل ارتباطها
 باول الاول وثبوتها بالفيض الاقوس قبل وجودها بالفيض المقدس وكشف الصوفي القائل
 بوحدة الوجود عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض
 في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي فعرف ان الذات المقدسة تجلت اولاً على نفسه اما بطلت
 بنفسها واما بوقته في نفسها وبجملها القايم بها وامكان تصور مظاهرها باحوال شتى وطلب ذلك
 هو عين الاقمار عند التحقيق وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشياء في نفسها ثم ما كان استعداده
 المظاهرة الكلية الفعالة الظاهرة القدسية يسمي بالاسماء وما كان استعداد المظاهرة الجزئية بنفسه
 المنفردة الملمحة يسمي باعيان الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق الاول المعنى الثاني
 يحتاج الى تمهيد مقدمته وهي ان احدى عقبتين منطقة على الاخرى فكل ما في الاسماء ظهر في حقائق
 الممكنات وحقائق الاسماء ضد متقابلات احدى العقبتين في غاية القوة والتمام والاخرى في
 غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة والنقصان هو عدم ما
 في التام من التمام مع الاشتراك في الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الامر ثابت
 في احد الطرفين على الوجه الاصح ممتزج في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير بمثل
 الاسماء وفعية الممكنات في هذه المرتبة فليعبارتان كلتاها صحيحة اذ لهما ان حقائق الممكنات هي الاسماء
 والصفات متميزة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات

المنطبعة في الاعداد المقابلة لها ولا فرق بين عبارتين الا فرقا ضعيفا للعبارة بعد المقتضى من
حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى مقدمته هي ان الصوفية يسمون الاول المعشوق
والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الجميع عشقا وهذا اصطلاح صاحب اللمعات ثم المشوق
تبدل الى عاشقة وتجنبه اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا محب ويا وهراد او محبوبا كما
كان في قصته سيدنا ابراهيم جدية العناية الى مراتب الوجود من حيث لا يدري فاهتدى
الى الذي فطره وذكر كرس حال الاوقات ان الذي فطره منزه عن هذه الدمايم وقد سهر في العاشق
الى معشوقه ويسير اليه بالرايات البدنية والفسانية وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي
غالب حاله هذا سالك ومريد ومحب وقد يتبدل المعشوق ويتهنى العاشق فيجتمعا في الوسط وهذا
سالك ينوب لبارق الظرفين فيقال له سالك المحبوب والمحب المحبوب والمريد المراد ومعنى هذا
النظام ان الله تعالى تجليا في قلب اشخص الاكبر وان لهذا التجلي انسا طاء ونشر حان خطيرة
القدس وان له عكسا ومجا في الملاء الاعلى فيطبق على هذا التجلي الاسماء السبعة والسمون وان
لله تعالى اربعة صناع بعين وعلم متجدد ودرسا متجدد وحسب هذا التجلي فذا التجلي مع ما في خيره
هو الذي يسمونه بالمعشوق لان النفوس البشرية بمنجزة اليه انجذاب التجديد الى المضا طيس وقد ذكرنا
ذلك في صدر هذه المقالة واليه اسير والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد
تفصلي الاسباب الخفية الى ان يريد الحق مصطفا عبدا وهو جاري في خلوا نفسه لا يشهر بما ربه
قسم مراد وقد يقصده بالرايات البدنية وتجريد وجه الروح حتى ينفصل الاتصال للموضع في اصل
جبلته قسمي مراد وقد يحس باجتهاد من الحق ومعنى من نفسه ويكون له مراتب تقدم سعيه في بعضها
ويغلبه تسر من الغيب في البعض الاخر او يحس ذلك في حالة واحدة من جنتين فيكون جامعاً لمرتين
ما في المشترين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون مجزوا من ذلك الوجه
تحقق باسمه كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجملة قد نعير العارف اصل استعداد
في الاعيان الشابة في الاسم الذي يحسده من بين الاسماء فينسب عليه فيقال حقيقة تبين اسم

الرحمن واسم الله الى غير ذلك الشيخ المجد ومعرفت بهذا القول في كثير من مكاتيبه وبالجملة فالحق
 بان حقايق الممكنات عكس الاسماء المنطبعة في الاعداد المقابلة لها ليس مخالفا لكلام الشيخ ابن
 العربي واتباعه وكلهم من تصرح او تلوح بهذا المعنى وقد ادا الى درجة السلة فلا حاجة بنا الى
 نقل كلامهم والاطناب لسر قصصهم وعلو مقامهم ونقول بان حقايق الممكنات هي الاسماء بمعنى
 ان الاسماء المنطبعة في الوجود لها مثل في الطرقت المقابل يسمى باعيان الممكنات او بمعنى ان العاقل
 له رب من الاسماء وهو حقيقة التي يرجع اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المجد ولو شئنا لاقتنا
 برأين كثيرة من كلامه على كلامه فمحل كلام الشيخ المجد انه وجد بعضا من المقالات الشيخ ابن
 العربي واتباعه فمحل على ما يخالف وجد انه ذلك قلته عليه لاحالة كشفية والفتات لا يخالفها
 العلماء ولا يصير علو مقامهم ان يوجد في بعض كلامهم قليلا قلته ما قوله تمار الصفات الثمانية لا
 يسلمه الصوفية بل هي عين الواجب عندهم بمعنى ان الذات يحكي كفايتها وليس عند التكميلين دليل
 على ذلك لانفلي ولا عقل اما الاول فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق اسم
 والعلم ونحوهما عرفا ولغة اما ان هناك صفات تمارزة فكل من انصف من نفسه فقل ان الذات
 اذا استعملوا افعال الصفات واسماها لا يلتفتون الى تمار الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا
 لكنهم يلتفتون الى صدور الآثار لا غير فان من راسي سياتي حرك ومشي وسبح وسبحه حيا بسببه حيا
 بسبب هذه الآثار ولا يلتفت الى ان الحيوة صفة زائدة اذ هو في الحيوان الى غير ذلك من
 المتدقيقات الفلسفية واما الثاني فلان العقل باشهاد الايكو به بحيث يصدر منه هذه الآثار اذ
 ان ذلك مخصص في زيادة الصفات فكل ابل من انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بغيره
 الا اعتراض في محلها القائمة بوصفاتها هو اعظم التنبيه فان قال قائل هذا مذهب اهل السنة
 فيجب قبوله قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لما بالخير وما روى عن احد نعم انه تكلم
 في الصفات بل هي زائدة اولاد على تقدير زيادتها بل هي امور انتزاعية او خارجية واما هذه الفقرة
 من المتأخرين التي تدعي نسخها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة في الدين

واخترا عالما لم يقبله احد من اسلاف فخر رجال هم رجال وكذا تلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود
خارج على او موجود معن اختلاف قليل الجدوى او المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
ليصدر منها آثار باسواء يسمى هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وسميا شقنا ان سالتوني عن الحق
الصراح قلت ان الذات الآتية من حيث هي هي اصل من ان تكون في الخارج او في الالحيان
كناية عنه نعم لمحق تعلي عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العالم بشرط هذا
التعلي وان سالتني عن هذه الاقوال كلها ما اكرت عليها الا من جهة التعبير ومن جهة ذكر شي في غير
محل والافضل ان يشير صاحب كشف الاليس له حقيقة اصلا فاقول بالصفات الثمانية له وجه
وجه وهو ان اول نفس الرخا في التمثل فيه الذكر وتعلي الاعظم يسمى عند الاشاعة بالصفات
ولذلك قالوا الصدور بالالجاب ولقد هما زنا غير انهم سمو اشياء وانما باسماء شتى باختلاف
الجهات والاعتبارات وكلم من اختلاف في الجهات يتوهم في صدور الناس حتى يظنونه من باب
اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه
ماخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط اشئ فذلك سمو حيو من حيث
انه صفة لتسبع العلم فبعبه وبجنان الممكنات وعلى من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء بقليل
تكونها في الخارج وقدره من حيث انه يمتثل منها خلق الخلاق وادارة من حيث تعلي الاعظم
ينبعث منه تخصيص اعدائنا وبين وكلا من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملوك
وسمعا وبصر من حيث ان مصدر الاكشاف المبصرات والسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
الحامدي حدى سلم فان مقصودة نفى تامل الحقائق بجبالها وانما اعتبارات واصافات للوجود الحق
بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتبين بها لا بمعنى الفرق الاعتباري واذا قد اكما فاجواب فلنختم الباب
والحمد لله تعالى اولا وآخر وظاهرا وباطنا وعلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه وسلم
مكتوب بسبب وكلم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى - اما بعد فكونوا في حق الله
عنى عنه كد بعض اعيان باقتضائ بعض احوال بغيره فلهذا قد ذكره هذا الحال مستحسن بما

الحق باسبغ
العلم في
الاشياء
بقليل
من حيث
هو

کہ زیر ہر بیت اشارہ لطیفہ کردہ آید بہ نکتہ کہ در آن دو بیت نہادہ شدہ است والدہ تعالیٰ
 الحق دہو بیدی اسبیل **منہا** دسے دارم ز خود خالی جایش میتوان گفتن + در وی گفتی
 جوش شربش میتوان گفتن + وجود ہے نمود معنی ماویدنی دارد + درین نیز یکجا بونی
 گلابش میتوان گفتن + درین دو بیت اشارت است بحالے عجیب کہ انجذاب روح است بافتا
 انا **س** سویدار دل مایابی اندر بیچ و تاب او + نقوش عالم ام الکتابش میتوان گفتن
 اشارہ است بجامعتہ حیرت **س** فزاید از ہم کثرت موہوم چون ششم + ز فیض معنی
 آفتابش میتوان گفتن + اشارت است بفناء انا کہ از غلو معنی حیرت نیز - **ومنہا**
 بر لفظ چ در بیچ کے گم کردہ ام خود را + خروشی در دل شبہا نمیکردم چه میکردم +
 دسے پرورد جان افکار و یار تند خود ارم + جان را پر زیار یہا نمیکردم چه میکردم + اشارت
 بان کہ گرفتاری بد قافی غیب انقب حیرت شدیدہ میدوزد و در قلق می آرد **س** غم تحصیل و بار
 شغل و دود غزل می نیم + چون ترک منصبہا نمیکردم چه میکردم تغیر است از مناصب جاہ
 بہ بیان آفاتے کہ قبل و بعد ^{بہ کار کردن سوز و گداز} مع آن مناصب حاصل میشود **س** کے باطنی سار و کے
 باطنی ہے باز + اگر من یا تو ان بھائے کردم چه میکردم + اشارت است با کہ نزدیک عارف
 ہر لذت از لذات محسوسہ مثال معنی بہت از معانی بے نشانی و در بعض حالات از مثالیں بھائی
 ہے جو برد **س** می تحقیق را از غم شربہا بیرون دیدم + خروج از غم شربہا نمیکردم
 چه می کردم + اشارہ است بان کہ در معارفی کہ تعلق بشرائع ندارد تسلیہ شخصی پسند نیست
س حجاب وصل مطلوب است دل بستن بمطلبہا + امین اگر ترک مطلبہائی کردم چه میکردم
 اشارہ است با کہ توحید ارادہ شرط اعظم سلوک است **ومنہا** ناگزیرم تو سہم اے بے نظیر +
 روگردان بعد ازین از ناگزیر + من تو اشق تر م از صد پدر + درین آویز و مراحم کم گیر
 غیر من گرا تو باستہ بود + آن وبال بہت عذابست و سعیر + درین سہ بیت اشارہ
 کردہ شد بسامرات حقہ الصالحی با سالک **س** جان من دہم بار خود بہ سوخت +

من عذاب العجاجری یا مجیر + بے قرارم روز و شب بے رویا رہا + باز نما روستے یا رم
یا قدیر + اندر غم بے جانش تار شد + کسے شود یارب بولش منیر + اسے برادر
بعد ازین بهیار باش + فرق می کن در میان شیر و شیر + و منہما سائی کر مکن کز پوش
خوافتم + من یار غم خود از پوش خود افتم + بنہم رخ سائی ظاہر شدہ در خود + مقبول
شدہ بر خود پوش خود افتم + دل جو جوان کز غم برداشت + جو شے زدہ بر خود از پوش
خود افتم + از ہر بن سویم جو شے دیگر + از فطائل را غوش خود افتم + زین تیر زانی
آزردہ دلم بے خوش آنکہ زلمے خاموش خود افتم + این غزل از مرثعات سحر سبط است -

مستغفلن فعلن چہار بارہ آن در ناسی کم یافتہ شدہ غرض ازین ابیات تشوق است بحال افعال
بافتار انا و آن حالت نادر الوقوع - افعال عبارت است از انجذاب روح و معرفت سر و فکار انا
از تقیظ لطیفہ غنیہ و منہما تا بے محنت بھوری و دوری بکشم + نازنین و طعم سوے وطن باز
روم + تائیکے ہندے سنگ بود شیوہ من + گوہر از غم سوے عدن باز روم + تا بے
بستہ زنجیر تعلق باشیم + آہوے از غم سوے فتن باز روم + بوسے جان میر سردار
بادمین در دو جهان + شاہ ملک بنہم سوے من باز روم + غرض ازین ابیات تشوق است
بجالم تجرد و رفیق اعلی و تفعیل از بہیات دنیہ فاسقہ کہ دانستہ وقت و شوق حال و منیر و جہ
روح می شود مکتوب بست و دویم - در شرح رباعیان - الحمد للہ خالق القیوم و
ملہم العلوم و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ و اصحابہ اجمعین - اما بعد میگود فقیر ولی اللہ غنی منہ
کہ سابق رباعی چہ در بیان بعض قواعد ساوک انشا کردہ بودم الحال شوق برادرم خواجہ
محمد امین اکرمہ اللہ بہشودہ تقاضا میکند کہ زیر ہر رباعی اشارے کردہ شود آن قاعدہ کہ
در آن دو بیت نہادہ شد من ملک الرباعیات رباعی طے کہ نہ ماخوذ از مشکوٰۃ نبی است +
دانستہ کہ سیر الی ازلان نشہ نبی است + جاسے کہ بود جلوه سہی حاکم وقت + تاج شدن حکم
خرد و لمسی است + درین رباعی اشارہ کردہ شد بانگہ مونسے کہ اخذ آن شعر محمدی نیست

نامرضی است و اشتغال بآن منافی سلوک است و منتهای دانی که چه بود پنج قدیم است و دلدار
 شغل دل تو ظاهر و باطن بایار و این را شوی از درس عوارف عارف و وان فن دگر یار
 بگیر از احرار و درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن است
 ظاهر تو زیج اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را میخواهد از کتاب عارف
 بهتر نیست خصوصاً پنج و شش باب که درین مسئله اربع است و اگر کسی ثانی را میخواهد بهتر نصیحت
 احرار بیان یافته نمیشود و منتهای در ذنب است ز اسباب غرور و ذکر یک بود عامل از انوار
 حضور و در حاشیه نفی شوا از خلق نفور و در جانب اثبات بر وسوسه غفور و شرط تاثیر ذکر
 حضور و تعظیم است و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق و منتهای مستی و وله شرط طریق
 افتاد است و بے ست شدن کار کسی نگذاشت و در ذکر غنی چه تخیل کردن شرط است
 و زائدا و طریقیم یاد است و حضرت والد قدس سره تخیل چه مفروض شرط میکردند که جمیع همت و
 دل بدون آن نمیرسد و منتهای خواهی که محض محبت توفیقی و باید که بتفصیل علایق
 کوشی و دل را از خیالات جهان صرف کنی و چشم از صور حله عالم بپوشی و اشارت است
 به نگا داشت و نظر بر قدم و فعل زهد و منتهای در عشق تو از جمله جهان بگذرشم و وزیر چه
 بجز یاد تو زان بگذرشم و مقصود من بنده بجز وصل تو نیست و اندر طلبت از دل جهان
 بگذرشم و اشارت است بپاگزشت در اثبات ذکر دفعه بعد دفعه و منتهای دایم دل
 پیش تو حاضر باشد و چشم بر رخ خوب تو ناظر باشد و در ذنب ما شرک جلی است و صریح و
 گرسنه در خطر و ناظر باشد و اشارت است بدوام یادداشت و منتهای دانی چه بود سهل
 کثیر الیه کات و در شرب اهل دل وجود عداوت و تحصیل عدم بدان سعی مانع و دفعی
 خواهر و در سدهات و عدم غیبت را گویند یعنی نسایان ماسوی و وجود عدم بلکه غیبت را
 گویند و اصل در تحصیل آن غم قوی و همت فشاندن همه چیز است از دل و منتهای خوش آنکه
 با نواز و حضور لکن است و زیر که طهارت را موصول دین است و نور دل و نفی خواهر خواهی

قوی ذریعه وضوحش اینست . در جمع خاطر و تنویر دل از اله خطرات تجدید طهارت فایده دارد
 و منها تحصیل عدم اگر مدانی کردن . باید نظر اهل فناء را بسن . این دار عضال را
 دوای به ازین . در حکمت اهل دل نخواهی دیدن . یعنی نظر قبل این طالع کیمیاست
 عجیب است در تحصیل عدم و از اله خطرات پریشان و منها انا لکه زانوا سببی هستند .
 باجمه اوزار قدم پیوستند . فیض قدس از مهت ایشان مجو . در وازه فیض قدس ایشان
 هستند . یعنی توبه بار و اح طیبیه شایخ در تهذیب روح در نفع بلین دارد و منها آن دان
 که از قید جت بیرون است . از حیطه اسما و صفت بیرون است . هر مرتبه از ان ذات نشانی
 دارد . هر چند نقیص سمت بیرون است و منها هر در که شد منظر آن یار عجیب . ظاهر شده
 از صورتش آثار عجیب . در لوح دل اثرش کنی صورت او . پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب .
 و منها قومی بکتابت احرن موصوف . جمع تبادلات اسما معروف . شخصی که ازین
 قوم قدم پیش نهد . گشت است باین صورت ذهنی شغوف . درین سه رماعی اشارت کرده
 شد تحقیق توبه بوجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بآن ارشاد کردند و آن پرورش
 کردن صورت ذهنیه حضرت حق است که در در که آوی تمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری و تجلیه
 و هر چه بی راهی را چهار وجود است مکتوبی تملوخی و صورت ذهنی و وجود غایبی چنانکه تاثیر
 وجود تملوخی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک
 نقشبندیه ثابت شده و منها اے دوست تویی دیده و بنیالی من . شنوای و دانای
 گویای من . عشقم تو دهم تو دل نموده من . اندر دل نموده شکبائی من . اسارت
 به تو بدی تعالی و الحمد لله اولاد آخر او ظاهر او باطن او صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین
 مکتوب است و سیوم در شرح ابیات - الحمد لله و سلام علی عیالیه الدین مصطفی
 ابا بعلی سید گویا فقیر دل الله عفی عنه که سابق شوق برادر محمد امین اگر مه الله بشوده عفت
 آن شد معارف غامضه در نیکو ترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود الحال شوق نشان

تقاضای آن میکند که زیر هر بیت اشاره لطیف کرده شود آن معرفت که در آن موضوع است
 شمع الاطال شوق الابرار الی نقای + دانی لاشه شوقنا الیهیم منهم + من مذاغم
 باده ام یا باده را پیانه ام + عاشق شوریده ام یا عشق با جانانه ام + درین بیت اشاره کرده
 شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه خفیه است که سالک درین مقام تفرقه نمیکند در میان وجودات
 خاصه که با هیات معبر میشود در میان وجود مطلق که ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیازی
 نماید در میان احکام خاصه مظاهر وجود نسبی که عاشق گوید و دیگر بر معشوق و سوم را عشق +
 س قبل از حیرت جان گویم با جان جان + اصطلاح شوق بسیار است و من دیوانه ام
 درین بیت نیز اشاره کرده شد بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان جان
 عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات خاصه + شوق موسی در حضور او را ناظر
 او را + در نهاد شمع آتش میزند پر دانه ام + اشاره است بآنکه محب بوال حال خود جدا
 میکند محبوب را و مشخص ظهور او میشود در صورت خاصه که منفصل استعدا او است الکیون العلی
 الا بقدر استعداد التجلی له و آتش زدن عبارت از تعلق و بقیاری دادن است + با جمال
 ذائش حسن و اگر در کار شد + چشم او را سرمه ام باز نه او را شادام + درین بیت
 اشارت بحکمت ظهور احجار است که تمام بعض مصالح این عالم است بآنکه حسن ذاتی و ذات خود
 از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقصای مصنعت کلیه است گاهی مستغنی این نوع میشود
 و تمثیل حسن ذاتی چشم مشعشع که در عایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی سبزه و چمن
 زلف و شانه + میل هر عصر بود سوسه مفرط میلش + جذب اصل بر شورش متادام
 اشارت است بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل حضرت وجود است در مظاهر مفیده بجان اطلاق
 مثل میل هر عصر بمفرط صلی خود + غافل از خود ماند از صورت جو پر شد آینه + تا ترابن ختم
 خانای زخوبی گانه ام + اشارت است باستغراق در اتصال بی سر و روح در کار خود بجهت
 باشند و سالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز در کار خود و تمثیل آن آینه که از خود غافل

و بصورت منکس **۵** است امین بر سیم نام تجد و تمت است **۵** در ازل پیش از زمان تعمیر
 میخانه اهر **۵** اشارت است بآنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که پس از آن
 وجود است باطلاق و آن قبل از زمان است و میخانه اشارت بجوامع مراتب اطلاق است و الحمد
 اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب است و چهارم** در منظومات **۵** فراغت یافتن از
 جمیع دهره **۵** چو احرام سر کوی تو بستم **۵** چو دیدم روی زیبای تو جانان **۵** ز تشویش وجود
 خویش رستم **۵** بیاسانی بده بام شرابی **۵** که محمور صبحی استم **۵** ایضا
 محبت نام جوش طبع میل نفس اگر باشد **۵** سر ازل محبت در دو عالم گاه خراب باشد **۵** ز نازک
 طبع غیر از خود ناهمانی آید **۵** دخت بیدار دیدیم و ایمیم بے ثمر باشد **۵** پوست مشربان رنگ
 قلع در نیگیرد **۵** اگر نقشه زنی بر روی دریا بے اثر باشد **۵** صفائی طبع بخوای محبت
 دین اندیش **۵** که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد **۵** ایضا مزاج صاف طبعانرا
 بخیر و خیر نمیزد **۵** مگر گردد آب صاف چون یکجا و طن گیرد **۵** فرد صفا با خست باطن نیز
 گاهی جمع میگردد **۵** بر دالعه را چون در دشت تماش کن **۵** فرد هرزه گردی بالغ نور
 دل است ای پویند **۵** سیل تا نخست بجای باطنش صافی نشد **۵** دوازده در دین
 بر جمع انداد و مینام **۵** غلبه نزل مجروح من هستی و مرهم هم **۵** همان و جان فدای
 وضع شوخ شهر آشوب **۵** قیامت مینائی دوم عیسی و مرهم هم **۵** درین بیت اشاره کرده
 شد بحال عجیب که آن جمع است در قلن قلب انس روح در یک حالت و تافدی از آن یک و التذاذ
 از آن دیگر بیک دفعه **۵** توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن **۵** توی مقصود و اهل
 توی مشتاق و مرهم **۵** ز یک منبع درینجا مختلف نواره میجوشد **۵** مزاج حرص قارون زهر
 ابراهیم و مرهم **۵** بخاری از زمین خیزد بیا و جو در آمیز **۵** گیسو باران ریزان است
 گاهی برف و شب نم **۵** درین سه بیت اشارت است باصطلاح حقایق متخالفه در یک صفت
 و استیلا احکام در میان حقایق متخالفه بسبب امتیاز صور و مایکل **۵** که می حرفه نیرنگی درین

کاشانه سردادی چه که عالم پای کوب از دست عشقت گشت و آدم هم درین بیت اشارت
 ست بسره پای عشق درجیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصاً انسان گشتن
 طبعی ارادی هر دو دارد بلکه سبب سرایان آن مصلحت کلیه است مکتوب است و پنجم شرح
 غزلیکه بر تفسیر بیت اقل غزل عراقی علیه الرحمة الشاکرند غنچین باده گاندر جام کردند
 مزاجش عکس آن گلفام کردند بهویداشد در امکان صورت حق بآن صورت جهان را کرد
 همی بایست تفصیل از آن روی مکارم را با تمام کردند شراب وحدت از غنچه غیب
 مرصع ازل در کام کردند چو غلطیدم زمستیا بهر سو حریفان سنی از من دامن کردند
 حقیقت را که مستور از نظربود بهماشهود خاص و عام کردند پس آنگه موج دریا با گردید
 با تمام فنا اکر ام کردند امین رقصه و قیقه با تو گویم بخود آغاز و نیز انجام کردند
 غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة و تعین مراد از باده و جام و استعاره
 از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
 و از باده کمال او با فاضله صور اذیع و خاص آن دارستی چشم ساقی فیض حاجی که عبارت از نبی
 اعظم است با مصطلح او حقیقه محمدیه با مصطلح صاحب نوحات و درین نظم عدول با وضع ازستی
 چشم ساقی کرده شد گفته آمد که من مزج بان باده کرده شده است عکس روی آن یار گلفامه
 دیگر آنکه کمال است که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و تمام خواص نوعیه و استیفا احکامه مطابقت
 ایشان بان متحقق شده بواسطه حجاب ستمه افراد کمال است که وجود ایشان بحسب مصلحت تفصیل
 مراتب اجمالیه و جوبیه است فی المودیت بعثت الاظم مکارم الاخلاق و این اشاره به تفصیل
 تواند بود پس این افراد کمال را و ازل با استعداد کمالات و جوبیه خوانند و در شمار
 دنیا از ایشان آثار جهان استعداد بر روی کار آمدن و ذهاب پدید آمدن و اعلام اشیاء
 برافراشته شد و سبب هدایت جماعت بنی آدم گشت و تحقیق جمیع افراد بنی آدم از لفظ
 السدخیزه می فهمند و همین ایشان آن حقیقت مجروده بسبب از وجوه مختلف می شود و نهیم

(۴)

برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه از آنها و معاد این نفوس است
ست در تجلی عظم و شمول شدن بغض آن بوجهی که انوار وسطی ایشانرا در خود متلاشی سازد
و انانیان صغیر را وجود پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز و ملباس
اشارات ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی عظم مبداء و معاد نفوس کامله است —

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمه رساله اسرار العارفین و سیر الطایفین
شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد خانه ای فقیه و پیران شدند و شهر بازش بے بنیاد فقر رحلت کردند و متشبهان و متبرهان
بسیار شدند آنانکه مشغول به غیبت و دور مرغ و طلب دنیا و قریب و فراق و بعضی فعل و عیش
و حق و وحد و کبر و غضب و حرص و ریاء و الفار و عداوت و بغیبت امارت و صحبت سلاطین و مرا
و این قسم و اکل حرام که دل را بهمیرانند و چون شهادت هیچکس را مقبول نیست اقتدارشان
و کلاه گیر خلق ایشان چگونه روا باشد فلذا خواستم که کتابی نویسم در علم سالکان و فقر و عارفان
تا آنکه غم تنصیف کردم و قلم را جلان دادم و اسرار الطایفین و سیر العارفین
نمایش نهادم و سوال میکنم از خدا که توفیق اندامش در چنانکه بشیر و عیش داد و ما النصره الا
من عند الله و بهر معنی کل شیئی تدبیر و بالا جانیه جد و سمره بنده را نزدیکی حق تعالی
و تقدس دست ندگر بدوران از خلق چرا که نزدیکی خلق از ذکر الله و عبادت و طاعتش

و فکر در ملک و ملکوتش باز میدارد پس نزدیکی او بدون دوری خلق صورتش نبیند و تعالی شانه
چنانکه قرب سلطان و قرب بنده مولی که بدون بُعد از غیر سلطان و غیر مولای است نیا به سیرة
شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات و سمیه اش خالی و صفات حمیده اش باقی چه سیکه
چیزه از صفات بشریه دریا نیست و امر که دیگر بر این دلالت کند و راه نماید هر ظاهر شده
صلاحیت شجاعت ندارد و او خود محتاج به شجاعت و مرث که او را معرف و طریقت آموزد که اقبال شیخ
ابوالغنیث البیہقی رحمۃ اللہ علیہ سیرة غم که صوفی و جبه پوشیده چرب و لذتیه خورد و با سلاطین
و اهل دنیا نیامیزد و بدیه که نه یخچین است و در لباس انبیا و اهل سلوک خیا نیاید و زبده باشد و
ادا کرده سیرة فقیر را مخاطب ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان غلبش میبرد
روایت است از ابن ابیطالب کرم اللہ وجہہ کہ صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعامشان سم
قاتل که دوا سے ندارد و فرمود رضی اللہ عنہ علم معرفت و دیدن رومی عالم قلب را سیاه نما
کند و معرفت حاصل نمی شود و روایت است از ابوالحسن نوری رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت چنانکه از تاثیر
صحبت بدکار نیکو کار شود همچنان نیکو کار بدکار گردد و هر که این مسئله را انکار کند بطلان همراه
و زندق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم الصحبة یوشرون و گفت
علی رضی اللہ عنہ صحبت صالحان نور و رحمت است اهل عالم را سیرة سالک باید که بدکار خوشنود
باشد تا آنکه هر دوسه از مناسسه بدنی زبانی باشد سیرة اصل در قیامه سلوک ریاست
نفس و ثمره ارادت اینست که خود را از اهل دنیا و صحبت اعیان و سلاطین و هوائ نفس دور
سیرة مرید مبتدی باید که از تمامی فضول همچو فضول نظر و فضول کلام و طعام و جملة معاصی منصرف
و کبار را چنانکه سیرة روایت است از ابوالحسن البیہقی رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت هر بدکار خود را
مولایا باید که بغیر حاجت کلام نکند سیرة هر گاه مرید از خلوة و عزلت بیرون آید فرود
بر قدم شیخ نهد بطریق شک و حسرت و آنچه بعضی فقها گفته اند که ازین فعل کافر میشود و گفته
ندیم کفر نیز قائل شده اند که این تخفیت است نه عبادت زیرا که شیخ گمراهی مرید نیست سیرة

اصل در صریح فقیر بر سر کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم حب
 الدنيا را اس کل خطیئة و فتنه و بلیة سیرة محمدیه که فقیر باشد بقدر حاجت کسب
 و بفراغ از کسب بذر مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسندد و سوا سے مراقبه و آن نظر
 کردن است در منیات بصفا یقین همچو عالم ملکوت و بعض گفته اند مراقبه مراعاة سیرت بر
 و احفظ غیب بهر لمح و لحظه سیرة خلوت ترک و اوان اختلاط مردم است اگر میان ایشان باشد
 و بعض گفته اند غالی شدن است از تمام ادکار سوار ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن است
 بذر مدت آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص الله اربعین
 صباحا طهر بها بایع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عن دور شدن است
 از اهل زمانه بیک طبع از اماره نفس و شهواتش بزم و پرهیزگاری سیرة صحبت دنیا
 و اهل دنیا قلب مومن را میگرداند نفوذ بالله و چون قلب مومن بمیرد سنگ و کلون گردد پس
 هر چه خواهد بود سیرة حسن بهری روایت کرد از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه
 یعنی مردی را که بے حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدا را می طلبد پس بداند
 او از ذوق و مرد دوست و دزد است از دزدان دنیا سیرة روایت است از ابو تراب
 بطحای رحمة الله علیه که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک و طریق طلب
 خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرة شیخی که بر قانون مذهب اهل سنت و جماعت
 و حرکات و موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبوده از قطع الطریق و دزدان دین است
 سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین مردم و گمراه کننده
 مردم کسی است که غم دنیا خورد و پرسیدند دنیا را کیست گفت آنکه زیاده از قوت شمار روزی
 طلبد که او غنی است فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی زیاده بر قوت روزی
 دارد و صدقه فطر واجب گردانیده سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است
 قلب سلیم قلب غیب و قلب شهید - قلب سلیم آنست که جز معرفت خدا چیزی در آن نباشد

و قلب نسیب آنکه از هر چیز بخداست عزوجل باز گردد و قلب تنمید آنکه او تعالی و تقدس را در هر
 چیز مشاهده کند **سیرة** شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد صاحب حال او
 نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه انجمن است نگمراه کننده **سیرة** مرید را نزدیک که قلب
 او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا را در دست پس ذره از آن بچو قطره خون است که چون
 در آب افتد تمام آب فاسد و تباہ شود **سیرة** مشایخ طریقت گفته اند که محبت تو نگران فقیر
 سیم قاتل است که او را دولتی نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
 و امکان سپهر بنزد و محبت دنیا در دلمای مردم جا کرده است پس از محبت شان ضرر عظیم
 خواهد رسید **سیرة** روایت است از ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ گفت هر که شے بخت
 و در دلش غل یا غش است بایکے از مسلمانان نام او از دیوان نقره محو کرده شود بعضی محققان
 گفته اند غش در مذہب شان این است که برادر مسلمان خود را بنامش یا کند **سیرة** بدان
 اسے طالب که هر گاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجای و رفعت و منزلت دل داده و استغفار
 مردم دنیا شده پس بدست گرفتن بر نفس خودش زیرا که فکر ندارد اگر نفس است از حب دنیا
سیرة فقیر در تمام مذہب اختلاف اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه
 فرود علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ بدترین فقیر است که بر در امیر آید و نیکوترین امیر
 است که بر در فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود پس ابن عبد اللہ
 تسری را خواند تا وعا کند و بنظر شفا و شفقتش نگردد و آخر بمرگت دعا و نظر شفقتش شفا
 یافت باز سهل بخانه خود آمد و سه سال عزت اختیار کرد **سیرة** هر که همیشه بدین مشغول
 باشد همیشه از حق سجا و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا مجال است عظیم در راه نجات از
 اهل دنیا ذکر اللہ است تعالی و تقدس **سیرة** قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن
 علایق است بالکلیه چنانکه فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طالب الدنیا لا یکون طالبا
 للعلوی و از آنکه اهل سلوک مشغول است که هر گاه محبت با اموست عظیم کی ما از ایشان

پیش آہ سے پار چھوٹ باکسار پوشید سے درنجیر درگردن یاد دیا یا درسر انداختہ مناجات
 بہن تہمانہ کرد سے دنی الحال مستجاب شد سے ۔ وہاں کہ رنجیر بار سن درگردن یاد دیا یا فخر
 سخن بہت و محنت داؤ دست علی بنیفا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مراد ازلان سر سے غایت
 تواضع و انکسار و افتخار و حضور و رقت قلب امر سے دیگر نیست و مودیان ست انچہ روایت
 ست از بعض تابعین کہ گفت دیدم عمر بن الخطاب راضی المدینہ کہ بر پشت شان اثر نازیانہ
 ہست پیش عبد اللہ بن عمر فر فرقم و گفتم کہ امیر المؤمنین را دیدم کہ بر پشت شان اثر نازیانہ ہست
 گفت سبحان اللہ کہ ام ست کہ امیر المؤمنین را نازیانہ زند اورا غلوی ست کہ در آن غلوت
 محاسبہ نفس میکنند و شب جمعہ درہ برداشتہ نفس و در امینزد و مگو یکہ چنان کردی چنین
 کردی ۔ و الحمد للہ علی الاختتام و علی رسولہ الصلوٰۃ والسلام ۔

خاتمہ

الحمد للہ والمنۃ کہ کتاب مستطاب مسمی بہ کلمات طیبات بہ حسن اہتمام و
 سعی مالاکامہ منشی ابن علی میجر اخبار نیر اعظم مراد آباد جاہ جون شہداء
 بطبع مطبع العلوم مراد آباد مطبوع گشتہ سہ ماہ چشم شافان گردید ۔

اشعار

چونکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۱۰۸۷ عداغل جبر گورنٹ ہو چکی ہے
 کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے قصہ طبع کا فراوین بلکہ جن کو
 سبقہ رطبین مطلوب ہوں منشی ابن علی میجر اخبار نیر اعظم مراد آباد سے
 طلب فرماوین ۔

المشترع عافط عبد المجید ونجم الدین مالکان کتاب

CALL No. { ۲۹۷۵۲ } ACC. NO. ۲۱۴۴
 AUTHOR محمد علی
 TITLE کلمات طبیات

R16.11.01.		05.03.97.	
۲۹۷۵۲		۲۱۴۴	
کلمات طبیات		محمد علی	
Date	No.	Date	No.
R16.11.01.	6358		



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

